

با آسمان شویم و حکومت ملی صلح جوئی در آن مستقر سازیم اما انهدام قلاع
آسمان و واژگون ساختن جبل الرب و محاصره بیت المقدس ملکوت (۱)
مستلزم عساکر بسیار و ذخائر کثیره و ادوات عجیبه و آلات جمع و جذب
کهربائی [۲] قویه غیر مألوفه ایست که ما فعلا وسائل تحصیل آن مواد را
نداریم البتہ انقلاب اروپا ممکن است مصارفش کمتر باشد و قصد ما آن است
که از فرانسه شروع نمائیم .

بارون آوردنغن فریاد کشید .

— شماها دیوانه اید دیوانه و سفیه . از من شنوید . فرانسه دیگر محتاج
بهیح قسم اصلاحی نیست آنچه در آن هست کامل و قاطع و تغییر ناپذیر است
می فهمید چه میگویم تغییر ناپذیر است .

برای اینکه سخنش قویتر و مؤثرتر باشد سه نوبت بهمین تحریر نایب
السلطنه مشت زد .

آرکاد بشیرینی و آرامی گفت

— نقطه نظر هر یکی از ماها بادیگری مخالف است من مانند پرنس ایستار چنان
عقیده دارم که همه چیز این مملکت باید تغییر نماید . ولی مجادله چه اثری دارد
بعلاوه دیگر فرصتی هم برای مباحثه در دست نیست . برادرم سوقار موضوع
این است که ما انعام یانصد هزار ارواح آسمانی میگوئیم که تصمیم ما آن است
از همین فردا شروع ناانقلاب دنیائی نمائیم

بارون آوردنغن دوباره فریاد زد که همه این تصمیم گیرندگان گیج و
انده اند و دیباری نخواهد پرداخت و حمله نقشنگترین چتر های دنیا آنچیزی که

۱ — La Jérusalem céleste : در اصطلاح فرانسه یعنی ملکوت و نشنگاه

اولیاء و ابرار ۲ — ترجمه لغت Electrophore

زمین را دلکش تر و زیباتر از آسمان نموده یعنی ثروت و مالیه حیایت گیره و ضری از جنون محسوب است

بارون آوردن هم شاعر بود و هم غیب گو این بود که قلبش بانس غیرت مقدسی ملتهب شده ربان بوصف «ذخیره و صرفه جوئی [۱]» و راسه گشوده میگفت این ذخیره پر فضیلت این ذخیره یاک و معصوم مانند باکره باشید از اعمال دعات تا لباس روستائی خود آمده بنامزد تنومند و زیبائی که بانظار وی چشم بردر نشسته یعنی «اعتبار [۲]» خزان عشق خود را تقدیم مینماید بعد توضیح داد که چگونه این اعتبار برکت هدایای عروس خود بتمام ساکین کره ارض سیلهای طلا جاری می سازد و بچه شکل این سیلها بخودی خود از هزاران راه های غیر مرئی دوباره بیشتر و زیاد تر شده بارض مبارکی که از آن فوران کرده بودند بر میگردد و در پایان این تفصیل گفت .

- بواسطه ذخیره و اعتبار است که فراسه بیت المقدس جدید شده بتمام مال اروپا نور میبخشد و سلاطین کره ارض برای بوسه زدن پاهای گلگوش از هر طرف میایند عجب! این است آنچه که شما در پی اهدام آن هستید ، حقا که شما زندق و مافقید .

باری فرشته سرمایه دار این مضامین سخن گفت و سخن گفتش گوئیا بالجن چنگ غیر مرئی هم آهنگ بود و در آن حال مثلاً آن بود که حرقه های برق از چشمانش چسبن کد .

اما آرکاد لاالیابه بر میوز تحریر ایب الساطه تکیه نمود خریطه زمین و ثیر زمین و آسمان پاریس را از نظر بارون میگذرانید و صلیب های سرخی را

که علامت آن بود که در آن واحد در آن نقاط در زیر دخمه ها و سرداب ها و معابر عمومی باید بمب ها بترکد و یا بوسیله یکدسته طیارات در آنجا ها مواد محترقه متفجر شود نشان می داد تمام مؤسسات تجارتي و مخصوصاً تجارت خانه آورد تفن و شعب و توابع آن علائم صلیب های سرخ داشتند بارون شانه بالا انداخته گفت :

— یا الله بی است ! شما ها یک دسته بدبختان و لگردی هستید که مورد تعاقب تمام پولیس های دنیا ئید . عجیباً شما که یکشاه در جیب ندارید چگونه می توانید همه این اسبابهارا بسازید ؟

پرنس ایستار برسپیل جواب استوانه کوچک مسی از جیب بیرون آورده با کمال لطف آنرا بارون ارائه داده گفت .

— این قوطی ساده را ملاحظه میفرمائید کافی است که همین قوطی ساده بر کف این اطاق زده شود تا فوراً همه این منزل وسیع با جمیع سکان آن مبدل به تل خاکستر پر دودی شود و آتشی بیفروزد که تمام محله ترودارد و نیست و نابود نماید من الساعة ده هزار منل این موجود دارم و هر روز هم سی و شش دانه میسازم .

بارون از ایستار خواست که آن آلت را در جیب خود بگذارد و بالحنی که بوی آشتی میداد گفت :

— رفقا گوش بدهید خوب است فوری بروید و دست بکار انقلاب آسمان بزنید بهتر آنست که اوضاع این مملکت را بحال خود واگذارید من حواله ئی برای شما امضا میکنم با آنحواله ممکن است مواد لازمه برای حمله به بیت المقدس ملکوت تبهه نمائید .

بارون در فکر خود این سودا را می پخت که از تجارت آلات جمع و جذب کهربا و ذخائر حربیه سود بسیاری ممکن است برد .

(فصل هیجدهم)

فصلی که در آن سرگذشت باغبان که حاوی سرنوشت و مقدرات دنیا است شروع میشود و در طی آن معلوم خواهد شد که بهمان درجه که مقاله بوسوه راجع بتاریخ عمومی [۱] دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریات این سرگذشت وسیع و عالی است .

باغبان آرکاد و زیتارا در آخر بستان درالاجیقی که از تاکهای دیمی و یابانی پوشیده شده بود نشاند .
زیتای مهوش گفت :

- ارکاد شاید سری را که برای دانستن آن میسوزی امروز نکتر بتو مکشوف سازد از او بطاب صحبت کند .
ارکاد از نکتر خواهش کرد فی الحد ان بمرمد چیق خود را کنار گذاشته بدین نحو آغاز سخن نمود .

- ملی او را شناخته ام . او زیبا ترین ملائکه ساروفین بود و بنور عقل و جسارت میدرخشید . قلب وسیع و کبیرش بتمام فضائلی که زائیده تکبر است یعنی صداقت جرأت صبر در بلایا آرزوی محکم مملو بود . در این زمان که قبل ازخلق زمانها است عزازیل در قسمت شمالی آسمان جائیکه هفت ستاره مغناطیسی میدرخشند در قصریکه از العاس و طلال ساخته شده و هر ساعت بهره آنها و سرودهای فتح و ظفر مرتعش بود مسکن داشت . بیهوه در کوه خود بی جبل الرب نسبت به عزازیل حسد میورزید .

۱ - اشاره به Le discours sur l'histoire universelle که بوسوه پس از آنکه علمی ولیعهد فراسه انتخاب شد برای شاکرد خود نوشت .

البته شما میدانید که فرشتگان هم مانند آدمیان دارای عواطف و عشق و کینه
 ردد هستند در تحت تاثیر این عواطف گاهی میتوانند بر امور شرافتمندانه‌ی
 صمم شوند و هم بر اثر همین احساسات غالباً مطیع منافع شخصیه و اسیر
 خوف و خشیت اند . در آنروز هم مثل حالا اکثر فرشتگان قابل افکار عالیّه
 بودند و تنها فضیلت آنها عبارت از خوف از خدا بود و بس . عزازیل که از
 شیاء بی‌هوده و امور لا یعنی سخت متنفر بود این توده درهم و برهم ارواح دست
 آموز را که همیشه سرگرم العباب و اعیاد بودند حقیر می‌شمرد ولی نسبت
 به فرشتگانی که با روح حسرت متبرج بودند و قلب مضطربی داشتند و انهایی که
 عشق مفرطی نسبت بحریت دارا بوده باتش ازادی خواهی مشغول بودند علاوه
 خاطر و دوستی ابراز میداشت آنها هم در عوض او را می‌پرستیدند و دسته دسته
 از جل الرب مهاجرت نموده احتراماتی را که خدا تها برای خود میخواست نسبت
 به عزازیل بجا می‌آوردند .

من از جمله فرشتگان ابواب قاهره بودم و اسم من «الاسیل» خالی از
 مفاخر شمرده نمیشد برای اقباع فکر خود که در راه معرفت و فهم حقائق
 اشیاء بعمش اطفاء نایدیری مبتلا و معذب بود مشغول مطالعه طبیاع اشیاء بود
 خواص احجار و هوا و میه را تحصیل میکردم قوانینی را که حاکم بر ماده عایط
 و لطیف است جستجو مینمودم پس از تفکر بسیار در یافتن که انداً دنیا بنحوی
 که مدعی خلق آن عهد میکرد بقبولاند تشکیل نیافذه است بلکه دانستم که هر
 موجودی در وجود قائم بالذات است و معلول به بلهوسی پهوه بیست دیا خود
 خال خود است و قوه خود خدای خود . از آنوقت پهوه را بواسطه آکانش
 حقیر می‌شمردم و چون دشمن چیزهایی بود که مطبوع طبع و پسندیده خاطر من
 بودند یعنی ازادی کجکاموی و شك و تردید لذا از او نفرت حاصل می‌کردم .

خلاصه این احساسات سبب شد که بهزازیل تقرب جستم و حس اعجابی نسبت
 باو درمن پیدا شده محبتش را در دل خود جای داده در بر تو افاضه او میزیستم
 تا آنکه امر بر آن دائر شد که بین او و بهوه ناگزیر میبایستی یکطرف را انتخاب
 نمود من لطیب خاطر بحزب عزازیل پیوستم و یگانه آرزو و جهدم آن شد که
 بوی خدمت نموده شریک سرفروشت او شوم .

چون جنگ امری ناگزیر و مسلم شد عزازیل نادوراندیشی و کوششی خستگی
 نپذیر چنانکه شایسته فکر او بود به تهیه آن پرداخت ، ملائکه حملاه عرش
 وفرشتگان انوار قاهره را بدل به « شایب ها (۱) » و « سیکلپ ها [۲] » نموده
 یکمک آنها از حالی که محیط بمملکتش بود آهن را که بطلا ترجیح میداد
 استخراج نموده در مغارات آسمان ساختن اسلحه پرداخت پس از آن هزاران
 ارواح آسمانی را در حلقه های لم بزوع شمالی جمع نموده آنها را مسلح ساخته
 تعلیم و تمرینشان پرداخت ، تا آنکه این تجهیزات مخمیهانه بعمل میامد معذک
 عظمت و اهمیت امر بحدی بود که در قلیل بدتی دشمن بر آن وقوف حاصل
 کرد ، اگرچه از قرائن ناتوان فهمید که بهوه همیشه این پیش بینی را نموده
 و از آنجهت کمال دغدغه خاطر را داشته است زیرا از قدیم مسکن خود را بدل
 قلعه محصلی نموده فرشتگانش را مشون مسلح کرد ، و خود را هم رب الجنود
 مینامید . خلاصه بهوه هم به تهیه اسلحه پرداخت بیشتر از نصف ابناء سموات
 بر عهد او ثابت و وفادار باقیمانده بودند و مشاهده مینمود که جماعاتی از ارواح

۱ و ۲ Chalybes et Cyclopes -- نوعی ارغولان که در اساطیر یونان مذکور اند سیکلپها
 در وسط پیشانی یک چشم گرد داشته اند . اما شایب اسامی نام یکی از قبایل کوهستانی است که
 استراون (Strabon) جغرافی دان مشهور یونان آسپاراقبیله وحشی و نومه باربار ذکر کرده
 (دائرة المعارف بریطانیا جلد ۲۲ صفحه ۷۰) .

مطیعه و قلوب صابره در حول وی مجتمع اند . ملك مقرب میکائیل که جسور و خالی از ترس بود زمام فرماندهی این عساکر مطیع و دست آموز را بدست گرفت ، عزازیل بمحض اینکه ملاحظه نمود که دیگر قشونش به عدداً زیاد تر خواهد شد و نه بیشتر از آن ممکن است جنگجو شود بی صبرانه آنها را وادار بحمله بطرف دشمن نموده فرشتگان خود نوید غنا و مفاخرت داده خود در مقدمه الجیش قرار گرفته مستقیماً رو بحبل الرب که عرش عالم امکان بر قله آن مستقر است حمله ور شد سه روز در حالیکه برفهای سیاه عصیان بر سرمان موج میزد بدون درنگ در دشتهای کره ابر در طیران بودیم تا آنکه بجائی رسیدیم که ازان نقطه کوه خداوند در قسمت شرقی آسمان گلائون نظر میرسید فی الحال فرمانده کل عزازیل با چشم باندازه گرفتن ابر و بارو های درخشان پرداخت ، خطوط دشمن درین دیوارهایی که از یاقوت کبود ساخته شده بود معتد بود و ملاحظه شد که برخلاف عساکر ما که عرق در مفرغ و آهن بودند جنود یهوه باطلا و حواهرات متلالاند ، رایات سرخ و کبود در هوا موج میزد برق از نوک نیزه هایشان پدیدار بود ، طولی نکشید که دو دسته بهم نزدیک شدیم بطوریکه فاصله کمی ما را از یکدیگر جدا میساخت و این فاصله در حکم قطعه زمین خالی و یکدستی بود که منظره ان شجاع ترین اشخاص را بارزه می آورد زیرا فکر میکردند که دران محلاست که درین مصادمات خونین سرانوشته همه بوقوع خواهد پیوست .

بطوریکه میدانید فرشتگان هیچوقت نمی میرند ولی چون اجساد لطیفه آنها باهن و مفرغ یا نوک العاس انداز و شمشیر اشبار محروح شود درد ورنجی میکشند که بنی آدم قادر تصور چنان درد هم نیستند زیرا بدن آنها الطیف است هرگاه یکی از اعضاء رئیسه و مهمه آنها معیوب شود بی حس و حرارت ساقط میشوند و

بتدریج بتحلیل رفته بالاخره بشکل ستارگان کم نور لطیف ابر مانندی در آمده قرون طویل و نوحه غیر محسوسی در کوه آئین بارد پراکنده و متموجند و چون بار دگر بهوش آیند و دوشکل شوند حیات گذشته خود را بتمامها بخاطر ندارند باین وصف طبیعی است که فرشتگان از درد ترسناکد و حتی رشیدترین آنها از تصور مرگ وندرود یادگارهای شبرین ملول و مکدر میشوند مسلم است که اگر غیر ازین میبود نژاد فرشتگان نه آشنگی تنازع پی میبرد و نه لذت افتخار فداکاری را میچشید و اینهایکه قبل از پیدایش زمانها برله یا بر علیه رب الجنود در سماء علیین [۱] داخل کارزار شدند مثل ان بود که بدون هیچگونه شرافت و افتخاری بجنگهای مصنوعی مباشرت و تظاهر نموده باشند و امروز من هم نمیتوانم درمقال شما برخود آیدم با مفاخره و تکبر بجا بگویم .

« من دران کارزار حاضر بودم »

عزاییل فرمان شروع بحک داده خود مقدم بر همه داخل میدان

کارزار گردید

در اولین وهله که بطرف دشمن حمله ور شدیم چنان می پنداشتیم که بزودی ویرا مقهور خواهیم ساخت و بیک حمله در قلعه مقدس دست خواهیم یافت . سربازان یهوه حسود اگرچه کم غیرت تر بودند ولی در ثبات و پافشاری کمتر از عساکر ما نبودند و محکم باینداری میکردند

رئیس الملائکه میکائیل با خون سردی و قوت عزمی که زینده مقام دلاوران است بر فرشتگان خود فرمانمائی میکرد . سه نوبت کوشیدیم که خطوط دشمن را خرق کنیم ولی در هر سه نوبت با بیزه هائی که از نوب آنها اش میبارید و

۱- ترجمه لغت Empyrée ، یعنی عالی ترین قسمت آسمان که نشینگاه خدایان است در اصطلاح

شعرئیلی فلک اعلی

قادر بر گذر کردن از محکم ترین زره ها بود مقاومت نموده جلو گرفتند ،
 هزاران ابدان نازیبین بود که از پا در میامد آخر الامر جناح راست ما جناح
 چپ دشمن را درهم شکافته صفوف امراء و سادات ملائکه و فرشتگان مظاهر
 قدرت و فضائل و انوار قاهره و حمایه ترش پشت بچنگ نموده رو فرار نهادند
 در حالیکه فرشتگان طبقه سوم سراسیمه و پریشان بالای سر آنها بطیران آمده با
 ابری از بلای برف آسای خود که ناران خون ازان میبارید بر آنها سایه می
 گسترانیدند در جبهه آنکه مادرین بقایای عرابه ها و اتلال حر به ها سر گرم
 تعاقب هزیمت شدگان بودیم و آنها هم با سرعت هر چه تمامتر در کار فرار بودند
 نا گهان غریوی شبیه طوفان مگوشمان رسید که دم دم زیادتر و نزدیکتر
 میشد و هر لحظه آه و این نومییدی و نعره و هلهله فتح و ظفر افرونی می گرفت تا
 آنکه دانسته شد که میمئه دشمن که از ملائکه مقربین قوی هیکل غول مانند
 پوه ترکیب شده بود بر میسر ما هجوم نرسده ابرا درهم شکسته است پس از
 مشاهده این حال لازم آمد که دست از تعقیب هزیمت یافته گان و فراریان برداریم
 و بکمک دسته های شکست خورده خود بشتابیم . سپهسالارمان عزازیل خود نشان
 قسمت طیران نموده جنگ را سار نمود و ای جناح چپ دشمن که کار شکست
 و هزیمت او را تمام نکرده بودیم چون دیگر نیزه و تیری در عقب سر خود
 مشاهده نمی کرد بار دگر دل قوی داشته رو جنگ آورده با ما در او بیخت
 چون شب بر سردست آمد جنگی که نتیجه آن معلوم نمود متار که شد و در
 حالیکه در آن فضای تیره و تار هر دم فریاد مجروحین گگوش می رسید و دیگران
 بخواب راحت غموده و دید عزازیل مشغول تهیه جنگ روز دوم بود قبل از
 طلوع فجر غریو بوق بلند شده همه قیام نمودیم جنگجویان ما در ساعت اعتد
 بدشمن شیخون زدند و عساکر ویرا منهزم ساخته کشتار بسیار نمودند بقسمی

که لشکر دشمن یا از پا درآمدند یا فرار میکردند و تنها میکائیل بود که با چند نفر از همقطاران خود که هر يك چهار تال آتشین داشتند در مقابل جنود لاتجسای ما تاب مقاومت میاوردند و اگرچه عقب می نشستند ولی هیچ گاه پشت بکارزار نموده پیوسته سینه های خود را سپر ما داشتند و هنوز هم میکائیل قباقه پراپت و مهمی نشان میداد. افتاب ثلث سیر خود را تمام نکرده بود که شروع بدلا رفتن لرجیل الرب نمودیم. صعود برای این گوه بسیار صعب و دشوار بود غرق از حین مان فرور می ریخت و روشائی تندی چشم ما مانرا خیره می ساخت اگرچه بالهای پری که داشتیم قادر بحمل ما که غرق در آهن بودیم نبود ولی گویا امید وار زود برهای دیگری برای ما ساخته بمدد ان بطیرانمان میاورد عزازیل بایک جهان زیبایی دست نورانی خود را که چنان نظر میرسید که هر دم بلند تر شود لای تقطع در حرکات داشت و بلشکریان خود ارائه طریق مینمود تمام روز از آن گوه بلند که شب مانند آن بود که برنگهای ارغوانی و سرخ و بنفش پوشیده شده باشد بالا رفتیم چون لشکر ستارگان در فلک ظاهر شد چنان مینمود که انعکاس و تانش سلاح ماست سکوت محض حکمفرما بود و در حالیکه از آرزو مرست بودیم راه من یعودیم ناگهان برقهائی در آسمان نازیک جستن نمود نرش صاعقه لگوش رسید و از قله گوه پوشیده در غیوم آتش آسمان ساریدن گرفت و بقسمی که از کلاه خود ها و زره های ما آتش روان شده سپرها واسطه قطعات سانگی که بدسنهای عیس مرئی پرتاب میشد در هم میشکست در مدوحه آن طوفان آتش عزازیل تجسر و اکبر ذاتی خود را از کف میداد و ثلث بی در پی رعد بروی میارند و ضربات خود را مکرر میساخت زیرا نوز برپا بود و دشمن را نقتال دعوت میکرد آخر الامر صاعقه گوه را بحرکت ورده مارا با قطعات جسم صغیر و با قوت پرتاب کرد چندانکه بیحس و حرکت

افزادیم و مدتی که احدی قادر ماندازه گرفتن آن نشده است بیهوش بودیم .
 من در تاریکی های موحشی که نوبه و ندبه آغشته بود بیدار شدم و
 چون چشمام را بان ظلمت غلیظ آشنا نمودم رفقای هم سلاح خود را دیدم
 که هزاران هزار در اطراف من بر آن زمین کبریتی که روشنی های کم رنگی
 در آن دیده میشد ایستاده اند آنچه چشم میدیدم معادن کبریت و دهانه های جبال
 آتش فشان پر دود و گودالهای مسموم بود کوه های یخ و دریاهای ظلمت افق
 را مسدود میساخت . مثل آن بود که یک آسمان آهن بر سر ما ها فرود آمده
 باشد وحشت و دهشت این مکان بحدی بود که من بر جای نشسته آرنج ها
 روی زانوان گذاشته دو مشت بگونه ها فرورده مدتی گریستم

ولی چون چشم بالانمودم عزائیل را دیدم که مانند برجی در مقابل
 من بر پا ایستاده است و در حالیکه مثل آن بود که درد و رنج مجد اولیه او را زینت
 مرموز و محلل تازه ئی مزین نموده باشد گفت .

— اصحاب و رفقایم ناید بخود تبریک گوئیم و مسرور و شادمان باشیم
 زیرا اینک از رفیق آسمان رهائی یافتیم . در این محل آزادیم و « حریت در
 جهنم بهتر است تا عبودیت در بهشت [۱] » نه چنان که ما میکید که ما مغلوب
 و مقهور باشیم کلا زیرا اراده ظفر و غلبه در ما باقی است . عرش یهوه حسود
 دست ما بلرزه در آمد و دست ما هم سرنگون خواهد شد . هان اصحاب با
 خیزید و دل قوی دارید

بمحض شنیدن این کلمات و اصغای این امر باخاسته کوهها بر زبر کوهها
 نهادیم و برق آه آن لانی صوب کردیم که بوسیله آن صخره های آتشبارا مکنه الهی

۱ — اقتباس از کتاب « حدیث آر کم داده شده » میلتون انگیزی که عین عبارت
 انگیزی آن این است ،

پرتاب میکردیم حیوش آسمانی خیره وحیران ماندند و از نشیمن گاههای مجدو
فخر بانك ناله و فریادهای خوف بلند شد . و از طرفی ما چنان می پنداشتیم که
قاتحانه بوطن عالی خود برخوایم گشت ولی جبل الرب موشح ببرق شد و صاعقه
بر قلعه ما باریدن گرفت تقسیمیکه آنرا بیخای و خاکستر مبدل ساخت .

پس از این شکست تازه عزازیل سر خود را بین دودست گرفته مدتی بفکر فرو
رفت و چون سرمانند نمود صورت سیاه شده خود را نشان داد بلی ازین پس شیطان
شده بود که اعظم از عزازیل بود . فرشتگان و فادارش در اطراف وی مجتمع شدند
و شیطان ما را مخاطب قرار داده چنین گفت:

— ای دوستان اگر تا بحال موفق به فتح و پیروزی نشده ایم بدان سبب
است که هنوز نه قابل و مستحق فتح بوده ایم و نه قادر بان ناید بدانیم که نقص
ما از چه جهت بوده است . اینک بشنوید که فرمانفرمائی در طبیعت و تسلط بر
دیا و خدا شدن ممکن نیست مگر بوسیله معرفت و دانائی . چیزی که الزم
امور است و ناید بدون فوت وقت در آن نکوشیم اینستکه بر صاعقه غلبه بجوئیم
بلی تنها جرأت کورکورانه نیست (زیرا در آنروز احدی بیش از شما قادر
نار از جرأت و جسارت بود) که قلاع الهی را تسلیم ما خواهد نمود بلکه تحصیل
و تفکر است . باید در این وادی خاموشانی که نان افکنده شده ایم تفکر کنیم در
بی کشف عالم مخفیة اشیاء بر آئیم در طبیعت تدبر نمائیم و انانهایت حرارت و
حدیث باعزم و اراده قوی در پی آثار آن بر آئیم نکوشیم تا عظمت غیر محدود
و کوچکی لایتناهی آن واقف شویم تعمق نمائیم تا دریابیم که چه وقت طبیعت عقیم
و چه وقت بار آوراست بچه شکل حرارت و برودت و فرح و درد و حیات و مرگ
تشکیل میدهد و چگونه عناصر خود را جمع و تقسیم مینماید بچه بحو هوای لطیفی
را که استنشاق مینمائیم و صخره های الماس و یاقوت کبودی را که از آن پرت

شده ایم میسازد و چطور آتش آسمانی ما را دود آلود و سیاه نموده و این فکر عظیم و بلندی که وجود ما را بحرکت آورده بوجود آمده است با آنکه ناجروح بسیار شرحه شرحه شده و نانش و یخ سوخته ایم ناید از سرنوشت خود راضی و خشنود باشیم و به بخت خود دعا کنیم که سبب باز شدن چشمان ما شده است از سرنوشت خود شادمانی کنیم . ولی بواسطه همین درد و رنج است که برای اولین دفعه طبیعت را احساس نموده برای شناختن و مقهور ساختن آن مشور و هیجان آمد، ایم وقتی طبیعت مطیع ما شود ما همه خدایان خواهیم بود ولی قرصاً تا اند هم طبیعت اسرار خود را بر ما مکتوم ندارد و درک و مسائل را از ما مضایقه نماید و سرصاعقه را مجهول و مخفی داشته باشد باز هم ناید شادمان باشیم که بدرد آشنا شدیم زیرا درداست که عواطف جدیدی بر ما مکتوف میسازد که امرانب گراست و شیرین تر از همه اینچیز هائیسنگه در حوازل رحمت ابدی احساس میشود درداست که ما هم عشق و مروت است از عشق و مروتیکه در آسمانها مجهول است .

این بیانات شیطان قلوب ما را منقلب ساخته آرزوهای تازهئی ایجاد نموده مایل فوق العادهئی برای معرفت و محبت در ما پیدا شد .

در حال این احوال زمین متکون میشد مدار فوق العاده وسیع و ابر مسالنه این ساعت ساعت فشرده تر و تنگ تر و معین تر میگشت آنهایکه حزه ها و عرفی اللؤلؤ و اصداق را تغذیه میکردند و جهازان خفیه اصداق دریائرا حامل بودند دیگر تمام زمین را نمی پوشیدند و سدر بیخ محل هائی برای خود گود میکردند کم کم قارات شروع به پدید آمدن نمودند و روی این قارات در گل ولای گرم حیوانات عجیب الخلقه دو حیاتیین خریدن گرفتند . حال از جنگها پوشیده شده نژاد های متعدده حیوانی شروع بچریدن علف و طحالب و حبوب و اثمار درختان کوچک و میوه های بلوط نمودند .

بعد آن حیوانی که توانست اسنک نوک تیزی حیوانات وحشی و سبع را مجروح سازد و بجایه و مکر بر ساکنین قدیمی جنگل ها و جلگه ها و حبال قائق آید بر مغاره ها و پناهگا های زیر صخره ها دست یافت . انسان تازه بزحمت شروع ناظها ر حیات نموده ضعیف و عریان بود موی کمی که در بدن داشت برای محافظت از سرما کافی نبود ، دستاش ناخن هائی خائسه می یافت که برای نبرد با چندان و حوش بسیار ضعیف بود ولی وضع ساختمان شست که در جهت مخالف سایر انگشتان واقع بود وی را توانا ساخته بود که سهولت اشیاء متنوعه را بدست بگیرد از این راه مهارت و زبردستی ضعیف و کم قوتی او را جبران می نمود در صورتیکه اساساً و جوهرأ با ناتی حیوانات هرقی نداشت ولی در مطالعه و مقایسه از هر حیوانی قابل تر و قادر تر بود از آنجا که میتوانست از حلقوم خود اصوات مختلفه خارج کند چنان بطرش رسید که بواسطه تغییر و تبدیل اصوات مخصوصه هر چیزی را که جالب توجهش بود با صوت مخصوصی معین کند و وسیله این تنوع و توالی اسباب اصوات متنوعه به بیان و تفهیم افکار خود توانا شد سر نوشت شوم بینوائی و روحیات مضطرب و دغدغه خاطر انسان جالب محبت و دلسوزی فرشتگان شکست خورده شده بعلاوه این فرشتگان چنان تشخیص دادند که حرأت و حسارتی شه ایچه خود دارا هستند در انسان وجود دارد و آدمیان هم مانند فرشتگان تکبر و عزت نفسی دارند که همان سبب مصائب و مفاخر آنها گشته است از اینجهه عدد زیادی از فرشتگان برای ای که نزدیک انسان باشند آمده و در این زمین حوان که تازه ابرصه وجود رسیده بود ساکن شدند البته بعدد بالهائی که داشتند با سابی می توانستند بزمین بیایند در زمین بطیب خاطر مشغول تیز کردن هوش انسان و نمو دادن قریحه وی شدند . تعلیمش دادند که بدن خود را بپوست حیوانات

وحشی پوشاند و برای آنکه مدخل دخمه هابریبر و خرس مسدود بماند
 قطعات سنگ جلو آن بگذارد و نیز بوی آموختند که چوبی را دربرك علف
 های خشك بچرخاند تا شعله ئی جستن کند و آن آتش مقدس را روی سنگ
 اجاق عائله حفظ و نگاهداری نماید بر اثر تلقین شیاطین هوشمند اسباز
 جرأت نمود که در تنه درختان شکافته شده و مجوق قرار گرفته از رودخانه
 ها عبور نماید چرخ اختراع کرد سنگ آسباب درست نمود محراثت ساخت
 با گاو آهن زمین را در هم شکافت و آنرا حاصل خیز نموده غله ئی را که
 بدست میآورد چون آرد میکرد يك نوع غذای آسمانی محسوب میشد ظرفی
 از گل کوزه گری ساخت و باسنگ آتش رنه اسبابهای گوناگون تراشید خلاصه
 القول در طی سکونت درین مردم بسیار آنها را تسلیت میدادیم و چیرها بانان
 میآموختیم آنها همیشه ما را نمیدیدند ولی شب در کنار راه ها باشکالی که غالباً
 عجیب و غریب و گاهی بر اهت و دلفریب بود بر آنها ظاهر میشدیم گاهی
 بمیل خود بشکل غولان جنگلی یا دریائی یا بهیئت مرد قابل پوساش و درخورد
 احترامی یا اشکل طفلی زیبا یا زنی کفل پهن در میآمدیم بعضی از اوقات بلند
 میکردیم که نااناشیدی که میخواندیم آنها را اذیت کنیم یا از راه شوخی های
 تندی هوش و دکاوت آنها را بیازمائیم بعضی از ماها که حنبه شطنت و مؤذرت
 گری داشتند خوششان میآمد که سر سر زبان و کودکان آنها بگذارند ولی دوستی
 بر جای خود بر قرار بود و همیشه در کمک و مساعدت بسدت ناین برآمد
 حقیرمان حاضر خدمت بودیم بواسطه مواظبت های ما نمو هوش انسانا
 ناندازه ئی رسید که بتواند اوکار ما صحیحی داشته باشد و مناسبات غلطی
 اشیاء برقرار نماید یعنی ولو برخطا هم باشد روابط بین عالم و معالک
 بفهمد . از آنجا که چنان می پنداشتند که روابط سحری صورت و حقیقت را

یکدیگر متحد میسازد لذا بردیوار های مغاره هایشان صور حیوانات کشیده و دروزی عام تمثال گوزنها و قیلان عظیم البجه موسوم به «ماموت [۱]» حک میکردند تا آنکه شکار آن حیوانات را که نقاشی کرده بودند نصیب آنها شود. در این دوره پیدایش هوش و فراست آنها قرنها بسیار طولانی با آرامی و آهستگی بسیار گذشت. در عالم رؤیا افکار خوشی که مایه سعادت مندی بود با آنها القاء میکردیم بوسیله این خوابها با انسان تلقین کردیم که اسب را دست آموز کند و گاوهای را را اخته نماید سگها را بحفظ و پاسبانی میشاها تعلیم دهد خلاصه عائله تشکیل دادند قبیله درست کردند. روزی یکی از قبایل بیابان گرد مورد حمله و تعرض شکار چیان سبعی واقع شد فوراً جوانان قبیله با عرابه ها حصارى درست نموده زنان و اطفال و پیران و گاوها و ذخائر را در درون محوطه جای داده خود از بالای عرابه ها با سنگهای ادم کش شروع بمبارزه با حمله کمدگان نمودند اولین شهر نوع بشر بدین منوال تشکیل یافت. از ابجائی که انسان بدیخت متولد شده و بموجب قانون پوه بادم کشی محکوم بود تمام قوای خود را صرف جنگ نمود و یکباره دل بدان بست و بزرگترین فصائل عالیّه خود را مدیون جنگ بود با خون خود عشق لوطن را مقدس و مبارک نمود این عشق [اگر انسان موفّق شود تا بهایت سر نوشت خود را انجام دهد] شامل تمام زمین و منجر صالح اگر خواهد شد، یکی از ما فرشتگان که نامش «ددال (۲)»

۱ — Mammouth يك قسم قیل عظیمی که پشم زیاد داشته و در آسیا و اروپا زندگی میکنه و بعدها منقرض شده است.

۲ — Dèdale قام شخص افسانه ای است، این تفصیل: در اساطیر یونان مذکور است که ددال بناز بوده و نصری در کرت ساخته که جدی تودرتو بوده که هر کس وارد آن میشده راه گم میکرد و در آن محبوس میمانده است حتی خودش و پسرش ایکار Icare هم در آن محبوس ماندند یا محبوس شدند ولی ددال و ایکار از در مغازه راه با ناله ساخته از آن راه

بود تبر و شاغول و شرع کشتی بانسان داده از این راه از خشونت و صعوبت زندگی مردم کاستیم زیرا در روی دریاچه ها آبادیهای از نی ساخته و در آنجا موفق بچشیدن لذت استراحت خاطر و فراخ بال مقرون بتفکری شدند که سایر ساکنین ارض مجهول بود و پس از آنکه توانست بدون ترس و تلاقی بسیار از خود دفع جوع نماید عشق بجمال و زیبایی در قلب او داخل نمودیم. اهرام ساختند ستونها سر یا نمودند بر جها درست کردند مجسمه های عظیمی نصب نمودند که سخت و متصل بر یا ایستاده خندان بنظر میامدند علام و نشانه هائی که رمز از تناسل بود بوجود آوردند پس از آنکه انسان بشناسائی ما بی برد بالا اقل و خود ما را محتمل دانست احساسات خوف و محبت نسبت بعا دروی پیدا شد عقلا و حکمای قوم ناخوف مقدسی در مراقبه ما نشسته در تعالیم ما تفکر و تعمق میگردند ملک یونان و آسیا بعلامت اظهار امتنان احجار و درختان و جنگلهای ابودنم ما نذر می نمودند قربانی ها میگرداند و در ها میخواندند خلاصة القول خدایان آنها محسوب بودیم و ما را باسامی هوروس (۱) ایزیس (۲) آستارته (۳)

بیرون پدید آمد و ایکنار چون بسیار نزدیک با تاب شد حرارت افتاد عمومی را که برای بهم چسبیدن پرها بکنار رده بود آب نموده و او بندریای آزه اعتاده در ان غرق شد اما پدرش ددال در ایتالیا فرود آمده بالاخره در ایتالیا یا مصر مرده است

۱ — Horus یکی از خدایان مصریان قدیم که بشکل مرغی او را تصویر می نموده اند و گاهی با هیکل انسانی و سر مرغی. — هوروس در برد مصریان مطهر آسمان و اقداب است

۲ — Isis ربه النوع مصریان قدیم که خدای طبابت و اردواج و درامت گنیم و غیره بوده است و رمزی از تمدن قدیم مصر است .

۳ — Astarté یا Astaroth : — ربه النوع مررک و بقیان و سایر ملل سامیه قدیم که گاهی ترنانهائی ادعی شاروی کرده اند ان ربه النوع در تواریخ نام هشتروت مذکور است .

ژئوس (۱) یالاس (۲) سیبل [۳] دمتر (۴) وتری بتولم (۵) میامیدند شیطان
 لاسمی دیونیزوس (۶) اوان (۷) تا کوس (۸) ولنه (۹) پرستیده میشد و در

- ۱ - Zeus ، نام یونانی ژوپیتر رب الارباب است .
 ۲ - Pallas ، یکی از اسامی مینرو رة النوع دانائی و حذک است و نام یالاس
 وقتی رمینرو اطلاق میشد که جنبه جنگی او مقصود بوده است .
 ۳ - Cybèle . نام مادر ژوپیتر رب الارباب و بیطون و یلوطون در اساطیر یونان .
 ۴ - Déméter . نام یونانی سرس (Cérès) است دمتر خواهر ژوپیتر رب الارباب
 میباشد و این ربة النوع است که منون کشت و کار در زمین و حصاد گندم و یغتن نان
 را مردم آموخته است ژوپیتر رب الارباب شفته خواهر خود شده و از این مناسبات پرورین وجود
 آمده است بعدها برادر دیگرش بیطون رب النوع حار عاشق او شده و دمتر را ی فرا را از بیطون شکل
 بدیای در آمده بیطون ملقت شده او هم شکل اسبی متشکل شده بر او در آمده و نتیجه
 ن شد که دمتر حامله شده آسی را دیده که نام آن اسب در اساطیر اریون Arion
 است . دمتر پس از این توهین تحقیری که از طرف بیطون دید قهر نموده در دهنه نی
 زوی شد و در غیبت او زمین عقیم شده مردم دچار قحطی شدند بالاخره رب الارباب محل
 زرای او را دانسته او را برون آورد و دوباره مردم بمرکت و خود اونیعمای زمین رسیدند .
 ۵ - Triptolème ، پادشاه اساطیری که بر حسب افسانه های اساطیر یونان
 او این را اختراع نموده و هم او است که از دمتر فن زراعت را آموخته بساکین
 آن تعلیم نمود .

- 6 - Dionysos . نام یونانی باکوس خدای شراب است
 7 - Euan ، یکی از اسامی است که استعاره خدای شراب و مستی یعنی باکوس
 ، میشد است اوان مشتق از کلمه « Euvohé » است که معنای آن داد فریاد است و
 لاره فریاد و عریده ناله او شان است .
 8 - Bacchus ، خدای شراب رو میان که نام یونانی آن دیو ابیزوس است
 9 - Lénée ؛ یکی از اسامی دیو ابیزوس (خدای شراب) است در
 یونانیان است .

ظهورات خود بحدی که درخور فهم و ادراک نوع بشر بود ابراز قدرت و جمال مینمود. چشماش شیرینی و لطف بنقشه های جنگلی را داشت لبانش از حقه یاقوت اناری که ترکیده باشد حکایت مینمود هوی کمی که از مخمل هلوها لطیف تر بود گونه ها و چاه اش را می پوشاید کیسوان نورش که شکل تاجی بهم بافته شده و با لطف زیبایی بسیار درقمه سرگرم شده با شاخه های عشقه موشح بود تمام حیوانات سبع را میجذوب ساخته بود و چون در جنگلهای بزرگ داخل میشد جمیع موجودات وحشی همه جانوراییکه از درخت ها بالا رفته از خلال اغصان حدقه وحشی نشان میدادند تمام جبندگان تند و ترسو که با میوجات تلخ تغذیه میشدند و درسیه چون مخمل خود قلب وحشی داشتند نیمه انسانهای جنگلها که خیر خواهی و لطف باها القا شده بود و آنها هم سرمست سرور و جمال از او پیروی میکردند همه را بخود جذب میکرد. شیطان ناک را غرس نموده بمردم فانی تعلیم داد که خوشه ها را با پا خرد کنند و از آن شراب سازند و ناخیر خواهی و جلال و ابهتی که داشت با همراهان بسیار در تمام دنیا سیر و مسافرت کرد برای همسفری با او من اشکل بزی در آمدم دوشاخ تازه از پیشانیم بیرون آمده دعاغی افطس و گوشهائی نوک تیز داشتم چنانکه در بزها دیده اید دو قده از گردنم آویخته دم نزی در عقبم در حرکت بود پاهای پشم آلودم اسه سیاه و دو شعبه ئی منتهی میشد که موزون و منظم زمین میکوبید.

دیونیزوس از راه دنیا مشی فاحشانه خود را انجام میداد من بهمراهی او از لیدیا [۱] و مزارع افروغیا [۲] و صحاری سوزان ایران و دشت های غرق در

۱ — Lydie : یا Méonie : — یکی از ممالک قدیمه آسیای صغیر که مشهور

ترین پادشاه آن کرزوس Crésus بوده که مقهور کورس پادشاه ایران شده است.

۲ — Parygie : افروغیا یا پریجیا : مقاطعه ئی از مقاطعات مرکزی آسیای

یخ و برف مادی [۱] و عربستان خوشحال و آسیای غنی که در دریای آن بلاد
 برناژ و نعمتی بر ساحل داشت عبور نمودم شیطان روی عرابهائی که شیران و
 یوزان آنها میکشیدند سوار بود و با نعمات فی ودف و جلاجل و طنبور که همه
 برای شرح رموز و اسرار او اختراع شده بودند پیش میرفت. باکانتها [۲]
 و ثیادها [۳] و مسادها پوستهای خالدار بچه آهوان پوشیده شده بود چونی را که
 مخصوص اعیاد باکوس بود و شاخه های عشقه بان پیچیده شده بود حرکت
 میدادند. ساتیرها [۴] در عقب وی دوان بودند و من سردسته دستجات مسرور
 آنها یعنی سیلن ها [۵] و یانها [۶] و ساتورها [۷] بودم و آنها را رهبری میکردم

صغیر که شهر معروف آن ایکونیوم Iconium بوده که فعلا در آن محل شهر قوییه
 واقع است و شهر معروف تروا نیز در آنجا بوده که کروزس پادشاه ایدی این
 منطقه را تملک نموده و بعد از کروزس جزو مستملکات ایرانیان بود.

۱ - Médie مملکت آسیائی که در بین قرن نهم و هشتم قبل از میلاد در تصرف
 نیایل ایرانی بوده و پایتخت آن اکباتان نام داشته است و کوروش پادشاه ایران در
 حدود ۵۵۶ قبل از میلاد آنرا مسخر کرد. صیغایران بود است اعراب نام اندر ایجان
 و کردستان و عربی بنده داده اند.

۲ - Bacchantes دختر آبی که رسمیات اعیاد باکوس با انواع شراب را بجای میاورند.
 ۳ - Thyades نام یونانی باکانت.

۴ - Satyres : نیمه خدایان اعوان باکوس و انواع شراب که بسیار
 افسانه های اساطیری آنها را با موهای زبریشان و گوشهائی شبیه بگوش حیوانات و دو
 شاخ و سی چون بز تصور میسودند.

۵ - Silene : یکی از خدایان افروعا و اساطیر یونان که پدر باکوس
 و انواع شراب است و مسخره بزم خدایان المپ بوده است.

۶ - Pan : یکی از خدایان اساطیر یونان که رب انواع گله ها بوده و از
 اعوان باکوس و انواع شراب است شاخ و سم تران داشته و بسیار مهیب بود است.

۷ - Centaures : بر حسب افسانه های یونانی نوعی از عولان که نیمه
 سب و نیمه آدمی سار بوده اند و در تسالی مسکن داشته اند.

از زیر اقدام شیطان ازهار و فواکه متنوعه میروئید و چون عصا بر صخره ٹی میزد
انهار صاف و روان از آن جاری میساخت.

در ایام اقطاف انگور بسریشی یونان میرفت روستائیان با عصاره سبز یا
سرخ نباتات خود را رنگین نموده با استقبال وی میشتافتند و در حالیکه صورتشان
را با نقابیکه از چوب یا پوست درخت یارک ساخته شده بود میپوشانیدند جام
گلابی در دست گرفته رقصهای شهوانی میکردند. زنان آنها بتقلید انصارالله در
حالیکه سرشان بعلف فشاغ موشح بود بخاطره های لطیف خود پوست بچه غزال
و بزغاله گره میکردند دختران ناگروه اکالیل انجیر نگردن آویخته کلوچه های
آردی می پختند و «فالوس [۱]» را در زنبیل های رمزی نقل میدادند. رزبانان
درد آلوده در عرابه های خود سر یا ایستاده با عابرین به تبادل مسخره و استهزاء
میرداختند و بدین طریق تراژدی اختراع مینمودند. [۲]

مسام است که برای تعلیم غرس نباتات و اجبار مردم بر بدست آوردن
میوجات خوشطعم نه فقط دیونیزوس خواب و استراحت در کنار چشمه ها را بر خود
حرام کرده بود بلکه متحمل سخت ترین مشاق شده بود و درین آنکه در بدست
آوردن طریقی برای تقلیب ساکنین زمخت جنگلها به نژاد چنک دوست و مطیع

۱ — Le phallus — نمثال و محصمه آلت رجولیت که وثیون یونان در صهی

اعیاد ارباب انواع با تشریفات مخصوصه نقل میداده اند.

۲ — این اعیاد و دستجات و تشریفات را که بافتجار دیونیزوس (باکوس) رب النوع شراب

بفعل میامده است Dionysies یا Dionysiaques میگفته اند و در تمام یونان معمول بود در

در اطن دو قسم دیو بزیاک (اعیاد دیو بیروس) داشته اند اعیاد کوچک و اعیاد بزرگ که

شش روز طول می کشیده و در ضمن نمایشهایی شبیه یک قسم تئاتر بدوی میداده اند

یونانی ها مشتق از همین نمایشها است

قوانین عادلانه تشکر میکرد مگر در جبین او که بانس غیرت و شوق سوزان بود آثار مالیخولیا و جنون غم انگیز دیده شد ، ولی علم عمیق و محبتی که نسبت به بشر داشت او را بر همه مشکلات فائق آورد ، ای روزهای آسمانی ای فجر زیبای زندگانی ۱ « با کاتالها [۱] » را در قلعه انبوه جبال و ساحل درختان بحار بجا میاوریم ، « نایادها [۲] » و « اورآدها [۳] » هم داخل بازیهای ما میشدند و چون نزدیک میشدیم « افرودیت [۴] » برای آنکه بمانند آن شود از کف امواج دریا خارج میشد .

- ۱ — Les Bacchanales — نام اعیادی که با کاتها بافتن با کوس رب انواع شراب در یونان معمول میشدند آمد .
- ۲ — Les Naiades — بر حسب اساطیر یونان نایادها دختران ژوپیتر و آلالاراند و نیمی خدایانی هستند که موکل از چشمه سارها و آبشارهاست .
- ۳ — Les oréades — نامی است که در اساطیر یونان به نمف های جبال و نزاره ها داده شده است .
- ۴ — Aphrodite — نام یونانی و روس ربه النوع حس و عشق و جمال که بر حسب اساطیر یونان از کف دریا پیدا شده است .

فصل نوزدهم

❁ بقیه سرگذشت ❁

پس از آنکه مردم کشت زمین و چوپانی گله هارا یاد گرفتند و دانستند چگونه قلاع مقدسه را ندیوارها محاط سازند من در مملکت لطیف پراز جنگل های انبوه که باب « ستفال (۱) » اولیوس (۲) و « اریمانت (۳) » مشروب میشود و هم نهر « کراتیس (۴) » عظیم که آبهای سرد « ستیکس (۵) » بان افزوده شده ازان میگذرد منروی شدم و در دره پراطراوتی دریای تپه غرق در درختان توت (درختان بوخنو) و زیتون و صنوبر در زیر یکدسته درختان چنار و تبریزی سفید در کنار چشمه تیکه با حزیر لطیفی دریای درختان مصطکی انبوه روان بود منزل گزیدم و برای شبانان و نمفها خواندن اناشید پیدایش دنیا و اصل آتش و هوای لطیف و آب و زمین مشغول شدم، ناها میگفتم که چگونه مردمان ندوی قرون اولیه قبل از آنکه سبسطین هو شدند فنون نافع آموخته باشند بدبخت و عربان در جنگل ها متوازی بودند و نیز بانها میگفتم و

۱ — Le stymphale نام اساطیری دریاچه ئی در آرکادی یونان که رتق انواع دیان معینی بر ساحل ان داشته است

۲ — Olbios : نام بهری است در یونان .

Erymanthos نام اساطیری کوهی در آرکادی (یونان)

۴ — Cratis ، نام نهری در بان ،

۵ — Styx . نهری که هفت مرتبه در اطراف جهنم دور میرسد و از خواص این اب

ان بوده که هرکس را در آن فرو میبردند اند روشن بن شده است — در احصاء های اساطیری مذکور است که استیکس يك قسم رتق انواع چشمه ها بوده مخصوص چشمه ئی که در آرکادی در زمین کم میشده است ،

ن می نمودم که دلیل اینکه « سمله (۱) » را مادر دیونیزوس میدانستند اینست
 وگرنه خواهرانه و حسن نیت دیونیزوس در بین صاعقه زائیده شده است.
 در بین همه ملل مانتیکه مطبوع طبع و منظور شیاطین بود همین یونانیان بودند که
 از جد و جهد بسیار موفق ایجاد نظامات ایک و فون مدیعه شدند سعادت مند ترستند
 این معبد یونانیان دخمه بود که با شاخه های درخت غار درست شده بود
 لقب تصویری که از خدایان داشتند درختی بود و اولین مذبحشان سنگ تراشیدهئی
 بخون « ایفیژنی » [۲] گلدگون شده بود اما طولی نکشید که حکمت و
 مال را نقطهئی رسانیدند که هیچ قومی قبل از آنها بان موفق نشده بود
 بعد هم هیچ ملتی بدان پایه نرسانیده است ای آرکاد چگونه امری باین خارق
 عادگی و معجز آسایی روی زمین پدیدار شد ؟ چرا سرزمین مقدس « ایونی » (۲)

۱ — Sémélé . مادر ناکوس ربه النوع شراب و دختر کاداموس پادشاه طس
 ژویتر رب الارباب عاشق دختر شده بر روی در آه وقتی دختر ناعوای ژو نون
 زن ژویتر در خراست کرد تا تمام صغات قدرت و الوهیت خود بر روی طاهر
 شود ژویتر خواهش او را پذیرفته ناعصای ربسار لاربابی و صاعقه ظاهر شد سمنه در آتش صاعقه
 سوخت ولی حنین او ناکوس در آن ژویتر قرار گرفت تا در موعد مقرر زائیده
 شد (اساطیر یونان).

۲ — Iphigenie : نام دختر آگاممنون پادشاه یونان و در قصص اساطیری
 مذکور است که چون آگاممنون که در حاکم با اهالی تروا بر سایر پادشاهان یونان سمع
 ریاست داشته دریا بلژیچه امواج شد برای استعانت خود از خدایان خواست دختر خود
 ایفیژنی را در راه ربه النوع دیان قربانی نماید ولی ربه النوع گوسالّه ماندهئی پاکوزن
 ماندهئی بجای ایفیژنی برای قربانی فرستاده ایفیژنی را یا خود به تورپرد برد و در اینجا
 نورا از خدمات خود قرار داد .

۳ — Ionie : مملکتی از ممالک اسپانی صغیر قدیم که بر ساحل درنا واقع بوده و
 یونانیان بان مهاجرت نموده و یونانیان ساکنین ایونی جسور ترین و ناهوش ترین مردمان
 یونان بوده اند .

و «آتیک» (۱) میبایست نسبت چنین گل بی نظیر و ماتندی واقع شود ؟ برای آنکه در آن سر زمین نه قسیسیت در کار بود و نه معما و عقیده روحی و الهام یونانیان هیچگاه بیروخدای حسود نشدند و فقط از لطف قریحه و حسن ذوق خود و حسن و زیبایی مخصوص بخود است که یونان خدایان خود را اتخاذ نمود و چون چشم ناسمان میآنداخت جز صورت و مثال خود چیزی نمی یافت هر چیزی را در حد و اندازه خود گماینفی میفهمید معابد متناسب و موزونی بر پا نمود باینمعنی که آنچه در آن معابد دیده میشد لطف و زیبایی و اندازه و حکمت بود و درخورشان و مقام خدایان جاویدی بود که در آن مسکن داشتند و در تحت اسامی قشنگ و اشکال کاملی که از قریحه انسانی حکایت میکرد پرستش میشدند . ستونهای که حامل جمال مرمری سقف بودند و آفریز و رفوف هر چه بچشم میرسید جذوه و رمزی از انسان در آن نگار رفته و بدانجهت در خور ستایش بود در معابد بعضی شهر ها مثل «آطن» و «دلف» (۲) مجسمه های دختران قشنگ جوانی دیده میشد که مانند آنکه جان داشته باشند با کمال خوش اندامی تبسم کنان سقبنه مخازن و معابد را بر دوش میکشیدند . عجبا از آن ابهت و حسن تناسب و حکمت !

دیو نیزوس مصمم شد بایطالیا که در آنجا ویرانا کوس مینامیدند و رغبت بسیار نه تشهیر اسرار او داشتند برود من در کشتی او که مزین بشاخه های مویود نشسته و در تحت نظر دو برادر هان {۲} در مصب رودخانه زرد نام «تیر» (۳)

۱ — Attique : قسمتی از مملکت یونانی که آتن بای تحت آن بوده است .

۲ — Dèlphes - نام شهری اربلاذ یونان قدیم که معبدی بزم آیولون در آن ساخته و از معابد معروفه بوده است .

۳ — دو برادر هان ، کایه باین نضایه اساطیری یونان است که Castor و Pollux دو برادر توام را که مانند خواهرشان هان از برادر ژو پیترب آلاباب بوده اند از خدایان بحر میدانست اژده و شغل آنها را محافظه کشتی در مقابل دزدان بحری تصور میکرد مانند .

تیسره (۱) فرود آمدن . بواسطه تعالیم شیطان سکان « لاتیوم (۲) » یاد گرفته بودند که
 مورا بدرخت نارون متحد نمایند من خوشم میامد که درپای کوههای «ساین (۳)»
 در دره کوچك مكمل باشجاری که باچشمه های صاف و گوارائی آبیاری میشد
 سکنی گزینم و در چمن ها گیاهای شاه پسند و خطمی بچینم و از میوه های
 چرب درختان زیتون کم رنگی که تنه های مجوفشان در سرازیری تپه های
 کوچك بهم پیچیده شده بود متمتع شوم ناری در آن مکان بتعلیم مردمان کاه سخت
 که اگر چه مانند یونانیان روح خفیف و ذکاوت فطری نداشتند ولی داوای قلب
 محکم واستوار و روح صبوری بودند پرداختم این قوم خدایان را تجلیل لازم
 مینمودند درهمسایگی من سربازروستائی بود که مدت پانزده سال در زیر بار اسلحه
 روم خمیده شده و در سابه نسر رومان (۴) خیال و بیچار در هم خوردیده برای
 العین دیده بود که چگونه اقوام و ملل از میدان ان ملت فرمانروا برار اختیار
 مینمایند حالا ان کهنه سرباز دوگلو سرخ قامرا که بین دوشاخ ارهم باز شده
 لکه سفیدی در پیشانی داشتند یوغ نموده زمین شخم میزد در حالیکه همسر عقیف
 و سنگینش در هاون مفرغی سیر میکوبید باروی سنك مقدس اجاق عائله با قلا
 می پخت و من که دوست او بودم در آن نزدیکی در سایه درخت نلوطنی نشسته
 با اهنك نی لبك خود رفم خستگی اورا مینمودم چون فرزندان جوانش مقارن

۱ - Tibre . نام رودخانه ئی که ۴۰۳ کیلومتر طول آن است و در طی سیر خود از وسط
 شهر رم میگردد .

۲ - Latium ، نام منطقه ئی از مقاطعات مرکزی ایتالیا که ساکنین آن لاتن نامیده میشده اند

۳ - Sabine . یکی از مقاطعات ایتالیای مرکزی .

۴ - L' aigle romaine : یعنی بیرق رومیها که شکل عقاب بر ان

غروب آفتاب در ساعتی که سایه ها بسیار طولانی میشود باپشته بارهای هیزم و شاخه های درخت از جنگل مراجعت میکردند من ناگشاده روئی بانها دگر بسته میخندیدم ، نزدیک در باغ جائیکه گلابی ها و کدو ها در کار رسیدن بودند و بگل سوسن و گنگر همیشه بهار مزین و سرسبز بود بریای [۱] [مترس] در تنه درخت انجیری تراشیده بودند که بالت مهیب و مهول خود دزدان را میترسانید و چون باد شاخه های نازکی را که در بالای سر مترس نصب بود حرکت میآورد مرغان غارتگر هوا رمیده فرار میکردند در سر هر ماه پس از رؤیت هلال ان زارع متقی بخدایان حافظ عائله خود که شاخه های مورد و اکلیل الجبل بودند مشتی نمک و جو نثار میکرد .

خلاصه بچکان او را دیدم که ازك شدند بچکان بچکان او را دیدم که همان ایمان و حسن عقیده قدیمی عائله را در قلب خود نگاه داشته قربانی به باکوس و دیان «۲» و ونوس را از خاطر محو نموده از ریختن شراب گوارا و ازهار لطیفه بر چشمه ها غفلت نمی ورزیدند اما بتدریج ان صبر و برد باری و ان بساطت زندگی قدیمی انها رو بنقصان گذاشت چندانکه میدیدم که چون بارانهای فراوان سبب فیضان سیل میکشت و برای حفظ مزرعه موروثی مجبور بساختن سدی میشدند ناله و ضجه میکشیدند . شراب زمخت ساین کام لطیف

۱ — Priape ، — خدای سائین و اکستانها و گله ها و صیادان ماهی که نسب او در اساطیر به باکوس و ونوس میرسد مجسمه ابن خدا را و نمیون در مدخل سائین گذاشته حفظ آنها را از او میطلبند یرباب را هم خداي تولد و تناسل هم دانسته اند این است که آلت تناسلی در حال نعوط در مجسمه های او میتراشیدند .

۲ — Diane ، — دختر ژوپیتر رب الارباب و ربه النوع جنگلها که شغل همیش شکار بوده و ربه النوع شکارچیان هم محسوب است .

انهارا آزرده میساخت و بذاتقه شان خوش نمیامد و برای نوشیدن شراب های خوشگوار یونانی
 نمیخانه مجاور رفته و اینجا در زیر دار بست مو درپای رقص دخترنی زنی که ماهرانه
 باهنگ زنك خواصر صاف و باورینش را حرکت میداد دنیا را فراموش میکردند
 دهاقین از بیکار بودن و لمیدن در بین حقیف شاخ و برگ درختان و خریر چشمه ها
 خوش بودند ولی با وجود این مشاهده میشد که در بین درختان تبریزی کناره راه
 مقدس (۱) مقابر و سینه و مجسمه ها و معابد و مذابح سر به میشد و هر روز حرکت عرابه ها
 روی تخته سنگهای کهنه و مستعمل بیشتر میگردد وقتی کهنه سر دازی نپال
 آلبالوی آورد و از آن قرینه معلوم شد که در ممالک دور دستی قونسولی (۲)
 فتوحات عظیمه کرده است و نیز از اناشیدی که بنوای چنگ و عود سروده
 میشد دانستیم که رم سیده دنیا پیشرفت های بسیار حاصل نموده است
 تمام ممالکی که دیونیزوس کبیر بقدم عزم یموده حیوانات وحشی آبرا
 به آدمیزاد مبدل ساخته و در زیر اقدام میناد هایش قواکه و ازهار رویانیده بود
 در اینوقت نعمت صلح و امنیت و آرامش رومیان متنعم بودند و هوای لطیف

۱ — La voie sacrée — مقصود جا به وسیعی است که ۳۱۲ قبل از
 میلاد توسط کلودیوس آپیوس شروع بساختن آن شده و این مناسبت La voie appienne
 نامیده میشده است این راه از شهر رم شروع میشده و به تبریزی در ساحل بحر ادریاتیک
 خاتمه می یافته است و آدینه فعیمه در طرفن این راه ساخته شده بوده است که تقابلی
 بعضی از آنها فعلا در نزدیکی شهر رم دیده میشود.

(۲) — Consul — در روم قدیم هر سالی یک نفر را میتوان رئیس قوای مجریه و فرماندهی
 قشون انتخاب میکردید و او را قونسول میامیدند.

« صلح و سلام رومان [۱] » را استنشاق مینمودند بلی « طفلی که شیر گرتک نوشیده [۲] » سرباز دلاور و زارع رنجبر شده دوست و خیر خواه ملل مظلومه مظلومه گشته اینک از سواحل مه آلود اقیانوس تا دامنه های و عرفقناز را تحت تسلط و فرمان خود داشت معاند « اگوست (۳) » و رم در همه بلاد برپا بود و «طوری دنیا بعدل لاتینی عقیده مند بود که خواه در تنگه های « تسالی [۴] » باشد و خواه در سواحل انبوه « رن [۵] » هر جا عبد اسیری در زیر بار ظلم طاقت فرسائی فرسوده میشد فریاد میزد . « ای قیصر ! » ولی چراروی این گره آب و خاک بدبخت نحس هر چیزی باید پشمرده شود و از میان برافتد و زیبا ترین چیزها قانی ترین و وقتی ترین اشیاء شمرده شود؟ ای موالید مقدس سرزمین مبارک یونان ای علم ای حکمت ای جمال ای خدایان محبوب قبل از آنکه در معرض آزاد و حقیان و برابرهائی که در باتلاق های شمال و در صحاری علف زار بی آبادانی روسیه در کمین نشسته و برای حمله بشما

- (۱) Pax Romana : لغت لاتینی که معنای آن « صلح رومان » است و این عبارتی است که « پلین جوان » در ضمن مدیحه خود نسبت به طرازان امپراطور روم و سلطه رومی و حالت ملل تحت تسلط روم را با عبارت وصف نموده است .
- (۲) اشاره بافسانه رومیان که گفته اند اول پادشاه روم رومولوس (Romulus) و برادر توامش رموس (Remus) شیر گرتک خورده اند و بعد چوپانی آنها را جمع آوری نموده است رومولوس شهر رم را بنا کرده برادر خود را کشته و سلطنت کرده است امساک های رومیان رمان سلطنت او را هم معین نموده که از ۷۵۳ تا ۷۱۵ قبل از میلاد بوده است.
- (۳) Auguste : یعنی است که امپراطور های روم پس از او کتاواگوست خورد را بان لقب میداشتند .
- (۴) Tessalie — یکی از مقاطعات یونان .
- (۵) Le Rhin : نام رودخانه ای در اروپا که ۱۴۰۰ کیلومتر طول آن است و از جهال آلپ شروع شده بدریای شمال میریزد .

راسبان کوچک پریشم عربسان سوار شده مهیای کارزار بودند واقف شوید
بخواب گران فرو رفته علاج واقعه قبل از وقوع ننمودید .

آرکاد عزیز درموقعی که سرنازان صبور روم در سواحل « فاز (۱) » و
دلتانائیس (۲) « خیمه زده بودند زنان و رؤسای مذهبی آسیا و افریقا مهول
شهر رم هجوم آورده از عزت و اعتبار ابناء « رموس [۳] » میکاوتند ، تا
نروز هنوز دشمن شیطین فعال و هنرمند یعنی یهوه در دنیا معروف نبوده
جز بعضی قبایل بی سروپا و بد بخت سوریا که مدت‌ها چون خود او
بم بودند و دائماً از دام رقیت و عبودیتی بدام رقیت و عبودیت دیگری می
نشدند کسی یهوه را که مدعی خلق زمین بود نمی شناخت خلاصه این گنه خدا
صلح رومان که در همه جا حریت تجارت و مسافرت را ضمانت نموده مبادله محصولات
تبادل افکار را مساعدت میکرد استفاده نموده ظالمانه بر تسخیر دنیا
مصمم گرفت اگر چه تنها او نبود که چنین هوسی در سر داشته باشد و در
سالموت جماعتی از خدایان و عقول فعاله و شیطین از قبیل « میترا [۴] »

(۱) — Le phase — نام رودخانه در فستار که امروز رونی یاریون نامیده میشود نام این رودخانه را سرحد فاصل بین اروپا و آسیا میدانسته اند .

(۲) — Le Tanaïs — نام قدیمی رودخانه دون روسیه که قدامت آنرا نیز سرحد فاصل بین اروپا و آسیا میدانسته اند .

(۳) — Rémus — زاد ر توام رومواوس اولین پادشاه رم که بدست برادر خود گشته شده است ولی آنچه راجع باین دورا در گفته اند جزو افسانه های رومیان محسوب است .

(۴) — Mithra یا Mithras یا Mitra — میترا یعنی مهر و مهرهسی جوهر نور انبی و خدای صدف و حقیقت و حسن عقیدت این مذهب مهرپرستی نامیده شده است و در ایران قائم مقام مذهب اورمزد (مزد) یرستی یا دیانت زردشتی) نوده است . مه یرستی در بابل و آسیای صغیر و بعد نزد یونانیان و نیز در تمام امپراطوی روم منتشر شده تلفظی بسیار داشته است و متضاد و مقادیم یادداشت مسیحیه او به بالاخره در او اخر قرن چهارم میلادی مسیحیت بر مهرپرستی غلبه حسته است .

هط، موس [۱]، «ایزس خوب»، «اونولوس» [۲] همه در فکر بودند که این دنیای مقرون
 بصلح و آرامش را مسخر نمایند یهوه از همه اینها یست تر بود و نجاح و رستگاریش
 مشکوک تر بنظر میرسید، جهل سفای فخرخذه و اہت جاه و تجمل آسیائی
 حس تحقیر نسبت بقوانین میل باینکه خود را غیر مرئی داشته باشد همه
 اینها می بایستی یونانیان و لاتن ها را که از دیونیزوس و موزها کسب معرفت
 نموده بودند بسیار از یهوه آزرده ورنجیده خاطر نماید خود یهوه هم میدانست
 که قابل جذب قلوب مردمان آزاد و نفوس مہذب نیست این بود که جله ئی
 اندیشید و برای فریفتن نفوس افسانہ ئی جعل نمود کہ اگر چه در لطف و حسن
 ذوق باقصص اساطیری کہ شاگردان قدیمی مانان مقرر شده بودند برابری نمیکرد
 ولی باوجود این برای جلب عقول ضعیفہ کہ همه جا جماعات بسیاری از آنها دبدہ
 میشود کافی بود باری چنین گفت کہ تمام مردم نسبت بیهوه مرتکب گناہی شد
 اند وان گناہ موروثی بوده و بکثرت ان معصیت در آیندنیا و در حیات آیندہ (زیرا
 این مردم فانی مجنونانہ چنان می پردازند کہ و خودشان در جہنم ها ممتد و طولانی
 است) مستوجب رحمت ورنجند پس از این مقدمہ یهوه مکار چنان فهمانید کہ او
 پسر یگانہ خود را بزمین فرستاده است کہ بخون خود اشر را تبرئہ نماید و
 خونبہای گناہ باشد البتہ این امر قابل قبول نیست کہ مجازات خونبہای گناہ
 واقع شود و درد ورنج خطارا تبراہ نماید و چیزی کہ بیشتر از همه از عقل
 بعید است این است کہ معصوم جبران معصیت عاصی را بکند مسلم است کہ

(۲) — Thamous — یکی از خدایان نابل کہ پرستش او در عرب هم معمول شده است
 و این همان است کہ حزقیل ای در کتاب خود (آیہ ۱۴ باب ۸) بان اشاره نموده و «توز»
 نامیده است *

() — Eubulus — ار کتبی کہ مترجم دردسترس داشته تحقیق مفهوم این لغت نمکن شد

رنج و ابتلای بکنفر معصوم بی گناه جبران هیچ چیز نمیتواند و جز آنکه شری
 بشری دیگر افزوده شود نتیجه بی ندارد معذک جماعتی بد بخت پیدا شدند
 که بهوه و پسر کفاره دهنده اش را پرستش نموده امر آنها را برای دنیا بشارت
 عظمائی شمردند. گرچه میبایستی انتظار همین دیوانگی را هم از مردم داشته
 باشیم زیرا نه این بود که گرا را این بینوایان را درمواقعی که فقیر و عریان میزیستند
 دیده بودیم که در مقابل همه اشباح خوف و واهمه ساجد شده عوض آنکه از
 شیاطین نیکخواه دروس چاره جوئی اخذ نمایند بیروا امر عقول فعاله ظالم میشوند
 بازی بهوه باین حیل و تدبیر ارواح مردم را بدام انداخت ولی چنانکه انتظار میبرد
 خود او چندان استفاده بی ننمود و فخرو مجدی حاصل نکرد زیرا کسی که مورد
 ستایش و تجلیل مردم واقع شد بسرش بود و کیش جدید بنام وی نامیده میشود
 و شخص بهوه تقریباً در زمین گمنام و مجهول ماند.



فصل بیستم

بقیه سرگذشت .

این خرافات تازه ابتدا در سوریا و افریقا منتشر شده در بنادر کنار دریا که به جماعات بلیداست نفوذ یافت کم کم در ایطالیارخنه پیدا نموده ابتدئینان بدکار و غلام سرایت کرده بعد در طبقات عوام بلاد ترقیات سریعه نمودولی مدتپادهات از زحم آن خرافات راحت نودند و مثل قدیم هر سال روستائیان درخت صنوبر را که بخون گراز جوانی سیرآب میکردند نذر «دیان» «۱» مینمودند خدا عائلات را بواسطه قرآنی کردن خوک مادهئی نسبت بخود خیر خواه میساخت برای با کوس نیکوئی کننده و دوستار مردم از غالهئی که از سفیدی چون بر می درخشید نثار میکردند و اگر سیدار حقیر و بیچیز بودند لااقل قدری شرا و آرد نیاز خدایان حافظ عائله و تاکستان و مزرعه مینمودند بانها چنانکه داده بودیم که اساس حسن نیت است و حتی کافی است که نادمست طاهر معبد ارباب انواع لمس شود خدایان با نذور بسیار حقیر هم خوشدل شوند در خلال این احوال سلطنت یهوه در صد ها امکانه بواسطه اعما مجنونانه ئی اعلام میشد و پیشرفت حاصل مینمود مسیحیان بحرق کتب و معابد مشغول بودند و شهرها را طعمه آتش میساختند و حتی دامنه مصائب تاصحاری هم کشانیده بودند زیرا هزارها بدبخت در صحراها پراکنده غضب و خشمشانرا متوجه بخود نموده بانوک آهن خواصر و اکناف خودرا شرحه میکردند و از تمام کره ارض اله و زقیر مبتلایان و بینوایانی که ناختمار خود

۱ - در بین و تیون قرآنی مخصوص به دیان ربه النوع حگلهها و شکار گراز ؛

گوزن مادهئی پونه است

در معرض مصائب در آورده بودند بطرف یهو متصاعد میشد و این ناله هارا حمد و ثنا و تجلیل و تسبیح می پنداشتند (۱) گوشه نشینی بی نام و نشان من هم بیشتر از آن ممکن نبود دوام یافته و از غضب و تعرض این بچانین مصون نماند.

در قلعه تبهئی که مشرف بر جنگل درختان زیتون بود و همه روزه ناصوات نی لبك من باهتزار و فرح میامد از اولین سالهای صلح رومان معبد کوچک مرمری که مثل صوامع بناکان مدور ساخته شده بود بر پا بود. این معبد دیوار نداشت و بر روی قاعدهئی که هفت پله ارتفاع داشت واقع شده بود باین شکل که

۱ — اشاره بآن است که در قرون وسطی مسیحیان در طی اعمال مذهبی و توبه و انابه بصورت تازیانه خود را محروح میساخته اقد و آرا یک نوع ریاضت و عبادتی فرص می کرده اند اساساً این قسم عادت تقریباً در تمام مذاهب و ادیان شایع بوده است چنانکه هرودوت مورخ شهیر یونانی نوشته که مصریان قدیم در روزهای اعیاد سالیانه ایام ربیع النوع آیزیس خود را میزدند و بسر و سینت میکوبیدند و نیز در اسارت در بعضی از معابد یهودی اطفال را تازیانه میزدند که خون در اندشان جاری میشد. در حدود سنه ۱۲۵۹ میلادی جمعیتی در قسمت اعظم شمال ایتالیا تشکیل شد که همین عادت را بدام بدخوع عادت و توبه و انابه و عمل مذهبی معمول نمیداشتند و این عمل مثل مرض مسری بجهت حاسرات بوده و ارجحه در ایالات رن و مقاطعات مختلفه آلمان و بوهم شایع شد و روز بشب دستجات مهصل مرکب از طبقات مختلفه پیر و جوان بر ناست کشیشی که حامل صلیب ها و علم ها بودند تشکیل یافته در کوچه ها میگذشتند و تمشی کان ادعیه و آوردن تفرنی موده و ا تازیانه خون از اندان خود جاری میساختند. کدالك در ۱۳۴۹ میلادی در موضعی که مردم آلمان بواسطه حدوث زلزله های متعدده و شیوع مرض طاعونی که موت اسود (Black death) نامیده شده است بسیار خائب و مشوش بودند همین اعمال خود زبی تکرار شده است و فرانسویان این عمل را Flagellation مینامند فعلا این عبادت از بین اروپائیان منسوخ شده ولی بار هم نادراً در بعضی صوامع مرتاضین معمول میدارند.

در يك دائره‌ئی شازده ستون كه مار پيچ‌های گدگر دران حجاری شده بود
افراشته شده و روی ان قبه آجری سفیدی ساخته شده بود . در زیر
این قبه مجسمه‌ی خدای عشق را كه مشغول تراشیدن خدك دلدوز (۱) خود
است نصب نموده بودند این مجسمه كه بدست حجار آطبی درست شده بود سرور
وشادمانی از لباسش میبجید و چنان متناسب الاعضاء و موزون و دلگش بود كه ناظر
تصور میگرد با طفل جاننداری مواجه است . من همیشه تمثال این خدای قوی
پنجه را كه قادر ترین خدایانش باید شمرد تجلیل می‌کردم و بروستائیان یاد میدادم
بگل شاه پسند مكلل نموده پراز شراب دوساله كنند و بعنوان نذر ثواب اونمایند .
روزی در این آنكه عادت دبرینه خود در پای مجسمه‌ی این خدای عشق نشسته
و در اصول و تعالیم و اصوات راغالی تفر می‌کردم مرد ناشاسی را كه وجنات خشن
وریش خود رو و درهم برهم داشت دیدم كه نزدك معبد آمده باحست و خیز
از پله‌كان مرمر گذشته بایك قسم شادمانی سباعه ئی فریاد زد .

— ای مسموم‌كننده ارواح نابود شو و خدا نذد كه شادمانی و حمال هم ناتو
نیست و نابود شوند .

این بگفت و تیری از كمرش خود در آورده بلند كرد كه خدای عشق نگوید
من نازویش را نگاهداشته سر نكوش ساخته و در زیر سم خود با یمالش كردم .
باجسارت و نومیدی نعره ئی زده گفت

— ای شیطان نگذار این ات را درهم شكام بعد معان است مرا هلاك
سازی . مسلم است من این خواهش فطیم اورا احابت نموده با كمال قوی چندان
لگد بر سینه‌اش گویدم كه در زیر پایم خرد گردید و چنان گوی آن

۱ — صنمگران یونان و روم آمور (Amour) رب النوع عشق را بشكل طفلی كه
تیروكمان در دست دارد نمایش میداده‌اند .

نابکار را با دودست فشردم که خفه شد.

درین آنکه آن نساج با صورتی کبود و زبانی آویخته در پای خدای خندان بر زمین افتاده بود من بسر چشمه مقدس رای تطهیر خود رفته سپس این سرزمین را که طعمه جنگال مسیحیت شده بود بدرود گفتم و از « گول (۱) » گذشته بسواحل «سائون (۲)» که در قدیم الایام دیونیتروس تانک را بدانجا آورده بود رفتم. هنوز این اقوام خوشبخت بخدای مسیحیان آشنا نشده بودند بلکه درخت تیغ اندوهی را به شاخهای مبارکش تا زمین میرسید چون قشنگ و زیبا بود میپرستیدند و بشاخه های مقدس از نوارهای کوچک پشمی میبستند و نیز چشمه مقدسی را پرستش نموده در دخمه مرطوبی تمائیل سفالین رسم نیاز میگذاشتند قطعات پنیر و صحن شیری نذر نمف های جنگلها و جبال میکردند اما طولی نکشید که خدای جدید رسول حزن و اندوهی نزد آنان برسالت فرستاد این رسول (۳) که از ماهی دودی خشکتر بود با آنکه واسطه روزه و شب زنده

۱ — Gaule . رومسان این مملکت را بدو قسمت مینموده اند: گول این طرف الپ (است روم) که هارت از قسمت شمالی فعلی ایتالیا است و گول آنطرف الپ که هارت از فرانسه و سویس و نژیک و آلمانی از آلمان فعلی است یعنی تمام ممالک واقع بین جبال الپ و جبال پیرنه و افانوس اطلس و رودخانه رن .

۲ — La Saône : نام رودخانه گی در فرانسه که سالآخره در ردیکی شهر لیون رودخانه رن میریزد .

۳ — اشاره بولین مبلغ و مدبری که ساکین فرانسه قدیم را با اشتیاق دیانت مسیحیه مزایت نموده است در تواریخ درست معلوم نیست که اولین بشر که بوده است یکی از اقوال مشهوره این است که در زمان امپراطوری دیسیوس (۲۴۹ — ۲۵۱ میلادی) کش موسوم به Dionysius با شش نفر کشیش دیگر ابتدا بگول آمده اند بعضی دیگر که اندامدار Lazare و مریم مجدلیه اولین ملتین گول هستند .

داری نکلی قوايش لتحليل رفته بود معذ لك با حرارت برودت ناپذیری اسرار
 مبهمی تعلیم میداد که احدی از آن سر در نمیآورد رنج و درد را بسیار
 دوست میداشت و آن را مستحب میشمرد . نسبت بهرچه قشنگ و طریف و
 طرب آور است غضب شدیدی نشان میداد با تیشه بیداد آندرخت مقدس را
 قطع نمود از نمف ها بجرم اینکه قشنگ و دلریا بودند متفر و بیزار بود و چون
 شب خواص مدور آنها در خلال اغصان و اوراق میدرخشید هزاران ناسزا و
 تفرین میگفت نیلبك پر نغمه و طرب مرا مکروه میشمرد این مسکین بیواجبان
 خیال میکرد که بوسیله او را میتوان شیاطین جاوید را از مساکن خود که عبارت
 از درون مغاره های خرم و اعماق جنگلها و قلال جبال بود دور نمود تصور
 مینمود که با چند قطره آبی که بعضی کلمات خوانده و بان دمیده است و بعضی
 حرکات عجیب و غریب در آورده است میتواند بر ما غلبه بجوید . نمف ها
 برای اینکه از او انتقام بکشند شب بوی ظاهر شده رغبت و شهوتی که آن نالگر
 جنایت مینداشت ناز القا میکردند و بعد فرار نموده صحراها را پر از قهقهه
 خنده خود میکردند در حالیکه آن بیچاره بالا گنافی سوزان روی سترگی بر خود
 دیدیچید . نلی نمف های الهی بدین موال بریش قراء عزائم میخواندند و بدین
 شکل بدکاران و عفت بلند و چرکین آنها را مسخره مینمایند .

رسول باندازه نیکه دلش میخواست موفق ندی کردن شد زیرا باشخاص
 ساده و دست آموز طبیعت تعلیمات میداد و یسعوری غالی از این طبعه مرد
 نفسی است که بسیار کم واقع میشود که نتوانند از اصواتی که فرا گرفته اند نتیجه
 بگیرند . جنگل کوچکی که من در آن ساکن بودم متعلق به بکفر « گولوا (۱)

۱ - Gaulois یعنی آزاهالی گول که مردمانی بوده اند از ران سلتی که یکی از مرد
 براد بترک هند و اروپائی است .

از خانواده اعیان بود و هنوز کمی از آثار لطیف و زیبایی لاتینی در وی مشاهده
 میشد این مرد گنیز آزاد شده‌ئی داشت که بسیار مورد محبتش بود و او را رفیق
 بستر ارغوانی مزین بگل‌های نرگس خود قرار داده بود غلامانش تا کستان
 و باغ او را زراعت میکردند خودش شاعر بود و بساطت «اوزون» [۱] قصائدی
 راجع به ونوس و شرح اینکه چگونه آن ربه‌النوع فرزند خود «آمور» را تا
 گل تازیانه میزده میسرود اگر چه مسیحی بود ولی مرا خدای آن محل شمرده
 شیر و میوه و سبزی بمن میداد من هم در عوض در ساعات بیکاری با صوت
 نی لبك خود او را شادمان میساختم و خواهی‌خوش بوی الهام میکردم بلی حقیقت
 امر این است که این گولواهای آرام و صلح جو از یهود و پسرش بسیار کم
 اطلاع بودند .

اما ناگهان آتش‌هایی در افق برق میزند و باد خاکسترهایی نقاط بدرخت
 جنگلهای ما میریزد دهاقین يك قطار طولای عراه در جاده‌ها میکشاند یا آنکه
 گله‌های خود را میرانند نهره‌های وحشت آور از دهات نگوشت میرسد همه
 فریاد میزنند . «آی نور کوئندها» [۲] . . . « . ابتدا یک نفر سوار از دور
 پیدا میشود که بیزه‌ئی در دست دارد و از پا تا سر شرق در مفرغ روشنی است .
 و موهای بلند و سرخی که قسمت شده بوی شانه هایش اتساده است
 بعد دو سوار دیده میشوند سپس بیست و طولی نمیکشد هر اراک سوار خشن

۱— Ausone : شاعر لاتینی که در مورد و متوان شده و در هما بحافوت کرده است و اشعار لطیفی
 از خود بیادگار گذاشته است (۳۱۰ - ۲۹۲ میلادی).

۲— Les Burgnudes : نام ملتی ارمانی ژرمانیک (ساکسن آلمان قدیم) که در ۴۰۶ میلادی
 زنگول (فرانسه امروز) تسلط یافتند و رگوندها از سایر اقوام ژرمانیک کمتر متوحش بوده‌اند و
 بعضی صنایع از قبیل آهنگری میدانسته‌اند و رودی تمدن لاتینی را اخذ نموده‌اند.

و خون آشام پیدا میشوند این سواران وحشی بر مردان و اطفال را قتل عام میکنند و زیاده روی را بحدی میرسانند که حتی بچده هائیکه گیسوان سفیدشان بنعل کفش آنها میرسد و از غایت پیری حکم اطفال خرد سال را دارند ابقاء نمینمایند . گولوای جوان و کنیزك رعایش بستر مزین نرگس را بخون خود میالایند ، وحشیان برای آنکه گاوآن را بزنند کلیساهارا میسوزانند خم های شراب را میشکنند و چون سرداب غرق در شراب میشود از روی گل آن شراب را بالا کشیده می نوشند ، زنان نیمه عربان آن وحشیان در عراه های جنگی هم دوش شوهرانند ، بورگوندها پس از احراق اعضاء مجلس اعیان و ساکین بلاد ورؤسای کنائس در زیر رواقهای « فوروم (۱) » شراب بخرم میاندازند خلاصه پانزده روز از این قصایا میگذرد که بیسیم یکی از آن وحشیان در آستانه در خانه خود اطاقی که روی دست زن بورش بلند شده است با گشاده روئی در ریش انبوه خود میخندد دیگری کوره آهنکاری را روشن نموده منظم آهن میکوبد یکی دیگر زیر درخت ناپوطی برای رفتائیکه دور او مجتمع شده اند در مناقب خدایان و بهلوانان نژاد خود نغمه سرائی میکند دستهائی دیگر سکه هائی که در آسمان افتاده و شاخهای گاو بری ورقی و معویند بر ساطی گسترانیده می فروشند ، ساکنین قدیمی مملکت کم کم اطمینان حاصل نموده از جگلهائیکه دوان متواری شده اند بیرون آمده بار دگر بساحتن صوامع محروقه میپردازند و بزرع و کشت اراضی و پرواز و پرورش تاک مشغول میشوند مجملا دوساره زندگی از سر میگیرند .

وای این ایام از پر مشقت ترین و انداحت ترین ادواری است که بر نوح بشر

گذشته است . وحشیان سرتاسر امپراطوری را فرا میگیرند . از آنجائیکه این اقوام عادات خشنی داشتند و دارای حس انتقام و هم بسیار طماع بودند قویا پیر و عقیده افکاره گناهان شدند یعنی افسانه یهوه و یسر یگانه اش بکششان خوش میامد و باسانی بان عقیده پیدا کردند خاصه آنکه رومیان که بعقیده آنها عالم تر از خودشان بودند و سرأ فنون و عادات آنها مورد اعجاب و استحسانشان بود این تعالیم را دادند و اسفا یونان و رم جز مشتی دیوانه اخلاقی از خود بجا نگذاشته بودند علوم و معرفت تمامها از میان رفته و بزرگترین فضیلت این بود که کسی در منبر کلیسا بتواند نغمه سرائی ننماید و اشخاصی که چند جمله از تورات حفظ داشتند از فحول علما بحساب میامدند و از دهاته و اعظم رجال شمرده میشدند البته همانطور که هنوز جنس مرغان مقرض شده بود نوع شعرا هم از میان رفته بود ولی اشعارشان از هزارجا می ننگید شیاطین قدیمی و قریحه های نیک بشری چون مسلوب الاحترام شده و در مورد طرد و نفی و تعقیب و تفتیش واقع شده بودند در جنگلهای پنهان شده اگر گاه گاه مردم طاهر میشدند برای اینکه جالب توجه شوند و آنها را نترسانند شکل و حسنثاکی در میامدند مثلا بالوان سرخ یا سبز یا سیاه و باچشمان غمناک وحشت خیز و دهانی گنبد که دندانهای مانند دندانهای گراز داشت و شاخدار یا مادامی از عقب بیرون آمده و گاهی ناصورت انسانی که روی شکر واقع بود جلوه گر میشدند نمفها بحمال و دلرانی خود باقی بودند چون وحشیان اسامی قدیمی آنها را نمیدانستند آنها را احذره و پریان می نامیدند و اخلاق بلهوسانه و عادات کودکانه باها نسبت داده هم آنها را دوست میداشتند و هم از آنها بترسان بودند

اگرچه ما شیاطین بسیار ذایل نموده بحصیض خواری و پستی افتاده بودیم

معدلك قوت قلب و جسارت را از کف نداده باشاقت اخلاق و روح خیرخواه خود را محفوظ داشته در این ادوار ظلم و طغیان دوستان و خیر خواهان حقیقی نوع بشر بودیم پس از آنکه ملاحظه نمودیم که وحشیان اندک اندک از نوحش در آمده تدریج از سببیت می‌کاهند مصمم شدیم که به تمام طرق ممکنه متشیب گشته بهر لباسی که لازم شود درآئیم تا داخل محاوره و مذاکره با آنان گردیم و با کمال حزم و احتیاط هزاران وسیله برانیزانیدیم و هر حیلتهائی که دانستیم بکار بردیم که این عقیده را « که بهوه مولای معصوم از خطائی است ، از کف ندهند و هیچگاه کور گورانه زیر بار اوامر او نروند و ابداً از تخویف و تهدید او نهراسند در مواقع ضرورت حقه نازیهای سحر و جادو هم بکار می‌بردیم پیوسته آنها را تحصیل طبیعت و کشف بفایای حکمت قدیم تشویق و ترغیب می‌کردیم .

این جنگجویان ممالک شمال هرچند بسیار خشن و بدوی بودند ولی بعضی فنون میکانیکی آشنا بودند . چنان می‌پنداشتند که جگهائی در آسمان می‌بینند نوای چنگ اشک از چشمانشان جاری می‌ساخت و سایه جناها برای کارهای نزرک از گولواها و رومی های فاسد شده ئی که ممالک آنها را تملک کرده بودند قابل تر و مستعد تر بودند . این وحشیان از هر حجاری و صاف کردن مرمر سر رشته ئی نداشتند ولی وادار می‌کردند که سنگهای سماق و ستونهای روم و « راون » (۱) را بر ایشان بیاورند رؤسای آنها سنگ قیمتی را که یکفر بوئائی در عهد صنعت و فنون جمیله حکاکی کرده بود بجای مهر بکار می‌بردند با آجر هائی که اشکل زیبائی مانند خوشه گندم ترسب داده شده بود دیوارها می ساختند کلیسا های قشنگی بنا می‌کردند که افریق آنها بر سر ستونهای واقم بود

(۱) Ravenne — نام یکی از بلاد ایتالیا که پایتخت ایالتی به همین نام است .

بسرهای مهیب و مهولی منتهی میشد و همچنین ستونهاییکه بکار رفته بود
جسمه غولانی داشت که یکدیگر را می بلعیدند .

بالجمله باین وحشیان علوم و ادبیات آموختیم یکنفر حبر اعظم که خلیفه اللهش
بگفتند و « ژربر » (۱) نامیده میشد از مادر و سر حکمت طبیعی و حساب و موسیقی آموخت
ردم میگفتند که او در نهای این علوم روح خود را ما فروخته است باری قرنها
ی گذشت و اخلاق و رفتار بهمان حال خشونت باقی و دنیا دستخوش آتش و
نشتار بود . جانشینان حبر اعظم یعنی ژرر علم دوست تنها بتملک ارواح قناعت
موده (زیرا فوائد و منافع حاصله از ارواح از هواهم خفیف تر و بی حاصل تر است)
ران شدند که اجساد را مالک شوند باین معنی که بهوای سلطنت مطلقه عمومی
فتانند و سند صحت این داعیه را حقی میدانستند « که از یکنفر ماهی گیر دریاچه
لبریه » [۲] بانهار رسیده بود ندلیل جانشینی این ماهی گیر خود را محقق میشمردند .
قتلی یکی از آنها نزدیک شد که در ژررس مهمل که جانشین او گوشت بود غلبه
جوید ولی عاقبه الامر حکومت روحانی ابدی مجبور شد که با حکومت ظاهری
بوقتی مماشات نماید و مردم بینوا بین این طبقه رؤسای ضد یکدیگر در زحمت
رکشمش بودند و لا ینقطع در زد و خورد و وحشت آوری میزیستند بطوریکه جز
جنگ و قحطی و کشتار عام چیری دیده نمیشد از انجائی که مصائب و الام لانعد

۱ - Gerbert - در ۹۳۵ میلادی متولد شده و کشیش راس (Reims) و
یکی از محول علمای و ادبای عصر خود بوده است در سنه ۹۹۹ میلادی پاپ اعصاب شده
و نام سبلو ستردوم Sylvestre موسوم شده است در ۱۰۰۸ میلادی در شیر رم مرده
است و او اولین پاپی است که بفرستلظ بر اراضی مقدسه و جنگهای صلیبی افتاده است
۲ - اشاره باینکه پاپ از بطرس حواری ادعای وراثت رتبه خلافت نموده و
بطرس از جمله ماهی گیران دریاچه طبریا یا طبریة فلسطین بوده است .

ولا تحصائی را که بان مبتلا بودند از خدا میسر شدند لانا و را عظیم الرحمة و بسیار نیک بینامیدند نه اینکه من باب طعنه و طعن چنین بگویند بلکه در نظر آنها هر که صریحش از همه قوی تر بود از همه بهتر و نیک تر شمرده میشد بعبارة آخری اقوی احسن گفته میشد در این ایام محن و شدائد برای اینکه وقت خود را هدر نداده از بیکاری استفاده نموده انرا بتحصیل و تعلم گذرانیده ناشم مباشرت بامری نمودم که ممکن است سبب تعجب گردد ولی چون بدقت نظر شود اقدام بسیار عاقلانه ثی بود .

در مراتب بین سائون و حبال شاروله [۱] تپه پردرختی است که در دامنه آن چمنهای دلگشائی که با چشمه خرمی آباری میشود واقع است در این محل صومعه ثی دیده میشد که در تمام عالم نصاری معروف و مشهور بود . من پاهای متشعب خود را در زیر ردای بلند مخصوص بکشیشان پنهان نموده در این دیر کشیش شد ، راحت و آسوده زندگی میکردم و از شر عساکر و مزاحمة ارباب سیف که با دوست و دشمن علی حد سواء موذی و معاند بودند محفوظ میزیستم . بیچاره انسان که لعالم طفولیت برگشته بود محتاج بود که چون کودکان دوباره هرچیز را بیاموزد و درس معرفت را از الف شروع نماید برادر طریقت و همسایه حجره ام «لوقا» که سرگرم تحصیل عادات و خصوصیات حیوانات بود چنان تعلیم میداد که موش خرمائی از گوش آستن میشود .

من در صحاری ایاتات طبی و عقایر جمع میکردم و بدان وسیله در تسکین درد مرضی میکوشیدم زیرا تا آن زمان یگانه راه استعلاج لمس اشیاء متبرکه و بقایای قدسیین بود . چند نفر شیطان امثال و اقران من که از پاهای متشعب و بقرینه کلمات خیرخواهانه شان آنها را شناختم در آن دیر بودند و ما توحید مساعی نموده غایت جهد را در راه تویر افکار و تصفیة عقول آن کشیشان مبذول

داشتیم . در بین آنکه نگردد آن خرد سال در سایه دیوارهای دیر مشغول تیشه بازی بودند آقایان مذهبی ما هم سرگرم یکقسم بازی دیگری بودند که دریمعنی گری و بیهودگی شبیه همان تیشه بازی اطفال بود ولی باوصف این سبب تهریح و سرگرمی من بود زیرا بهر نحوی که ممکن باشد باید وقت را گذرانید و حتی اگر بخوبی امعان نظر شود تنها مورد استعمال حیات و یگانه کار زندگانی همان وقت کشی است . باری بازی ما که بافکار و ادواقمان که در آن واحد هم بسیار لطیف و هم بسیار خشن بود خوش میآمد بازی کلمات بود در این بازی که جمع مدارس ما و حتی تمام عالم مسیحیت را باتش جدول مشتعل ساخته همه را مضطرب داشت دو دسته بودیم یکدسته چنان معتقد بودند : که قل از آنکه سبب ها بوجود بیایند فکر و مثال سبب نوعاً وجود داشت و قبل از آنکه طوطی ها پیدا شوند فرد کامل طوطی موجود بود ، قبل از آنکه کشیش های هرزه و پرخور در عالم وجود ظاهر شوند نوع کشیش و نوع هرزگی و نوع پرخوری موجود بودند ، پیش از آنکه یاها و گونها در این دنیا بوجود بیایند نوع اردنک و لنگد در کونی در ازل الازال در سیه عالم خداوند محفوظ بود [۱] دسته دیگر در مقابل آنها میگفتند که قضیه برعکس است نایممعنی که پندایش سبب ها سبب شد که انسان فکر سبب را نکند ، طوطی های متعدد و فکر نوع طوطی را ایجاد کردند . کشیش ها فکر نوع کشیش و هرزگی و پرخوری را موجب شدند و فکر اردنک و لنگد در کونی برای انسان حاصل نگردید مگر پس از آنکه چنان که باید و شاید اخذ و اعطاء شد . بازی کسندگان

(۱) — اشاره بقاسفه افلاطون و عقیده او راجع به مثل و اینکه عالم حسی را صورت غیر کامل عالم مثالی تصور میکرد و اصطلاح حکمای اشراقیون . « لکل نوع جوهری مستقل الوجود فی عالم الطبیعة فرد مجرد فی عالم الابداع » .

چنان گرم میشدند که مجادله و مباحثه به مضاربه و مشت و لگد منتهی میشد
 من جزو دسته دومی بودم زیرا حرف آنها بیشتر بمقام می چسبید و پترو را
 اقام میگرد ولی عقیده دسته ما بحکم مجمع مذهبی « سواسون (۱) » تحریم
 و تکثیر شد

در این بین ها ماوک و امرای طوائف و مقاطعات مختلفه از زدو خود در دین
 خود استوه آمده چنان تدبیر کردند که برای جنگ و جدال بمشرق زمین بروند آنچه
 بخاطر دارم میگفتند که میخواهند بروند قبر پسر خدا را مستخلص سازند (۲)
 آنچه بر زبان میراندند این بود ولی باطنا ولگردی و طمع و حرص بود که آنها
 را بتکاپو انداخته و ادار بان نموده بود که برای بدست آوردن اراضی و زنان
 و غلامان و طلا و مرمکی و عطاریات بنقاط دور دست بروند البته محتاج
 بگفتن نیست که این لشکر کشی ها بسیار شوم بوده اما هموطنان خرف و خیره سر
 ما حرف و هنون شرقیان را آموخته نادوق تجمل و خوشگذرانی آنها مراجعت
 نمودند ، از آن وقت بعد زحمت ما کمتر شده بهتر میتوانستیم آنها را وادار
 بکار کردن نموده بطریق احتراعات سوق دهیم . کلیساهای فوق العاده قشنگ
 بنا نمودیم که قوسهای بسیار منکسر و پنجره های نیشتری شکل و برحهای مرتفع
 و هزاران قبه ناقوس و جرس داشتند بر قلعه کایسا هامخروط های بسیار نوک

(۱) — Soissons — نام یکی از بلاد فرانسه .

۲ — اشاره بحروب کبره صلیبیه بین نصاری و مسلمان که قریب دو قرن در اراضی
 مقدسه و سوریا و مصر امتداد داشته و میلیها خون جاری نموده از ۱۰۹۶ میلادی شروع
 شده در ۱۲۹۱ خاتمه یافته است و در طی این مدت هشت جنگ بزرگ واقع شده است
 و این حروب باحجه حروب صلیبیه نامیده شده است که داوطلبان مسیحی پارچه گی شکل
 صلیب بلباس خود میدوخته اند .

تیز بنا شده بود که مانند تیر رو باسمان بهوه مرتفع بودند [۱] و در آن واحد ادعیه خاضعین و تهدیدات گردنکشانرا برای او حمل و نقل مینمودند زیرا بهمان اندازه که مردم را باید عامل این بناها شمرد بهمان اندازه هم ما شیاطین دست در کار بوده ایم و واقعا تماشای عربی اود که کسی ابناء بشر و شیاطین را معادربنای کلیساها مشغول کار بنایدوبیند که هر يك سرگرم شغلی است یکی آره میکشد دیگری صاف میکند سومی سنك جمع آوری مینماید جماعتی روی ستونها و افروزها انواع نباتات و خارها و ازهار از قبیل شوکالدواب و گگر و اشترخار و زهرالعسل حجاری مینمایند دستهائی تمثال عذاری و قدیسین مینمایند بعضی صور غریبه مارها و ماهیانی که سر خر دارند و بوزینه هائی که گفل خود را میخارند میکشند خلاصه القول هر يك هر چه در قوه دارد بمعرض شهود میآورد و هر يك بمقتضای قریحه خشن یا ملایم و هوش عالی یا مضحك و ذوق کم یا زیاد خود اثری ابراز داشته و از مجموعه این آثار مختلفه در عین تنافر صور و عدم اتفاق اشکال مجموعه بوزون و زیبایی ایجاد میکنند و نشید شادمانی و دردی بوجود میآورد مجملا انقدر درهم و و برهم و بر از هیاهو بود که «روح نابل [۲]» محسوس میشد در نتیجه تشویق

۱ - اشاره بیک قسم معماری و صنعتی که در قرن وسطی معمول بوده و در اصطلاح سنك گوتیک (art gothique) نامیده میشود و از ربع اول قرن دوازدهم میلادی تا اوائل قرن شانزدهم رواج داشته و شاهکارهای بزرگ معماری ار آن دوره هقی مانده که یکی از آنها کلیسای معروف «نوتردام» پاریس است.

۲ - Tour de Babel، بنا بر آنچه در باب یازدهم سفر تکوین توراة مذکور است اولاد واقفان نوح مصمم شدند برحی بسارند که سرش باسمان برسد خداوند برای اینکه آنها را از این کار باز دارد چنان کرد که آن مردم که با ابوقت يك لغت داشتند از آن پس زبان یکدیگر را نمی فهمیدند در اصطلاح ادنا کتابه بان است که در معنی با در ساختمانی به حدی هیاهو و اصوات مختلفه بگوش رسد که نتوان از آن چیزی فهمید.

و ترغیب ما حکاکان و زرگران و میناگران عجائب صنعتی بوجود آوردند چندانکه میتوان گفت که تمام فنون جمیله و صدایع نفیسه از قبیل مسوجات ابریشمی لیون قالی های «آراس» [۱] پارچه های « راس » [۲] ماهوتهای «روان» (۳) ترقی نمودند سوداگران بر مادیان سوار شده مخمل و زری و پارچه های زرکش و سندس و دیباج و جواهرات و ظروف نقره نئی و کتب رنگ آمیزی شده بیزارهای عمومی می بردند بعضی دستجات خوشحال بساط حقه نازی در کلیساها یا در میدانهای عمومی گسترانیده بموجب هوش و استعداد خود تقلید زمین و آسمان و جهنم را در میاوردند تاوان بازیست هان دل فریب خود را آرایش داده بمعاشقه میپرداختند . در فصل بهار موقعبه که آسمان صاف بود عامه مردم از نجباء تا طبقات پست همه بساط زمردین دشت را بزم عیش و نوش قرار داده بر روی میاکاری گاهها نفراموشی دنیا و خوشگذرانی میپرداختند نوازنده آلت موسیقی را بشور و خروش آورده تاوان و مردان و دختران بنداران و زنان روستائی و باکراتشان دست بدست یکدیگر داده پائی کوبان دائره وار برقص مشغول میشدند . اما ناگهان جبک قحطی و طاعون در دائره آنها رخ نموده مرک دست بیرحمی دراز می کرد و عود را از چبک مطرب رسوده دائره گردان محفل رقص میشد لپیپ حریق دهات و صوامع را طعمه بیداد خود میساخت سربازان روستائیان را که قادر نشادیه جزبه و خونبهای خود بودند در چهارسوی ها بدار میاویختند زنان حامله را به تنه درختان می بستند تا هنگام شب گرگان

۲ — Arras : نام یکی از بلاد فرانسه .

۳ — Reims : نام یکی از بلاد فرانسه .

۴ — Rouen : یکی از بلاد فرانسه پای تحت قدیم نورماندی که بر ساحل

فصل بیست و یکم

بقیه و انتهای سرگذشت

ازوجنات چنان استمناط میشد که علم و فکر ابتدا محکوم بزوال شده و دیگر باره زمین روی صلح و شادمانی و جمال را نمیدایست ببیند.

اما روزی چند نفر کارگر که زیر دیوار های رم در کنار جاده کهنه ئی مشغول حفر زمین بودند تائوت مرمری یافتند که در جوانب آن تمایل خدای عشق و فتوحات « ناکوس » حجاری شده بود چون سرپوشش از تائوت برگرفتند با کره ئی پیدا شد که صورت نورانش با طراوت دلفریبی میدرخشید . گیسوان بلندش بر شاخه های عاج مانندی پراکنده شده در خواب خود متبسم به نظر میامد . جماعتی از اهالی شوق و حرارت سیاری پیدا نموده آن تائوت را بر سردست به « کاپیتول [۱] » میبردند مردم دسته بدسته برای میر حسن بی پایان و زیبائی لایوصف از باکره رومی گرد آمده با کمال صمیمیت و سکوت بر جای ایستاده بگوشه چشم نگرانند که کی روح آسمانیکه در آن شکل دلربا مضمراست قیام نماید بالجمله تمام شهر بدرجه ئی از این منظره بهیجان آمد که پاپ حق داشت بترسد که مبدا آن دن نورانی سبب پیدایش مذهب بت پرستی شود این بود که شبانه آنها دزدیده محرمانه مدفون ساخت اما این احتیاط ها بیهوده ماند و همه این دقت ها بلائمر و نتیجه زیورا زیبائی و جمال قدیمی بعد از قرن ها توحش و بربریت يك لحظه در مرأی و منظر مردم جلوه گر شد و صورت و مثالیکه در همان يك لحظه در ارواح آنها مرتسم نموده بود کافی بود که میل حادی برای عشق و

۱ - Le capitol ، معبد و قلعه ئی که بر روی تپه Capitolin (یکی از همت تپه شهر رم) بنا شده است و در این محل فاتحین را متوج میساخته اند .

معرفت بانها تلقین نماید بلی از آن ساعت بعد از نورستاره سعادت خدای مسیحیان کاسته شده . کوكب اقبالش رو باقول نهاد . يك عده بحر بیمایان بردل وشجاع لكشف دیاهائی موفق شده خلق كشیری در آنها دیدند (۱) که بکلی از یهوه بی خبر بودند وحتی مظنون آن است که یهوه هم از آنها خبری نداشت زیرا ابداً بشارتی از خود و پسر كفاره دهنده اش که قدیه دنیا بود بانها نداده بود . يكفر کاهن لهستانی (۲) «حرکت زمین را اثبات نموده معلوم شد که نه فقط مستبعد است که یهوه بی اسرائیل [عقل فعال] دنیا را خلق نموده باشد بلکه بکیفیت ساختمان دنیاهم آشنائی نداشته است . نوشتجات فلاسفه و خطبا وقضاة وشعراي قدما از زیر خاک و قبار شبستانهای صوامع در آمده دست بدست گذشته بمردم عشق وحکمت تلقین نمودند .

خانیة یهوه حسود یعنی یاب اعظم [۳] خودش هم دیگر از عقیده کسی که خود را

۱ - اشاره بكشف بعضي از جزایر وقتسني از سواحل اسریکا توسط کریستوف کلمب در سنن بین ۱۴۹۲ و ۱۵۰۴ میلادی وكشف جزایر ومقاطعات دیگر توسط ملاحان پرتغالی واسپانیولی وغيره در همین قرن .

۲ - مقصود کوپرنیک (Nicolas Copernic) منجم معروف لهستانی است (۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳ م) که اثبات نمود که سیارات دارای حرکت وضعی وانتقایی هستند واین فرض که بپام کوپرنیک معروف است از طرف یاب پول پنجم مخالف محتوبات کتب مقدسه شمرده شده تجرم گردید .

۳ - مقصود یاب ژول دوم Jules II است که در حدود ۱۴۴۲ میلادی متولد شده ودر ۱۵۱۳ در دم فوت نموده وار ۱۵۰۴ تا ۱۵۱۳ م یاب بوده است ژول دوم یکی از اکابر سیاست مداران پایها محسوب است وتوجه مخصوصی بعلوم مستظرفه وارباب حرف وجبله داشته مخصوصاً به (برامات) و(میلر انز) و(رافائیل) سار محبت داشته و آنها را واتار بکار های صعی بوده است بدای کامسپنی معروف سن یار (کامپانی بطرس رسولی) در زمان او شروع شده است .

در زمین نماینده او میدانست دشت بر داشت و دوستدار صنایع مستظرفه و فنون جمیله شد. و جز جمع آوری مجسمه های قدیمی و ساختن ابنیه فخریه بر حسب دستور معماری «ویتریو» [۱]، که «بر امانت» [۲] مجری آن بود شغل و آرزوئی نداشت.

باردگر تمس را حتی کشیدیم و خدایان واقعی دوباره از سرگونی طولانی خود طلبیده شده مشغول مراجعت و سکونت بر روی زمین بودند و در زمین معابد و مناایح میدیدند. لئون (۳) و خاتم پاپی، [۴] سه تاج [۵] و

۱ — Vitruve (Marcus Vitruvius pollio) : معمار رومی که يك قرن قبل از میلاد مسیح در رم میزیسته و رساله تي در باب معماری بنام او گوست نوشته یعی باو تقدیم کرده است. این رساله مخصوصا از نظر اینکه وضع معماری آن زمان را معلوم میسازد در بین ارباب فنون مستظرفه بسیار گرانیهاست.

۲ — Bramante : معمار بزرگ ایتالیائی عهد تجدید (۱۴۴۴ — ۱۵۱۴ م) پاپ ژون دوم را در وادار بکار های بزرگ کرده است و این معمار است که شرح «ساختن کلیسای معروف سن پیر» موده که بعد از او مبدل اثر آنها تمام کرد.

۳ — مقصود لئون دهم (Léon x) است که پس از فوت ژول دوم در ۱۵۱۴ م یاب شده است. لئون دهم که اسم اصلی او (Jean de Medicis) است از ۱۵۱۳ تا ۱۵۲۱ م پاپ بود و مانند خلف خود ژول دوم بسیار دوستار فنون مستظرفه و علم و ادب بوده و در راه استقلال مقام پاپی سیار کوشش نموده لوتر در زمان او پیام بنشکیل مذهب پرتستان موده است.

۴ — خاتم پاپی که «با انگشتری ماهی گیر» موسوم است و بلاتینی «annulus piscatoris» نامیده میشود انگشتری است که روی آن صورت حضرت بطرس رسول در حالی که در قایق است و مشغول کشیدن دام صیادی از آب است معقور است و این انگشتری انگشتری پاپی است اما مهر شخصی پاپ علیحده است.

(دایره المعارف بریطانیا جلد ۲۳ صفحه ۳۵۱) ۱.

۵ — سه تاج پاپ در عهد قدیم پاپ ها يك قسم کلامی بر سر میگذاشته اند که تاج [Tiare] نامیده میشده است (اولین پاپی که باتیاری شکل او باقی مانده است سیلوستر

کایدها (۱) رادوبای خدایان انداخته در خفا بخود قرائت آنها با آنها اهداء مینمودند «پولیمنی» (۲) رة النوع شعر و غزل سرائی «اقباله تفکر و تدبیر و آرنج خود تکیه نموده در شت زین افکار خود را بدست میگرفت تاز: «گراس» [۳] های زیبا و نمفها با ساتیرها در بساطین دستجات رقص

اول است که از ۳۱۴ تا ۳۳۵ میلادی پاپ بوده (تیار شبه بکلاه های ایرانی آوائل قاجاریه بود) است قبل از قرن هفم میلادی تیار تاج نداشته از اواخر قرن سیزدهم بعد يك قسم تاجي بتیار منضم بوده است تاج دیگری پاپ بونی فاس هشتم بان اضافه کرد وان کنایه از این بود که سلطنت پاپ دارای دو وجه است دنیا و آخرت یساروح و جسد در قرن چهاردهم ۱۳۴۲ میلادی پاپ بندیکت دوازدهم تیاری دارای سه تاج بسر گذاشت و سه تاج فعلی رمز از آن است که پاپ حکم فرمای بر آسمان و زمین و جهنم است (دایرة المعارف بریطانیا جلد ۲۶ صفحه ۹۱۲) .

۱ — کلید ها از جمله کارهای کشیشان کاتولیکی غنران خطایا است و این عمل «قوة کلیدها» (Potestas clavium) نامیده میشود و قوة غنران خطایا در درجه اول و نحواتم واکمل از محضات پاپ است و او است که این قوة را به کشیشان اعطا میکند و اما مدرک پاپ اینست که او جانشین حضرت بطرس است و نص ایه ۱۸ و ۱۹ باب ۱۶ انجیل متی است که : (ومن غیر تورا میگویم که توئی بطرس و بر این صخرة کیسای خود را بنامیکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلید های ملکوت آسمانرا بنو می سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود) . بنا بر این کلید ها رمز از این است که پاپ میتواند خطایای کسی را عفو نموده ابواب آسمانرا بروی مفتوح سازد یا بالعکس کسی را از رحمت الهی محروم نموده باب آسمان را بروی مسدود سازد بعنارة اخري باب جهنم را مفتوح کند .

۲ — Polymnie : یکی از نه موز که رة النوع شعر و آواز و حافظه و قوة ادراك است — امایشی که صنعت گران از پولیمنی داده اند همیشه در هیئت تغیر و تدیر است وغالبا به ستونی تکیه نموده دست زیر زنج گداشته غرق دریای فکراست .

۳ — les Grâces : که یونانیان شاریت (Charites) نامیده اند سه رة النوع که شغل آنها ایجاد نکات و لطائف مخصوصه حسن و زیبایی است و اگر آنها می بودند حسن بخودی خود جلوه نمی گذاشت بقول شاعر ایرانی که . هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبایی آن (هزاران نکته) از فاذک کاریهای گراس ها شمرده میشود .

تشکیل میدادند خلاصه القول زمین درکار بود که دوباره قرح و شادمانی بیاموزد اما تف بر بد بختی و اف بر بد طالعی حادثه شومی که واقع شد این است که یکقر «کشیش آلمانی» [۱] که از بسیاری آب جو و زیادتی علم لاهوت بف نموده و متورم شده بود از ضد این مت پرستی جدید الولاده قیام نموده آنرا مورد تهدید قرار داده بر مخاصمه بر خاسته يك تنه بر همه رؤسای کنیسه ظفر می یابد و ملل مختلفه را برانگیزانده آنها را ناصلاح دعوت مینماید مختصر کلام آنچه را در شرف انهدام بود نجات میدهد . عبث بعضی از ما شیاطین بسیار زبردست جدو جهد نمودیم که شاید نتوانیم وی را از این کار مصروف سازیم . شیطان ناهوش و و ماهری که در زمین «بلزبول» (۲) نامیده میشود همدم و

۱ - مقصود از کشیش آلمانی مارتن لوتر (Martin Luther) (لوتیروس) سکوی اراهایی ایسلن (Eisleben) آلمان است (۱۴۸۳-۱۵۴۶ م). لوتر ابتدا در دارالفتویا معلم فلسفه بوده بعد در ساک کشیشان پیروان سن اوگوستن « در آلمه در ۱۵۱۱ میلادی مسافرتی روم نموده در این مسافرت عقایدش مست عقام پاپ متزلزل شده وارد مراحل عرفان و عوالم اسرار گشته نکلی خود را ارکبسه کاتولیکی محزا ساخته علما بر ضد اعتراف سلطه مطلقه حبر اعظم روم و عقان خطایا و عبادت ابقونات و عربیت کشیشان و امثالها قیام نموده است چون از طرف پاپ تکفیر شد در میدان عمومی یکی از بلاد آلمان فرسان پاپرا سوخته (۱۵۲۱ میلادی) و تحت حمایت شاهزادگان ساکس کتاب مقدس را زبان آلمانی ترجمه کرده (دیرآ ترجمه کتب مقدسه در برد کاتولیک ها ممنوع بوده) و عبت دستنهئی دیگر اشرا اصلاحات مذهبی که در نظر داشت پرداخت و خود متزوج شد (زیرا که شاه مذهب کاتولیک ارضدر تاسان باید غیر متزوج باشند) . لوتر حنان خیال میکرد که اکثر شیطان تروی ظاهر میشود و بانوایای او مخالفت میوررد.

۲ - Bézébutli : بلزبول یعنی رئیس انیاله بارئیس دیوان که در ا بحال متی فصل دهم آیه ۲۵ و فصل دوازدهم آیه ۲۴ و ۲۷ نام بلزبول ذکر شده در تورات (کتاب دوم پادشاهان باب اول آیه ۱۶) بلزبول وارد شده است.

مصاحب او شده گاهی از راه دلائل عالمانه از مناظره و مجادله مقهورش می سازد و گاهی بواسطه شیطنت کاری و اذیت بسیار او را بستوه میآورد .
 ولی کشیش میرم سمج دوات مرکب خود را بسربعزبول برتاب نموده [۱]
 اصلاح نحس خود را تعقیب مینماید . خلاصه القول چه بگویم ؟ این کشتیبان
 تومند قوی البیده سفینه در هم شکسته و معطل کنیسه را مرمت نموده داخل و
 خارج آنرا اصلاح و آرایش کرده دوباره آنرا در آب انداخت و شاید درست
 گفته باشم که عیسی مسیح زیاده ازده قرن تاخیر غرق خود را مدیون باین
 کشیش است . از آنوقت بعد امور از بد بد تر شد و دم بدم بر وخامت اوضاع
 افزوده گشت پس از این کشیش گردن کلفت می خور جنبال کن غوغا طلب
 بوت به * مجتهد طویل القامه خشک و قح ژانوی [۲] * رسید که سر ایا معلو
 بروح یهوه قدیمی بود و با کمال قوی میکوشید که دنیا را بحالت ایام نحس
 نجس « یوشع بن نون (۳) » و « قضاة اسرائیل (۴) » برگرداند همچنون

۱- اشاره باینکه لوتر خیال میکرد که اکثر شیطان روی ظاهر میشده و با کارهای او
 مخالفت میکرد است چنانکه خود لوتر میگوید . « چون دیدم که دو تاره او (یعنی شیطان)
 در کار شروع کردن است کتا.های خود را جمع نموده ریختنواب رفتم وقتی دیگر دیدم که
 در پشت نام منزلت راه میبرد ولی دانستم که شیطان است و نوحی نمود، خوابیدم « بالاخره

وقتی دوات مرکب خود را با سر رئیس (الانابه) (بعازبول) پرت نمود
 ۲- کایه به کالون (Jean Calvin) مؤسس طریقه کالونیسیم (۱۵۰۹ - ۱۵۶۴ میلادی)

۳- Josué : خادم موسی و رئیس بنی اسرائیل پس اروفات موسی

۴- Les Juges d Israël : پس از فوت یوشع بن نون متجاوز از چهارصد سال
 امور بنی اسرائیل توسط رؤسائی که انتخاب میشده و به قضاة موسوم بوده اند اداره میشده
 آنکه توسط سموئیل نبی شائول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او بطاوت
 نیرفته است بسلطنت مقرر شده مستند فضاوت بتحت سلطنت تبدیل گردید . قصه
 زای مدت غیر معلومی منتجب میشده اند و عموماً از حجج و بیان بوده اند عده قصه بنی
 اسرائیل گفته نفر است .

نابکاری بود که با نهایت خنکی و بیمزگی باتش غضب میسوخست این مبتدع سوزاننده سایر مبتدعین بزرگترین دشمن آراسها بود

بالجمله این رسل دیوانه و خشمگین و بیروان مجنون و لجام گسیخته شان بطوری مایه تنفرو و وحشت خیز بودند که شیاطین مثل من و حتی ابالسہ شاحدار برایام گذشته رشک میبردیم و چون یاد ایامی میافزادیم که عیسی و مادر باکره اش بر مللی که از تجملات و دیدن اشیاء نفیسه مانند حجاریهای بسیار ظریف کلیساها گل و پوته های منقوش بر بجره های شیشه ئی نقاشیهای دیواری پر آب و تاب که هزاران داستان شگفت آور در آن تصویر شده بود طلا کاریهای بسیار نفیس مینا کاریهای متاللی صنادیق اشیاء مقدسه و صندوقچه های آثار متبرکه طلا های صلیب ها و معرض های قربانهای مقدس مجموعه های ستاره مانند شمع ها در تاریکی طاقها صبر موزون و خوش آهنگ ارغن ها خیره و مندهش بودند حکومت میکردند تاسف میخوردیم البته تمام این چیزها در لطف و زیبایی بنا معبد معروف « پارتئون (۱) » و « پاناتنه (۲) » برابری نمیکرد ولی معبدك

۱ — Le Parthénon — معبد معروف آتن که یکی از بزرگترین شاهکارهای معماری و حجاری نوع بشر بشمار است. این معبد در زمان پریکلس از ۴۴۸ تا ۴۳۸ قبل از میلاد ساخته شده بد یاس (Phidias) حجار درك یونانی (که شاید بزرگترین حجاران تمام ادوار و تمام ملل باشد) آرا مزین عود است. این معبد که اساسا بنام میثرو ربه النوع عقل و دانائی و جنگ بنا شده و آطنا پارتیوس (Athéna Parthénos) نامیده میشد است در قرن ششم میلادی تخریباتی در آن بعمل آمده کلیسا شد. است بعدها در ۱۴۶۰ میلادی مسلمانان آنرا مسجد کرده اند در ۱۶۸۷ م مخزن باروت و قورخانه شده و در این موقع حرقی در آن واقع شده قسمتی از آن منهدم گردیده است در ۱۸۱۶ م قسمتی از مجسمه های آرا یکی از اشراف انگلستان بلندن رده است فعلا قسمتی از بنا باقی است و همان مقدار از آثار آن که باقی است نشان میدهد که یونانیان در فنون مستطرفه حائر چه مقام ارجندی بوده اند.

۲ — Panathénées : اعیادی که در آتن با تشریفات بسیار ماهنجا میرو ربه النوع عقل و

بچشم مطبوع و خوش آیند بود و ثقلوب مسرت میبخشید هر چه بود نوعی از جمال بود . ولی این مصالحین ملاحظین بالمره منکر هر چه مطبوع و زیبا بود شدند و گروه گروه که مانند افواج مورچگان سیاه میزدند از سر درها و قاعده بناها بقله معابد و بیروج قشنگ بالا رفته باتیسه بیداد این صور سنگی را که شیاطین بهمدستی اساتید صنعت تراشیده بودند یعنی قدیسین بزرگوار و قدیسات جمیلات و مجسمه‌های محبت آور امهات باکرات که کوچگان شیرخوار خود را برسینه می فشردند همه را درهم میکوفتند . گو اینکه اگر از انصاف نگذیریم کمی بت پرستی خوش ایندی در طریقه پوه حسود داخل شده بود خلاصه مقال آنکه این غولان مبتدع بر آن بودند که بت پرستی را ریشه کن کنند من و رفقایم برای جلوگیری از این اعمال وحشت آور غایت جهد را مبذول داشتیم و من در سبب خود ناین مسرت و سعادت نائل شدم که چندین نفر از آنها را از بالای سر درها و ایوانها روی میدان مقابل کلیسا پرت نمایم و به چشم خود دیدم که چگونه کله های عقن آن ها خرد شده مغز آن‌ها پریشان گردید . بد تر از همه این شد که کلیسای کاتولیک هم اصلاحاتی در خود نموده (۱)

دائمی که حافظ و خدای مخصوص شهر آطن هم بوده بعمل می آمده است و دو نوع بانانته کوچک بوده و یکی اعیادی که هر چهار سال یکبار بعمل میامده و دستجات مفصل لوازم رسوبات و شرفات عید را می آورده اند در کتبه های معبد پارتیون شرح آخرین روز اعیاد کبره را یعنی دستجات و شرفات و غیره را حجاری نموده و معبد را زینت داده بودند و این حجاریها از شاهکارهای جاوید بشمار است.

۱- اشاره مجمع مسکونی تراات (Le concile oecuménique de Trente) است که از ۱۵۴۵ تا ۱۵۶۳ میلادی در شهر تراات از بلاد آیالت تیروول مملکت ایتالیا دائر بوده و کشیشان کاتولیک تصمیم گرفتند که در مذهب کاتولیکی اصلاحاتی بعمل آورند و افتداهاتی نمایند که جاهه کاتولیکی در مقابل مذهب انجیلی پرستانی محفوظ بماند.

بطوری خفیت و مودی شد که تاریخ یاد نمی داد در مملکت لطیف و معتدل فرانسه طلاب مدرسه « سوربون (۱) » و کشیش ها با حرارتی شنیده نشدنی و بدون سابقه نا یکدیگر متحد و یکدل شده کمر بر ضدیت شیاطین هو شمند و مردمان متبهر عالم بسته برای مخالفت با آنها عهد و پیمان بستند . رئیس دیومن که از جمله مخالفین بسیار شدید علوم ادبیه شمرده میشد چندی بود که بواسطه شب زنده داریهای من که صرف تعلیم میشد خاطری مضطرب و پریشان داشت شاید تشعب پای مرهم دیده بود علی ای تقدیر ان مناقق در حجره من کاوش نموده مقداری کاغذ و مرکب و کتب یونانی تازه از طبع خارج شده و یک نی لبك بان (۲) که بدیوار آویخته بود یافته باین قرائن حدس زده بود که من می بایستی روح شیطانی باشم لذا مرا در محبس تمك و تاریکی انداخت اما چه محبسی که اگر بزودی از پنجره خود را نجات نداده و در زوایای جنگل ها بین نمف ها و فون ها پناه نجسته بودم در اینجا جز نان تشویش خاطر و آب تلخکامی چیزی نصیب نمیشد

در تمام اطراف و حواسب آتش گاهها ترا فروخته شد بوی لحوم مشویه فضا را پر میساخت در هر گوشه ئی انواع عذایا و شکنجه ها دیده میشد استخوانها شکسته میگشت زانها مقطوع مشاهده میکردید هیچگاه تا باین درجه آثار ظلم و

۱— La Sorbonne : معهد علمی معروف باریس و یکی از معروفترین مدارس عالی دنیا این مدرسه که نام مؤسس آن Robert de Sorbon سوربون نامیده شده است در ابتدا مدرسه مذهبی بود، مخصوص تحصیل علوم لاهوتی و مباحث دنیات مسیحی در ۱۷۹۳ م انقلاب فرانسه مدرسه را موقوف نمود. در ۱۸۰۸ م ناپلیون این مدرسه را با ویورسیتته باریس داده که ضلعم دایر است.

۲— صدنگران همیشه بان (Pan) را بانی بکی تصویر می نموده اند.

وان از روح یهوه مشاهده نشده بود . با وصف همه این فجایع و مظالم دلخراش که مردم سرپوش از روی تابوت قدیمی برداشته و با گره رومی را سیر و تماشا به بودند بیهوده و بلاثمر نماید زیرا در بین همه این مصائبی که یاب پرستان مباحین کنیسه بیکدیگر روا میداشتند و گویا در میدان ظلم و فشار و سختی بایکدیگر بافته داشتند و در وسط همه این شکنجه و عذابها روح انسانی کسب قوت و جاعت و جسارت میکرد چندانکه چون نظر با سمانها میانداختند بجای کینه یهوه رومی سر مست از انتقام ربه النوع [۱] [موز] نجوم و خدای نورانی جمال و بیانی را مشاهده میکردند .

باری اوضاع جدیدی پیدا شد و آغاز قربهای بزرگ فرا رسید مردم بدون آنکه علناً خدای اجداد خود را انکار نمایند و بر نار دو دشمن قوی آن خدا بی علم و عقل رفتند و کشتن کساندی ناهستگی و ملایمت وی را به پرتگاه بار دور علق اولی تقی و سرگون نمود . شیاطین خیر خواه که شغلشان بیم و تسلیت مردم بود بخت است به متذوقین و درگزیدگان این زمان مباحث نوحه تلقین نمودند کمدیها و قصص پر از لطف و ادب آموختند . زبان فن دوره و مناظره و آداب معاشرت و حسن سلوک و مکاتیب و رسائل اهلیه تراجم نمودند اخلاق و عادات بحدی لطیف و زیبا و ملامت شد که نکلی در اور سابقه مجهول و غیر معروف بوده است . یکی از بهترین هوشمندان نوزن با فکر و عقل یعنی «ارنا» [۲] که مرد دازین و عزیز بود روزی

۱ - Uranie - یکی از نه موز - اورانی ربه النوع نجوم و هینت است .
 ۲ - François Berner . - طیب و سیاح فرانسوی که در طی مسافرت هندوستان
 بحدی طیب اوراک ریب (یکی از اعیان امیر تیمور) نادر شاه هندوستان بوده (۱۶۲۵ -
 ۱۸۸۱ میلادی) .

به «سن اورمون» (۱) نوشت . خود را از لذات و حظوظ محروم داشتن معصیت بزرگی است . و بنا همین عبارت برای فهمانیدن اینکه عقول و افهام بجا پایه در اروپا ترقی نموده بود کافی است نه اینکه بگوئیم قبلا ابیقوریون (۲) جویای لذت و طالب سعادت وجود نداشته اند البته همیشه بوده اند ولی مانند برنیه و «شاپل» (۳) و «مولیر» (۴) خود شاعر و واقف مذاق و سلیقه خود نبوده اند باری حتی مقدسین و متعبدین هم فهم طبیع اشياء قادر شده بودند در «راسین» (۵) با همه خشک مقدسی هایش مثل یکی از علمای زندقه در لامذهب حکمت طبیعی فی المثل مانند «گوی باتن» (۶) اهواء نفسانیه را که محرک مردم است مسبب بحالات مختلفه اعضاء بدن میداند .
حتای در دیر خود من پس از آنکه با صدمات بسیار دو باره نان داغ شدیم با آنکه در این دیر جز جهل و کوفه فکرات دیگران واهی بان نداشته اند نفس جوان مذهبی که کمتر از سایرین نادان و بلید بود روزی محرمانه بمن

-
- ۱— Saint Evrémont — یکی از نویسندگان فرانسه (۱۶۱۰ — ۱۷۰۳ میلادی).
 - ۲— ابیقوریون یعنی پیروان افقور (افقورس) Epicure ، حکیم مادی یونانی که در قرن چهارم و اوائل قرن سوم قبل از میلاد میزیسه . در اصطلاح ابیقوریون یعنی مردم خوشگذران و عیاش و پیرو لذت .
 - ۳— Chapelain — شاعر فرانسوی معاصر دوست مولیر و والو و لافونتن (۱۶۲۶ — ۱۶۸۶ میلادی).
 - ۴— Molière — بزرگترین شاعر کمدی اوپراس فرانسوی که خود ممثل هم بوده — ارشاد در باره لوی چهارم (۱۶۲۲ — ۱۶۶۳ میلادی).
 - ۵— Racine — شاعر کبیر فرانسوی معاصر دوست مولیر و لافونتن و مولیر و اعظام شعرای دربار لوی چهاردهم (۱۶۳۹ — ۱۶۹۹ میلادی) .
 - ۶— Guy Patin — طیب فرانسوی و از حلقه ادبا و ناکران نامه مقدمه میلادی (۱۶۰۲ — ۱۶۷۲ میلادی).

گفت که روح القدس برای توهین و تحقیر علما است که بزبان یونانی بد بیان می شود .

با وصف این مباحث لاهوتی وجدلیات هنوز هم بالای میرم جامعه عاقل و با فکر بود در نزدیکی شهر پاریس در دره مشجر تاریکی مرتاضبندی مشاهده میشدند که به «آقایان» موسوم بودند این جماعت خود را بیروان سن اوگوستن میشمردند و بائئات رای و رسوخ عقیده شرافتمندانه‌ای میگفتند که خداوند منزل کتاب مقدس هر که را از او بترسد معدوم میکند و هر که را در مقام وی جسور و بی ترس و واهمه باشد محفوظ میدارد زیرا نظرش باعمال نفوس نیست هر که را اراده قاهره اش تعلق بگردد مستوجب نار و هلاک میسازد و او نا وقتترین و متدین ترین عباد صالحانش باشد زیرا عدل او شاهی بعدل بشر ندارد و طرق رصا و اراده او کلی از حیز فهم و ادراک خارج است . شبی یکی از این (آقایان) در باغ خودش بر نمودم و دیدم که این قطعات اعجبه هائی که در آن کلم و کاهو کاشته بود در بحر تفکر عوطه و راست ییشانی شاخدار خود را زرد بک او برده و دوسنانه این کلمات را باو جاری نمودم :

« ای آقا بهوه پس شمارا محفوظ بدارد واقعا او را خوب شناخته‌اید
آزین تر شما حقیقه خوب می شناسیدش ؛ و چقدر بخوبی اخلاقی او را
شناخته و دانسته‌اید »

بچاره مؤمن مقدس دانست که من میبایستی یکی از رشتگان حبهام و درکات هاوبه داشم و چون خود را در معرض امتحان و افندان دید فوجت از خوف مرد

قرن بعد قرن فلسفه و حکمت بود روح بحث و تحقیق بود وقت احترام کهنه پرستی از میان رفت مفاخر صوری رو بضعف و انحطاط گذاشت و روح

کسب توای جدیدی نمود اخلاق و عادات بحدی مطبوع و دلپسند شد که آنوقت نظیر آن مشاهده نشده بود در مقابل کشیشان همقطار من روزی بر بلید تر و چرکین تر میشدند ناری چون امنیت و حسن انتظام در بلاد فرمان بود دیگر یناد گاه دبر هیچوجه برای من منمرنمری نبود و بیش از آن توقف نیاوردم اذا طلیسان خود را بگوشه ای انداخته گیسوی عاریه سفید [بود زده شده] بر تارک شاخدار خود گذاشته پاهای بزیم را با جوراب های سفید مخفی داشته عصائی بدست گرفته در حالیکه حیب هایم بمقدار روزنامه انداشته بود در تکاپو اقدام و در گردشگاه های معروف سنای و آمد را گذاشتم در قهوه خانه هائی که اهل ذوق و ادب مجتمع میشدند من خود را پشت کار دار نشان میدادم چندی بر نیامد که مرا در تالار های بر اثر مصوعات خوب جدید کرسی هائی در آن جا گذاشته بودند قالب کعب و کفیل شنیده بود [۱] و جان هائی که مردان و زنان با کمال خوش قریحه تعقل و تدبیر میکردند می پذیرفتند کار ترقی بجائی رسیده بود که حتی علمای علم ماوراء الطبیعه و لاهوتیون هم روشن و واضح صحبت میکردند در تمام صیت شهرت من راجع تبیجر در مواضع نهاسیر پیچیده شده بود و بدون خود ستائی نموده باشم قسمت زیادی از میخونات وصیت نامه « ملیه » (۲) آن متعلق بمن است و همچنین در توراتی که عمال کلیسای پادشاه پروس با

۱ — مقصود سکی است که در این عهد کرسی ها و اثاث البیت بان سیات ساخته میشه اند.
 موسوم بسنتد و رة لوی پان دهم ولوی شانزدهم است (les Louis XV et Louis XVI)
 ۲ — Jean Meslier یا Meillier : نام کشیشی از کشیشان قرن هیجدهم میلادی است که در وفاتش در تحت عنوان « وصیت نامه زنان ملیه » نام او آناری رسیده کاتولیکی منتشر شد ولی آنصف اصلی آن در دست است.

و تفسیر نگاشته اند من کمک ذی قیمتی نموده ام .

در این ایام بکهنه یهوه حادثه مصححک و مزعجی واقع شد و این آن بود یک نفر « کوایکر » (۱) امریکائی توسطه ناد بادکی رعد و برق یهوه را از او ربود .

من در این موقع در پاریس ساکن بودم و از جمله حضار شام و ضیافتی که در آن از اختناق آخرین کشیش و اعدام نتاج آخرین پادشاه سخن رانند (۲) بشمار میامدم تمام مملکت فرانسه در هیجان بود و انقلاب موحشی برپا شد رؤسای موقتی مملکت ویران و سرنگون شده در بیخوبه مخاطراتی که بگوش احدی نرسیده بود بقوه زور و سر نیزه حکومت و فرمانروائی کردند اگرچه غالب این رؤسا و زعمای انقلاب در حکومتی که داشتند تساوت قلب و بی رحمی شان

۱- Quaker ، (اثره در انگلیزی یعنی لرزان) کویکر یعنی بیوفرتة مذهبی که « کویکرسم »

نامیده میشود و در دول متحده امریکای شمالی عنده بیروان آن بالغ بر صد و هشتاد هزار نفر است این مذهب در قرن هفدهم میلادی توسط کفش دوزی تاسیس شده و بان جهت کوایکر یعنی لرزان نامیده میشوند که بیروان این مذهب در تالاری جم میشود و در حال توحه و سکوت می نشینند تا یکی از حضار محذوب روح القدس واقع شود و علامت انحداب او حال لرزشی است که باو دست میدهد آن شخص لرزان قیام نموده شروع بصحبت میکند و سایرین با کمال خصوع گوش میدهند زیرا او را در تحت تاثیر روح القدس میدانند کوایکرها که یکی از فرق متعدد دیانت مسیحی هستند مخالف جمیع رسمیات و تشریفات مذهبی و دارای عادات و رسوم هستند که دیگر آن حاجتی نیست از جمله بیروان این مذهب بنیامین فرانکلین (Benjamin Franklin) بوده که از جمله طلبا و اولاد فلسفه و رجال سیاست دول متحده امریکاست و در ۱۷۷۷ میلادی از طرف جمهوری تازه تشکیل شده امریکا بعنوان سفارت بدربار لوی شاردهم پادشاه فرانسه مامور بوده است و این فرانکلین مخترع ورق گیر است .

۲- اشاره عجمی که از طرف انقلابیون و رؤسای شورش طلبان فرانسه در دوره سلطنت لوی شاردهم تشکیل می یافته است .

مراتب از ملوك و قضاة بنی اسرائیل که فرستادگان یهوه بودند که تر بود
 معذلك چون جنبه پیامبری و فرستادگی نداشتند و بنام انسانیت حکومت و قضاوت
 میکردند بیشتر بسببیت و خونخواری اشتهار یافتند بدبختانه این رؤسا مردمانی بودند
 بسیار سریع التاثر و تیسر الشقه و پیوسته دستخوش عواطف و احساسات و
 ندیدی است که اشخاص حساس سریع الهیجانند و اندک چیزی غضب ناک و خشمگین
 میشوند دیگر آنکه اینها مردان صاحب نضائی بودند پابند باخلاق و
 عادات بودند باین معنی که خود را موظف با اصول اخلاقی میدانستند
 و آن اصول را دقیقاً تعریف و تحدید نموده باتنگی فکر و نظری که بالنتیجه حاصل شده
 بود قضاوتشان در اعمال شری نه از نقطه نظر آثار طبیعیئی بود که آن اعمال
 مترتب بر آن است بلکه نقطه نظر قضاوتیشان اصول و موازین مجردهئی بود
 که بان پانند شده آنرا اصول ثابت انگاشته بودند بلی درین همه عیب هائی
 که ممکن است سبب انعدام و هلاک رجال سیاست و حکومت شود فضیلت
 شوم ترین و بدترین عیوب است زیرا فضیلت سائن بجنایت است.

کسیکه بخواهد سعادت بشر خدمت کند و فائدهئی از اعمالش حاصل شود نایدماند
 «ژول (۱)» آسمانی عظیم مافوق هر اخلاق و قضیلتی باشد یهوه که از چندی باینطرف
 بسیار مورد سوء سلوك واقع شده بود رویم رفته رفته بسیاری از این طبقه تازه
 نعرصه رسیده بود زیرا درین آنها حامیال و حفاظی پیدا نموده در تحت اسم

۱ — Jules César . — فیصر یولیوس : یکی از بزرگترین ابطال و حکمجویان و
 رجال سیاست عهد قدیم (۱۰۱ — ۴۴ قبل از میلاد) پس از وصول بمقام قونسول و مع
 گول و غله بر حریف و رقیب خود پمپی در رم فعال مابشاء (دیکتاتور) بوده ولی از طرف
 جامعهی در مجلس سنا مقتول گردیده است.

وجود عالی (۱) «کائن الاسمی» پرستش میشد حتی میتوان گفت که چون وحشت
 سر نیزه و انقلاب فلسفه را متروک و معطل گذاشته بود بحال یهوه مفید واقع شد
 زیرا کسی چنانکه باید تفکر و تدبیر نمیکرد و بچنان آنگاشته میشد که یهوه سبب
 حسن انتظام و رفاه عمومی و امنیت نفوس و اموال خالق است .

در بین آنکه در آن طوفان حوادث حریت در کار زائیده شدن بود من در «اتوی» [۲]
 سکنی داشتم و بسیار نزد مادام «هلوسیوس» (۳) رفتم و آمد میکردم در این
 منزل اشخاصی دیده میشدند که در تمام مواضع فکر می کردند و این از
 نوادر شمرده میشد زیرا حتی بعد از ولتر هم هیچ چیز کمیاب تر از مردمان
 حرافکر و آزادمنش نیست و می بینیم فلان مردی که بدون ترس و لرز با سرک
 مواجه میشود همان مرد جرأت نمیکند که عقیده شخصی خود را در موضوع

۱ — L' Etre Suprême (وجود عالی یا کائن الاسمی) یعنی خدا در ایام انقلاب

فرانس (۸ ژون ۱۷۹۴) روس پیر و سایر علمای انقلاب در یاق توپلری عید عمومی
 گرفتند و رؤسای انقلاب هر یک خوشه گندمی یا گلی یا میوه در دست گرفتند و روس پیر
 نصیحتی نمود که خلاصه آن این بود که ملت فرانسه بخدا و مخلوق نفس معتقد است ولی به
 خرافات و اعمال یهوده کشیشان پشت با زده است . برای اینکه اصطلاح جدیدی استعمال
 نمود ، باشد عوض کلمه « خدا » کلمه « وجود عالی » استعمال نمود .

۲ — Auteuil : نام یکی از محلات پاریس (ناحیه شانزدهم شهر) که در قسم از توابع
 پاریس محسوب بوده است . در اوائل قرن نوزدهم در منزل مادام هلوسیوس جمعیه ئی نام
 Société d' Auteuil در این محل تشکیل میشده که مجمع اهل عصر بوده است

۳ — Madame Helvetius : زن کلود هلوسیوس (کلود هلوسیوس
 از ادبا و حکمای فرانسه است ۱۷۱۵ — ۱۷۷۱ م) این زن تشکیل جمعیه ئی داده بنام
 Société d' Auteuil که مجمع افکار فصلا و منذوقین بوده است . (۱۷۱۹ —
 ۱۸۰۰ میلادی)

اخلاق و عادات جاریه ابراز نماید و همان احترام نسبت بمقام انسانیکه وی را به میدان مرك میراند همان هم وی را در مقابل احساسات عامه و عقیده عمومی خاضع میسازد . در آن ایام منازمفاوضه و مکالمه با « ولنی (۱) و کابانیس (۲) » و « تراسی (۳) » لذت میبرد اینها از تلامذه « کندياك (۴) » کبیر بودند و عقیده شان این بود که سرمنشأ تمام معارف و دانائی حس است این جماعت خود را

۱- Volney : از علماء و احرار فرانسه (۱۷۵۷-۱۸۲۰م).

۲- Cabanis : طیب و از علمای مادیون فرانسه که در اخلاق و عقاید و افکار معاصرین خود نفوذ بسیاری داشته است (۱۷۵۰-۱۸۰۸م) .

۳- Destutt de Tracy : فیلسوف مادی فرانسوی (۱۷۵۴-۱۸۳۶م) اریروان فلسفه کندياك .

۴- Condillac ، فیلسوف فرانسوی که منشا و منبع وحید معرفت را حس میبرد . است این معنی که بر حسب رای کندياك مصدر جمیع ملذات عقل و قوای ادراک حس است و میگفت : هر صمیم محسه ئی ساخته شود که ترکیب و ساختمان آن تکلی مثل ما باشد و یک قسم عقلی داشته باشد که از هر قسم فکری خالی باشد و هرگاه را آنچه ئی بر دیک این مثال پیاوریم چون این محسه برای شم اهلیت دارد حس شامه او متاثر میشود و تمام ادراک و کیفیات معقوله ئی که در او حاصل میشود فرع بر همین اثری است که در عضو حادث شده بمساره اخیری حس است این تأثیر عضوی را انتباه مینامید (attention) اقتناء مصدری است که جمیع قوای ادراک از آن مشتق میشود باین معنی که مقارنه يك قسم انتباه سردوچ است دایره یعنی آنچه چیزی که از يك احساس گذشته ئی باقی مانده حکم ناشی از مقارنه است و تروی و تعقل عبارت از يك سلسله احکام مختلفه است بنا بر این فکر هر حالتی که حلوه گر شود چون تجزیه کنیم يك نوع احساسی است که فقط شکل آن تغییر یافته است . مذاهب فلسفی کندياك را که « منصف حسی » نامیده میشود میتوان مولد « منصف مادی » شمرد .

لمای مبحث نظر و فکر (۱) « مینامیدند و آنکه شراقتمند ترین مردم دنیا
 ند چون در موضوع نقای روح و خلود نفس با عامه مردم هم عقیده نبودند
 آنها معاشاة نمیکردند آنها را نست بخود غضبناک می ساختند زیرا اکثر
 م تا آنکه نمیدانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید استعمال نمایند و
 فایده همین زندگی چند روزه سردرگم اند باز در طلب و آرزوی زندگی
 بی که هیچ تمامی نداشته باشند . در ایام شورش و انقلاب گاهی
 بی فلسفی کوچک ما دچار تشویش واضطراب میشد و شب گرد ها و گزوه
 وطنیون عیشی را که در سایه های آرام و مطبوع « اوتوی » داشتیم
 ، میگرداند ، مرد بزرگ ما « کوندورسه (۲) » محکوم شد حتی خود
 بوجود قیافه روستائی ونیم تنه پیچازی که داشتیم مورد سوء ظن واقع شده
 بر اقام پنداشتند گو اینکه باید اقرار نمود که استقلال فکری از بزرگترین
 م ترین اشراقیت هاست

شبی درین آنکه بگران « دریاد (۳) » های جنگل بولونی اودم و تماشا
 م که آنها چون ماهی که در افق شروع نپهور و طلوع نماید در زیر شاخه

ترجمه لغت Idéologues : — یعنی بیروان فلسفه ایدئولوژی (Idéologie) که
 بحث آن فکر بود و لی نه فقط از نقطه نظر علوم ماوراء الطبیعه و مجردات بلکه از
 نظر مادیات و حس — این فلسفه در آخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم میلادی
 در مباحث علمی و فلسفی فرانسه مؤثر بوده است.

Condorcet : جیسوف عالم ریاضی دان و مردم سیاسی فرانسه و از رعمای انقلاب
 است در ۱۷۴۳ میلادی متولد شده و در ۱۷۹۴ برای اینکه از رحمت سر بریده
 زهد در محاس خود را مسموم نموده است.

Les dryades . — از کلمه یونانی مشتق است که معنی آن درخت باوطاست و
 ماطبریونان این اسم به هم های درختان و جنگلها اطلاق میشده است .

های درختان می‌درخشند توقیف شده و بجرم مورد سوء ظن بودن بجهت
افکننده شدم اگرچه این امر سوء تفاهم خالص و اشتباه محض بود ولی ژاکو
های آنروز مانند کشیشانی که خود جای آنها را غصب نموده بودند بموض
اطاعت و انقیاد بسیار اهمیت میدادند . پس از مرگ « مادام هلوسینوس
جمعیت ما در منزل « مادام کندروسه (۱) » انعقاد مییافت بوناپارت خوشش میآمد
گاهی با ما صحبتی بنماید .

چون بناپارت را مرد نزرگی میدانستیم گمان کردیم او هم مثل ما اهل مباح
فکر است . نفوذ ما در مملکت تا اندازه‌ئی بسیار بود این نفوذ را نفع بوناپار
اعمال نمودیم و برای اینکه « مارک اورل (۲) » تازه‌ئی بدیا نشان داده تا
او را بجانب امپراطوری سوق دادیم چنان می‌انگاشتیم که بدست او مد
است دنیا را قرین صلح و آرامش ساخت ولی آنچه پنداشته بودیم علط
و انتظار ویش بینی ما را بعمل نیاورد و انصافاً ظلم بود که اشتباه و غلطی
خود مرتکب شده بودیم از او انتقام کشیدیم .

محل تردید نیست که بوناپارت از جهة سرعت انتقال و نیز هوشی
گتمان مافی الضمیر و مدارا و حسن فعالیت بسیار بر سایر مردمان تفوق و برتر
داشت چیزی که او را سلطان قاهره جامعهی کرده بود این بود که کاملاً
همان لحظه حاضر زندگی میکرد و خارج از حقیقت فعلی و قرب الحد
هیچ چیز ندیدید ذکاوتش يك نوع ذکاوت وسیع و حقیقی بود ، عقلش که

۱ — Sophie Condorcet ، زن کو دور رسه سابق‌الذکر که مانند شوهر خود زنی
ودانا بوده و منزلش ملتزای آراد می‌جووان و اصحاب دانش بوده است .

۲ — Marc Auréle — منقحی ترین و صالح ترین امپراطوران روم که از ۱۶۱ تا ۱۸۰
میلادی سلطنت کرده است .

از جهت سعه زیاد بود ولی عقل معمولی و عادی بود عقلی بود که بنهم عالم انسانیت می رسید ولی مافوق عالم انسانیت و محیط بر آن نبود آنچه را که او دیگر میکرد بذهن هریک از توپچی های قشونش میرسید ولی او بایک قوت وحدتی فکر میکرد که نظیر آن دیده و شنیده نشده است . باری حوادث و اتفاقات را بسیار پوست میداشت و از بخت آزمائی خوشش میاید این بود که صدها هزار مردم کم عقل را بر ضد یکدیگر وامیداشت این بود بازی و سرگرمی چپائی که با اندازه بیا نزدیک بود ، الله شرط احتیاط و مقتضی حزم نونا پارت این بود که یهوه بر او که هنوز در زمین مقتدر بود و از حیث سلیقه زور گوئی و حب سلطه جاه شویه خودش بود داخل در بازی خود بنماید لذا چندی او را تخویف و تهدید نمود مدتی ستایش و تملق گفت چندی نوازش کرد گاهی موعوب ساخت حلیفه اعظم (۱) « او را محبوس نمود و در حالیکه کارد بر حلقش نهاده بود لیبید که وی را مسیح و تدهین نماید زیرا از زمان « شائول [۲] » عهد عتیق بن تدهین سلاطین را مقتدر و توانا میسازد بالجمله نونا پارت دین عقل نکل موسوم به یهوه را مرمت نمود و نشید « انت الهنا » (۳) بام وی خواند

۱- مقصود از این خلیفه اعظم پاپ پی هفتم (Pie VII) است که از ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۳ میلادی پاپ بود و در ۱۸۰۱ با ناپلئون معاهدهئی امضا نموده در ۱۸۰۴ برای توجیه تفریک ناپلئون پاریس آمده در ۱۸۰۹ ممالکش توقیف و خودش بعنوان اسارت و حب ضرر هوشن نلو فرستاده شده است (۱۸۱۲) بالاخره پس از استعای ناپلئون کبیر در ۱۸۱۴ بر سراحت نمود . است

۲- Saul : — اولین پادشاه ای اسرائیل که در حدود ۱۱۱۵ قبل از میلاد مسیح مرده شده و در ۱۰۵۵ قبل از میلاد مقتول شده است — در قرآن از او بطاوت تعبیر شده — سؤال نئی و برا تفریک نموده است .

۳- اشاره بیکى از سرود های قدیمی مسیحیان که کلمات اول آن در زبان لاتینی چنین شروع میشود . Te Deum Laudamus که ترجمه آن به معنی حمدک بانها است .

و وسیله او خود را خدای زمین شناسانید و در رسائل تعالیم دیانتی که در
 امپراطوری منتشر شد خود را اله الارض معرفی نمود خلاصه و ناپارت و یهوه رعد
 برق خود را متحد و هم آواز ساخته ضجه و غوغائی راه انداختند که بوصف یا
 در این آنکه العاب و سرگرم های ناپلیون اروپا را زیر و زبر کرده بود
 علم و حکمت خود را خوشدل میساختیم اگرچه از اینکه عهد فلسفه و دانائی
 يك سلسه كشتار و عذاب و جنگ و جدال شروع میشد قدری افسرده خاطر
 بودیم از همه بدتر آنکه ابناء این قرن بکنوع مسیحیت خوش منظر و ادبی فرس
 کردند که واقعاً دلیل بر ضعف عقل بسیار آنها بود و بالاخره این امر منجر
 ظهور مذهب خارق قوانین انشاء [۱] شد جنگ از یکطرف و این مذهب خارق
 قوانین انشاء یا باصطلاح خودشان تجدد ادبی دو نلای مرم و وحشی بودند
 چقد باید بر حال این اشخاص که عشق کودکانه و حادی برای تفنگ و طنز
 اراز میداشتند تاسف خورد! بیوا مردمی که نمی فهمند که جنگ با آنکه قلب
 اقوام وحشیه اشجاع نموده و بلاد قبایل جاهل و وحشی را تشکیل و تأسیس کرد
 حتی برای غالب و فاتح هم جز خسران و بد بختی ثمری ندارد و امروز که ملل مختلف

Romantisme : طریقه نئی که نویسندگان در اوائل قرن نوزدهم میلادی
 نمودند و موضوع آن احتمالاً این است که بر روی سبک قدما و تقلید بان باید متروک
 یابیم یعنی که آثار ادبی از احساسات و تصورات شخص کاتب باید حکایت نماید و آیه فر
 و شخصیت او باشد نه تقلید و عکس برداری از قدما . پیشروان بزرگ این عرقه در مقام
 « ژان ژاک روسو » و بعد « شاتوبریان » و « مادام اسائل » اند از مشاهیر این
 لایارن و یکتور هوگو الفرد وینی لی الفرد موسه آکساندر دوما (پدر) ژورژ -
 بالزاک همیشه سن دو واند سایر شعب فنون مسطره از قبیل نقاشی و حجاری و مو
 هم تحت نفوذ این فکر واقع شده اند ادبیات دوره رومان ترم دیانت مسیحی و آ
 قرون وسطی را احیا نموده است.

بواسطه اشتراك در فنون و علوم و داد و ستد يكديگر مرتبطانند جز جنایت موحشی
ایش نیست و اعجاب این اروپائیان بی حس و شعور چگونه در پی خفه کردن
يكديگرند در صورتیکه يكنوع مدنیت شامل حال جمیع آنهاست و يك قسم تمدن
خواهی نخواهی همه آنها را يكديگر متحد و مرتبط میسازد.

من از مجاوره با این مجامین خود داری داشتم و این دهکده آمده خود
را باغبان نمودم . و ایک شفقالود های ستانم مرا زیاد جلد درخشان منادها
میاندازد و دوستی و محبت قدیمی که نسبت مردم داشته ام بر حال خود باقی است
اندکی اعجاب و احترام و مقدار زیادی رحم و دلسوری نسبت با آنها در خود
احساس مینمایم و در حالیکه در این ستان مشغول کشت و زراعتم چنان انتظار
میرم که روزگار چون شکر عهد قدیم تجدید شود بایه معنی که منتظرم که اگر چه
هوز بسیار بعید بطور میرسد روزی بیاید که دیو نیزوس گیر با نوها و با کانت
هایش ظاهر شود و دواره درس شادمانی و جمال با این زمین تعلیم نماید و عهد
طلائی گذشته را بار دگر از سر بگیرد و من خوشحالانه در عقب عرائه اوروان
باشم ولی هیبت از کجا بدانیم که در این فتح و فیروزی آینده مونی یا فتن
مردمان شوم ، بلی که میداند باشد که شراد شری اکلی بتحایل رفته مقدرات
خود را بعمل آورده و اصناف دیگری از موجودات بر روی اتلال و خرابه های
انچه عبارت از انسان و قرچه انسانی بود عرض ادم نماید که میداند که موجودات
بالداری مالک کره ارض نشوند ، اما انوقت هم وظیفه شیاطین خوب و حار خواه
ناتها خواهد رسید و در همان موقع هم خواهد کوشاید که نه حانس مرغان
نون جمیله ولذت و کامرانی تعلیم دهند

فصل بیست و دوم

فصلی که در لیبی آن مشاهده میشود چگونه سعادت و خوشحالی خلاف قانون و غیر مشروع، اناگیناردون بواسطه حسد دلباخته بزرگی در يك دكان عتیقه، فروشی منقص میگردد.

بقسمی که زفرین با کمال صحت بمسیو ساریت نقل کرده بود اناگیناردون بحرمانه تاباوها و اثاث البیت و اشیاء عتیقه حجره واقعه در کوچه پرنسس را که معلم خود مینامد جمع نموده بدکائی که در کوچه «کورسل (۶)» اجاره نموده بود نقل داد و خود هم در همانجا منزل کرد و بیچاره زفرین را پس از پنجسال زندگی مشترك با او هیچ چیز بدون بساط حصیری بدون يك ديك بدون یکشاهی رها نموده بطوریکه جز يك قرانك و هفتاد ساتیم که در کیف داشت چیزی برای آن زن بنوانافی نماند خلاصه کلام اناگیناردون دکان تابلو و عتیقه فروشی باز نموده اوکتلوی جوان را در آن حجره مستقر ساخت.

ظاهر دکان خوب نظر میامد و از پشت شیشه های جلو دکان صورت فرشتگان فلاماندی که بسبك نقاشی های دژرار داده [۲] ناچهره های بلند سبز رنگ کلیسائی ملیس بودند يك تابلوی «سالومه» (۳) «کار مدرسه نقاشی «لوئی» (۴)» يك محاسن مقدس که روی

۱ - Rue Corcelles - نام کوچه ئی در پاریس

۲ - Gérard David. - یکی ارقدمای نقاشان فلاماندی (۱۴۶۰ - ۱۵۲۳ میلادی).

۳ - Salomé. شاهزاده خاتم یهودی که اسم خود سر حضرت یحیی معتمدانی را قطع نمایند.

۴ - Luini یکی از نقاشان میلان ایتالیا و از شاگردان لئونارد دوسچی که در حدود

۱۵۳۳ میلادی وفات کرده است.

چوب نقاشی شده و از کارهای فرانسه بود میناهای «لیموژ» (۱) فنجانهای کار «بوهم» (۲) و «ونیز» صحن کار «اور سینوه» [۳] دیده میشود. دیگر از چیزهایی که در معرض عامه نهاده شده بود تورها کار انگلستان بود که اگر بحرف زفرین توان اطعمینان حاصل نمود در روزهای پر طراوت بهار عمر از امپراطور ناپلیون سوم باو اهداء شده بود. در داخله دکان مقداری ظروف و آلات طلائی در تاریکی میدرخشید و این طرف و آن طرف متفرقا مسیح ها و حواریون و اشراف و اعظام و حوریات دیده میشد. دیگر از چیزهایی که در داخل دکان دیده میشد تالموئی بود که رو بدیوار آویخته بودند و علت این بود که میخواستند حراهل فن و تابلو شناسان که اتفاقا بسیار نادر اند دیگران آرائینند و این تابلو عبارت بود از تقلیدی از تالموی «فراگونار» که تصویر يك قرص نان قندی کشیده شده و قسمی روشن بود که بیننده خیال میکرد که هنوز مهلت داده نشده است که خشک بشود حتی باباگیناردون خودش هم این را میگفت. گنجی که از چوب نقشه ساخته شده بود در عقب مغازه دیده میشد که در جعبه های خود حاوی چیزهای کمباب و نقاشیهای «بودون» با آب رنگ و صنع و کتب مصور قرن هجدهم و نقاشیهای ریزه کار است.

اما چیزی که از عجایب قیسه بود جواهرگرانیهای محسوب میشد حکم دو شاهواری داشت شاهکاری بود کار «فرا آنژلیکو» که روی خرکی قرار داده شده بود موضوع

۱- Limoges : یکی از بلاد فرانسه .

۲- Bohême : نام مملکتی از ممالک اروپا که پایتخت آن شهر پراگ (پایتخت فعلی جمهوری چک سلواکی) بوده است .

۳- Urbino : نام یکی از بلاد کوچک ایتالیا که موطن رافائل نقاش معروف ایتالیایی است .

این تابلوی بسیار دقیق که رنگهای طلائی و آبی و پشت گلی در آن بکار رفته بود تلویحاً مریم عذری بود و بنا بر گیناردون آنرا صد هزار فرانک قیمت میکرد در نزدیکی میزی که کار ایام امپراطوری بود و روی آن گلدانی نهاده شده بود اوکتاوی جوان در کرسی نزرگی که بسبک کرسیهای دوره « لوی پانزدهم (۱) » بود نشسته و پارچه‌ئی را که مشغول سوزن زدن بود در دست داشت، اوکتاوی که لباس کهنه‌های قدیمی را در تخت مطبخ منزل کوچک بر تنس بجا گذاشته بود دیگر چون تابلوهای سیاه سوخته « رامبران » بنظر نمیآمد بلکه از غایت لطف و نورانیت حکم تابلوهای « ورمرد دلفت (۲) » را داشت و سبب روشنائی چشم تابلو شناسایی بود که نزد بانا گیناردون رفت و آمد میکردند اوکتاوی با آرامی و شرم و حیائی که داشت تمام روز را تنهائی درد نان میگذوانید و بانا گیناردون که زیر سقف ها کسی نمیدانند مشغول چه قسم نقاشی هائی بود تقریباً ساعت پنج بعد از ظهر پائین آمده با آشنایان و رفت و آمد کنندگان دکان مشغول صحبت میشد.

یشت کار دارترین رفت و آمد کنندگان مرد بلند قامت لاغر اندام رنگ پریده گوز پشته بود که « کنت دمزون » نام داشت و دائماً دست بلند و لاغر خود را که بحلقه های طلائی مزین بود بریش طویلی که عبارت بود از یک دسته مو که از زیر برجستگی هر یکی از دو گونه یعنی از گودی عمیق زیر گونه‌ها روئیده و بتدریج پهن شده مانند سیلی از برف روی چانه و سینه پراکنده میشد فرو میبود. مدت بیست سال بود که کنت دمزون بر فقدان زن خود

۱— Louis XV — پادشاه فرانسه (۱۷۱۰ — ۱۷۷۴ میلادی)

۲— Jean·Vermeer de Delft — نقاش هلندی که تابلوهای نقاشش بسیار روشن

و نورانی بظر میاید (۱۶۳۲ — ۱۶۷۵ میلادی).

که در بهار عمر و عقوان شباب جمال بمرض سل دار دنیا را وداع کرده بود
نوحه و گریه میکرد و عمر خود را یا صرف جستجوی روابط با اموات مینمود
و با جمع آوری تصاویر و نقاشی های بد میگذرانید و با این تابلو های زشت
منزل خلوت خود را پر میساخت. اعتماد کنت به گیناردون لایتناهی بود. یکی دیگر
از اشخاصیکه کمتر از کنت دمزون بدکان گیناردون رفت و آمد نداشت «مسیو
بلان مینل» مدیر تجارتخانه نزرگی بود. مسیو بلان مینل مرد پتجاه ساله نرو
تازه و فریبی بود که چندان کنجکاوی برای فنون مستظرفه نداشت و شاید صنعت
را بخوبی هم نمیفهمید ولی مرادده اش سببی دیگر داشت بلی او کتاوی رعنا
که در وسط آندکان حکم کبک ماده ئی را داشت که از درون قفس کبکان نرو را جذب
و جلب نماید و پرا شیفته و مجذوب ساخته بود.

طولی نکشید که مسیو بلان مینل روابط صمیمانه و سر و سری با او کتاوی
مستحکم ساخت که جز با با گیناردون همه بر آن مطلع بودند با با گیناردون
بعلت کم تجربگی خبری نداشت زیرا هنوز آن پیر مرد در عشق او کتاوی تازه
کار و جوان بود. مسیو گئتان دامپارویو گاهی از راه کنجکاوی نزد با نا گیناردون
میآمد همیشه و پرامقلد و جعال زبردستی میدانست.

روزی مرد رزمی بزرك «مسیو لوتروك دروفك» نزد پیر مرد عتیقه فروش
آمده افکاری که داشت با وی در میان نهاد. مسیو لوتروك دروفك که در آن ایام
در کار بود که در عمارت «پتی پاله (۱)» بِنفع تعلیم و تربیت اطفال مراکش (۲)
عرضی از اسلحه سرو ایام گذشته ترتیب دهد آمده بود که از با نا گیناردون درخواست
کند که از مجموعه آثار عتیقه خود چند قطعه تقیس انتخاب نمود. بوی عاریت
بهد و چنین میگفت:

۱ - Le Petit-Palais - یکی از تصوریلی پاریس.
۲ - Maroc - قسمتی از آفریقای شمالی که در ۱۹۱۲ میلادی پیداست. العجاپه فرانسه است.

جلی ابتدا فکر کرده بودیم معرضی ترتیب دهیم که بنام « صلیب و شمشیر »
 موسوم باشد البته جمع این دو کلمه روح نیت ما را بعد کفایت بشما میفهماند این
 فکر قبل از همه چیز وطنی و مسیحی بود و ما در اطراف شمشیر که رمز مجد و
 شرافت و صلیب که علامت نجات و رستگاری است متحد میساخت . این کار
 بنا بود در تحت ریاست عالیّه وزیر جنگ و حضرت سماحت ماب کاشپور صورت
 بگیرد ولی ندرختانه اجرای این تصمیم با مشکلاتی مواجه گردید که لازم شد از
 آن صرف نظر نمائیم فعلا در صدد تشکیل معرض شمشیر هستیم ،
 یاد داشتی که نوشته‌ام معنی این نمایش را بخوبی توضیح میدهد .

مسئول تروک در و فک پس از این صحبت دفتر بغلی که انباشته باوراق بود از
 جیب بیرون آورد و در بین انواع و اقسام صورت مجلس‌ها و افلاس نامه‌ها یک
 قطعه کاغذ کوچک بسیار چرکینی را پیدا نموده گفت :
 «ها یاقتم این است یاد داشتی که نوشته‌ام : « شمشیر باکره و حشی غیر دست
 آموزی است و سلاح مخصوص فرانسوی است ، در عهدیکه حس و شعور و وطنیت
 پس از دوره طولانی تاریکی بهتر و مشعشعانه تر از هر زمانی شروع بدرخشیدن
 نموده است الی آخر . . . » ها ملاحظه می کنید ؟

مسئو در و فک پس از قرائت یادداشت تجدید مطالب نموده در خواست
 چند قطعه اسلحه نفیس نمود تا در معرض مخصوص بنفع اطفال مراکشی که در
 تحت ریاست افتخاری ژنرال داسپارویو تشکیل می یافت در صف اول معرض
 نمایش بگذارد .

باباگینار دون که شغلش فروختن تابلو و تصاویر و کتب بود بسیار کم تجارت
 اسلحه میکرد ولی هیچوقت او را بی خبر و بی سر رشته نمی شمردند باری

باباگیناردون شمشیری را که دسته اش نسیبک شمشیرهای دوره «لوی سیزدهم» (۱) و «پاپلیون سوم» (۲) بسیار ممتاز بود آورده بمسیو اوتروک دروفک داد و او باسکونی که حاکی از احتیاط بود انرا گرفته بایننوع احترامی بان مینگریست .
باباگیناردون گفت :

بهتر از این هم دارم .

این بگفت و از عقب دکان خود شمشیر نزرک عجیبی که نقوش گل بر آن منقوش شده بود با یکدسته عصا و چتر بر زمین افتاده بود آورده باو داد . این شمشیر که واقعاً شمشیر شاهانه‌ئی بوده و فیلیپ اوگوست [۳] هتعلق داشت ویکی از بازیگران تئاتر اودئون (۴) در نمایش های آگنس دمرانی ، (۵) در سنه ۱۸۴۶ انرا بکمر بسته بود گیناردون نوک شمشیر را بر زمین نگاهداشته مثل آنکه بخواهد صلیبی بان درست کند باکمال قدامت مایی دست هارا بر دسته ان گذاشته بود و خود هم اندازه همان شمشیر مرد صحیح العمل و راسته‌ئی بنظر میامد .

باباگیناردون گفت :

۱— Louis XIII : — پسر هزاری چهارم پادشاه فرانسه و پدر لوی چهاردهم (۱۶۰۱ —

۱۶۴۳ میلادی) وزیر معروف ریشلیو صدر اعظم ان پادشاه بوده است .

۲— Napoleon III : برادر زاده ناپلیون اول که از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ رئیس جمهور و

از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ میلادی امپراطور فرانسه بوده است (۱۸۰۸ — ۱۸۷۳ م) .

۳ — Philippe II یا Philippe Auguste ، پادشاه فرانسه (۱۱۶۵ —

۱۲۲۲ میلادی) .

۴— Odéon ، نام یکی از تئاترهای معروف پاریس .

۵— Agnes de Méranie : نام ترازدی که درینج پرده نوشته شده و صنف آن

فرانسویانست فرانسوی است که در ۱۸۴۶ میلادی نوشته و موضوع آن قصه آگنس دختر

دوک دمرانی و ازدواج غم انگیز اوست .

این شمشیر در معرض خودتان بگذارید . زیرا این شمشیر در حکم باگه
زیبائی است که ارزش آنرا دارد که در معرض عموم جلوه گر شود نام این شمشیر
«بویان (۱)» است .

مسیو لوتریو در و فک در حالیکه سیلهای درشت خود را بهم میتابید پرسید :
- خوب اگر این شمشیر را بفروشم آیا دلالی مختصری بهم خواهید داد ؟
چند روز بعد از این مقدمات باباکیار دون باوجنات اسرار آمیزی تابلوئی کار
«گرگو» به گت دمزون و مسیو بلال مینل نشان داد و چنان مدعی بود که این
تابلو اخیراً کشف شده و نقاشی جالب توجهی است که باخرین اسلوب کار استاد
تمام شده است . موضوع عبارت از «سن فرانسواداسین [۲]» بود که روی صخره
«آورن (۳)» سرپا ایستاده و در کار بود که مانند ستون دودی رو طرف آسمان
عروج و صعود نماید سر سن فرانسواداسین علاوه بر آنکه «وق العاده کوچک
تصویر شده بود بواسطه فاصله و بعد مسافت کوچکتر از واقع هم بنظر میامد و

۱— Bouvines : نام محلی در نزدیکی شهر لیل و در این موضع فیلیپ اوگوست پادشاه
فرانسه در ۱۲۱۴ میلادی ر امپراطور اوتون غلبه یافته است و در این محل است که فیلیپ
قبل از جنگ تاج سلطنت را از سر خود برداشته ر زمین گذاشت و گفت اسرا و بزرگان هر
کس را قایل تر از او میداند تاج : او بدهند همه اسرا تصدیق کردند که او ابلق از همه
است و تاج را دوباره بر او گذاردند.

۴— Saint François d' Assise : مؤسس فرقه ثنی از رهبان که فرانسسکن Franciscains
نامیده میشود (۱۱۸۲ -- ۱۲۲۶ میلادی).

۳— Alverne : نام فله زینل سلسله حال این (Apennins) در ایتالیا . در این
محل است که فرشته ساروفن بر سن فرانسوا و اسین ظاهر شد و نیز در اینجا است که بنا بر آنچه
گفته اند علائمی مانند آثار میخ های دست مسیح در دستان او پیدا شد .

با این هیئت در ابرها فرو رفته بود بایا گیناردون اصراری داشت که اصل بودن بابلورا بقبولاند و دمبدم میگفت این کار گرخواست بسیار اصل است بی نهایت اصل است . در حالیکه بایا گیناردون با کمال حرارت از وجنات عالی و سایر های عمیق تابلو تمجید میکرد دو نفر تابلو دوست بادقت هرچه تمامتر به نقاشی تماشا میکرد بایا گیناردوی در ضمن تعریف بازوان خود را در هوا بلند میکرد و میخواست مجسم کند که اگر چه تئوتو کوپولی ال گرکو به شاگرد طنطوره بوده ولی صد ذرع از استاد خود بیش افتاده است و میگفت :

گرکو بسیار عقیف و پاکدا من وی الایش وقوی روح و عارف مشرب و اسرار آمیز بوده است .

گفت دمزون اظهار داشت که اعجاب اونسبت به گرکو بیش از همه نقاشان است مسیو بلان مینل اگر چه ساکن بود ولی باطناً چندان اعجابی نداشت . ناگهان در دکان ناز شد و بدون انتظار مسیو گائتان پیدا شده گاهی به من فرسوا انداخته گفت :

عجبا این دیگر چه چیز است !

مسیو بلان مینل که میخواست کسب اطلاعی نماید از گائتان پرسید که عقیده وی درباره این نقاش که امروز مورد تمجید بسیار است چه چیز است گائتان بدون درنگ جواب داد که او با اشخاصی که قبلاً خیال میکردند گرکو آدم دیوانه بی شعوری است همه عقیده است و چنان معتقد است که گرکو بعلت مرض چشم و نقص و عیبی که در حس باصره داشته قهراً تابلوهایش را بد شکل میساخته است و در دنباله این صحبت گفت :

حلی باصره اش معیوب و هم احوال بوده است و مسلم است که آنچه را میدیده و بهمان نحوی که میدیده نقاشی مینموده است .

گفت دمزون تبیین اینقدر طبیعی و ساده را برصا و رغبت قبول نمیکرد
برخلاف مسیوبلان مینل که توضیح مسیو گائتان را پسندیده بود و بسیار خوشش آمد.

بابا گیناردون بغضب آمده فریاد زد :

- یعنی چه ! آقای داسپارویو یس شما میگوئید که قدیس یوحنا بدلیل
آنکه در مکاشفات ورژوبای خود زنی دیده بود که آفتاب را در بر کرده خود را
بستارگان مشوج ساخته و ماه را در پاهای خود انداخته است چشمانی معیوب
و ناقص داشته است و یا آنکه چون حیوان هفت سری دیده که ده شاخ داشته
و یا آنکه چون هفت ملک ملبس بکتان دیده که هر یک جامی سرشار بغضب الهی
در دست دارند تقیصتی در قوه باصره داشته است ؟ (۱)
مسیو گائتان بر سبیل اخذ نتیجه از کلام گفت .

- بعد از همه این صحبت ها مردم حق دارند که گرگورا تحسین و تمجید
نمایند زیرا ذکوت گرگو ناندازه نبی بود که توانست مرئیات مختص بعرض
خود را بآنها تحمیل کند علاوه رنج و عنای را که بصورت و قیافه انسان
میدهد سبب رضایت بیسندگان است که طبعاً رنج دوست هستند و دوستداران
رنج و درد بسیار بیشتر از آنند که تصور در آید .

گفت دمزون در حالیکه دست طولانی خود را در محاسن جلال و برابتهت فروریخته
در جواب گفت :

- کسی که ما را دوست میدارد باید دوستش داشت رنج ما را دوست میدارد
و بما علاقه مند است اگر کسی میخواهد تاب تحمل زندگی را داشته باشد باید رنج را
دوست بدارد و همه قوت و خوبی دیات مسیحی در همین نکته است که خوبی این
قضیه را فهمیده است . . . افسوس ! من دین و عقیده ندارم و این است آنچه که مرا

با درآورده است .

پیر مرد پس از این صحبت بفکر زن خود که مدت بیست سال است بر
 بدان او نوحه و گریه نموده بود افتاده مثل اینکه عقلش زائل شده باشد غرق
 لم تخیلات و یک قسم جنون لطیف و غم انگیزی شد و می گفت که چون علم
 و اح را تحصیل نموده و تکمیل یک رابط تجربیاتی در طبیعت و ماهیت روح و
 ام و بقای آن نموده است به نتایج تعجب آوری رسیده است ولی نتایجی که
 بب اطمینان قلب و تشفی خاطر او نیست . مثلاً موفق شده بود که روح مبتد
 بشکل یک توده ژلاتینی و شفاف به بیند ولی این شکل ابداً شبیه بشکلی نبود
 او پرستش مینموده است و چیزیکه در این امتحانات که صدبار مکرر شده تجربه
 یار درد ناکی بود این بود که این توده ژلاتینی تکمیل الیاق فوق العاده صغیر
 بقطع در حرکت بود وضع و جهات حرکت ظاهراً مقرر شده بود که علل می
 بکند دهد بدون اینکه کسی نتواند معنی این حرکات را بفهمد .

در تمام این مدت این صحبت مسبب بلان منیل با او کتاوی جوان که آرام و
 اکت چشم بر زمین دوخته بود در گوشه‌ئی خلوت داشت .

اما زفرین که نمیتوانست معشوق دلبد خود را گرفتار رقیبه نابکاری
 بد اغلب صبح‌ها زنبیلش را زیر بغل گرفته در اطراف آن دکان عتیقه فروشی
 سه میزد و با غضب و اندوه بسیار و افکار متضاد بهیچان میامد گاهی فکر میکرد
 برای انتقام یک دیک جوهر گوگرد بسر آن بیوفای غدار بریزد گهی با
 ود میگفت که خود را پاهای وی انداخته باشک و بوسه دستان قابل پرستش
 را آغشته نماید ، روزی درین آنکه میشل بسیار عزیز و بسیار گناهکار را
 چشم می‌پایید از دوز شیشه‌های دکان چشمش با او کتاوی جوان افتاد که در
 ساعت در مقابل میزی که روی آن گل سرخی که در طرف باورینی در کار

خشك شدن بود قرار داشت نشسته مشغول زردوزی پارچه ایست چون وی را دید چنان بغضب آمد که از خود بیخود شده بدون دکان حمله برده چتر خود را بسر بور رقیه کوبیده او را ماده حیوان و پست ترین بدکاران خواند ، او کتابی با وحشت تمام فرار نموده برای طلبیدن آژان پلیس بیرون دوید زفیرین هم که از بسیاری درد ورنج و عشق دیوانه شده بود با آهن پاره ئی تابلوی فراگونار و سن فرانسوای دودی رنگ گرکو و تصاویر عذاری و حوریات و حواریون را پاره نموده طلا کاری های تابلو های فرا انژلیکو پراکنده و نعره میزد ،

تمام این تابلوها این گرکو این بئاتو آنژلیکو این فراگونار این ژرار دوید این بدون ها پلی این بدون ها همه و همه در خود این گیناردون بدبخت نابکار است این فرا آنژلیکو را بیچشم خود دیده ام که روی تخته اوتوزنی من میساخت این ژرار داوید را روی لوحه کهنه ئی که اعلان يك زن قانله بوده درست میکرد ... خنزیرا همانطور که این تابلوها را سوراخ کرده ام چشم توو این دختره ... ات را بیرون خواهم آورد؟

درین این نعره ها بلباس يك نفر مشتری تابلو دوست که ارزان و ترسان در گوشه تارک دکان عقبی پنهان شده بود چسبیده او را میکشید و شهادت جنایات گیناردون جمال عهد شکن میطلبید . بالاخره چند نفر آژان پلیس او را از دکان درهم ریخته و پاشیده شده بیرون کشیدند و در حالیکه جماعت بسیاری عقب سر او روان بودند نزد رئیس پولیس محله بردندش زفیرین در انجا چشمان اشباری بطرف آسمان دوخته و درین ناله و حنین فریاد میزد :

— مگر شما میشل را نمی شناسید ؟ اگر میشل را می شناختید می فهمیدید که زندگی بدون او از محالات است ، ای میشل ای میشل قشنگ است خوب است

فنان است . میشل یکی از خدایان است . میشل به عشق محض و مثنای محبت است
 بن عاشق اویم ، عاشق اویم ، من مردمان طبقات اشراف را شناخته ام ، بزرگان و وزراء
 رحمتی بالاتر از آنها را شناختم هیچیک قابل پاک کردن کفش میشل نبوده اند .
 ای آقایان محترم میشل مرا بمن باز دهید !



فصل بیست و سوم

فصلی که فضیلت و صفت درخورد تحسین و ستایش بوشوت در آن آشکار میگردد نایمنعنی که میبینیم چگونه بهتف و سختی مقاومت نموده سپس بعشق و محبت تسلیم میشود بعد از این فصل دیگر کسی نمیتواند بگوید که مصنف کتاب متذفر از زن است.

پرنس ایستار چون از منزل ماکس اور دنغن بیرون رفت در یکی از میخانه های حال چند دانه صدف دریائی خورده يك شیشه شراب سفید نوشید و بعد از انجائیکه زور و احتیاط را توأمأ دارا بود نزد رفیق خود تئوفیل بله شدانت تا در دولابچه منزل او بمب هائی را که در حیب داشت مخفی ساید تئوفیل در منزل نبود و ایستار دید که بوشوت در مقابل دولابچه آینه داری مشغول مشق و تمرین بازی تئاتر است و بازی زن جوانی مسماة نه ریگوی را مشق مینماید زیرا بوشوت میبایستی در «اپرت اجامره و اوناش» که آنوقت در يك نمایشگاه بزرگی بازی میشد معثله باشد و شغل زن بد کاری را بازی کند که بواسطه حرکات وقیح يك نفر عابر را جلب نموده او را بکمین گاهی می کشاند تا در اجا بایکنوم خشم ناشی از شهوت ان بدبخت را که دهان بسته و طناب پیچ نموده اند و ادا را به نجا آوردن اعمال شهوانی که طلب می کنند بنمایند . بوشوت در این بازی میبایست هم خواننده باشد هم مقلد و فعلا که مشق این بازی را میکرد بسیار گرم شده بود .

تئوفیل تازه از منزل بیرون رفته بود پرنس ایستار در پشت پیانو نشست و بوشوت مشق خود را از سر گرفت حرکاتش هم بی شرمانه و غیر نجیب بود و هم مطبوع و دلپسند . لباسش عبارت بود از زیر جامه ئی کوتاه و پیرهنی که قسمت

سرشانه اش روی بازوی راست پائین لغزیده و زیر بغل انبوه و سایه داری را که مانند دخمه مقدس آرکادی [۱] بود مکشوف میساخت و هایش از هر طرف پیرشان شده و تارهای زرد قام و سرکش زلفکان را بیاد میداد از بدن نرم و ملایم نمناکش عطر بنفشه و روائح املاح قلیائی مطبوعی متصاعد بود بقسمی که منخرین را باهتزاز میآورد حتی خورد بوشوت هم بوی آن سرمست شده بود پرنس ایستار نکته مدهوش روائح طویه این بدن نازنین شده پیاخواست و بدون اینکه کلمه ئی بر زبان براند و یا باشاره چشم بیان اراده ئی کند بوشوت را در آفوش گرفته اورا روی نیمکت انداخت همان نیمکت مزین بگل و بوته ئی که ثوفیل در یکی از دکاکین معتبر باقسط خریداری نموده بود که در مدت چندین سال هر ماهی ده فرانک پیر دازد . باری پرنس ایستار مثل صخره عظیمی روی آن نازک اندام افتاده در حالیکه نفسش مانند دم آهنگران میدمید بادستان دوشت و ضمیم خود چنان گوشت لطیف بدن بوشوت را می فشرد که اثر فشار مانند اثر حجامت دیده میشد هرگاه پرنس ایستار آنچه را میخواست لطیفانه از بوشوت خواهش و تمنا کرده بود شاید مقضی المرام میشد و ممکن بود که باحال هیچان واقلا که در اندم مشارالیها داشت وی را بدام اندازد چندانکه از یک اعتناق سریع و حظ بین اثینی سر نیچد و آنچه را پرنس ایستار میخواست مضایقه نماید ولی بوشوت متکبر بود عزت نفس داشت و همان حس تکبر سرکش مانع از آن بود که به تهدید و جبر خاضع و تسلیم شود بعبارة اخری امکان داشت که بوشوت بطیب خاطر خود را تسلیم نماید ولی حاضر نبود که بمنف و جبر تملکش نمایند بوشوت ناسانی تسلیم عشق میشد ممکن بود از راه گنجگای حاضر شود یا بواسطه رحم

۱- Arcadie : نام یکی از مقاطعات کوهستانی یونان قدیم . در یکی از دخمه های این کوه سرس ربه النوع حماد و کشت و کار منزوی شده . (در طی تبیین لغت سرس مذکور شد)

و دلسوزی خود را تسلیم کند شاید بعات کوچکتری هم حاضر میشد ولی در مقام جبر و خشونت و زور مرگ را بر تسلیم شدن ترجیح میداد ناری دهشت و تحجب اولیه اش بزودی مبدل بخشم و غضب شده با کمال قوی در مقابل زور و خشونت مقاومت نمود و با ناخن های خود که گویا در اندم از قرط غیظ و غضب تیز و تند شده بود گونه ها و پلک های آن فرشته گرویی را خراشید و بالنگه کوهی از گوشت بروی افتاده بود چنان سخت و تند بر جا نشست و چنان ارنج و زانو فشرد که آن بره گاو انسان صورت را که از خون و درد نابینا شده بود بقسمی پرتاب نمود که به بیان خورده نوای طولانی از آن بیرون آورد بمب هامم از جیب هایش بیرون ریخته باغریبوی شبیه بغرش و عد روی کف اطاق میچرخیدند . نوشوت با آیسوانی پریشان و پستایی مرهنه و قیافه ثی مهیب و دلرنا آتش کش آهنین بخاری را بدست گرفته نظرف آن دیو مقهور حمله ور شده فریاد می زد :

گمشو یا چشمانت را در میاورم .

پرنس ایستار برای اینکه خود را بشوید بمطبخ رفت و صورت خون آلود خود را در ظرف سفالینی که لوبیاهای سواسون در آن خیس میخورد فروبرده بعد بدون عصب و غصه که حکایت از علو روح او مینمود بیرون رفت دقیقه ثی از رفتن او پیش نگذشته بود که زنگ در منزل صدا در آمد نوشوت بیهوده خادمه منزل را که در آن موقع غائب بود می طلبید و خود مجبور شد که لباس راحتی پوشیده در را نگاهدارید مرد جوان بسیار طاهر آراسته و تقریباً قشنگی را کمال ادب سلام کرد و از اینکه مجبور شده است شخصاً ندانجا آید معذرت خواسته خود را معرفی نمود این جوان مورس داسپارویو بود .

موریس لایقطع در جستجوی فرشته حافظ خود بود و در بین همه نویدها
 باز مطمئن القلب در جاهای فوق العاده عجیب و غریب در پی اومیگشت ازرقیه
 نویسان و سحره و صانعین معجزات که در کوخهای بسیار چرکین و متعفن
 آینده نامعلوم و غیر معین را کشف مینمایند و اگر چه بقول خودشان مالک جمیع
 کنوز کره ارضند ولی با این حال هیچوقت تنیانشان خشاک ندارد و جز قطعه‌ئی
 پیرو گوشت خوک غذائی نمی یابند از همه آنها سراغ فرشته گمشده خود را
 می جست . در آن روز موریس در یکی از پس کوچه های مون مار تر نزد
 یکی از اولیاء الشیاطین یعنی ساحری که از روی صور کشف مغیبات مینمود رفته
 بود در ضمن بنا بخواش مادام دلاور دلیر و النیایه از طرف مشار الیها بمنزل
 وشوت آمد موضوع این بود که مادام دلاور دلیر در آن روزها در این خیال
 بود که نفع تعمیر و نگهداری کاساهای دهات مجلس جشنی ترتیب دهد
 و بخواست بوشوت آواز خوان آن جشن باشد زیرا نغته و بهات غیر معلومی
 وشوت آوازه خوان معروفی شده بود باری بوشوت موریس را روی نیمکت
 آل و بوته دار نشانیده خود هم بخواش مورس بهلوی وی نشست آواز داده
 محترم موریس موضوع زیارت خود یعنی تمنای مادام کناس دلاور دایر را بیان
 نموده اظهار داشت که مادام کناس مخصوصاً مابل است که بوشوت یکی از قطعات
 و ازهای «اوپرت اجامره و اوپاش» را که همه آفایان میخارم بین لذت بسیار
 شنیدن آن میبرند در آن مجلس بخوانند در پایان صحبت گفت که متأسفانه
 تصدیق و ادعان کامل بهتر او مادام دلاور دایر نمیتواند بیش از منابع مختصری
 بدیم نماید و از آن جا که این مجلس را بجمع نامر خیر با نوابی است باید از
 بی مبلغ چشم پوشید

بوشوت پیشنهاد را پذیرفته با همان سخاوت و بزرگ منشی که فطری قفرا

نسبت باغیا و طبیعی ارباب هنر نسبت مردم دنیا است مبلغ مختصر را قبول نمود زیرا در اینموضوع بخصوص طمعی نداشت و امر خیر را جمیع بحفظ کلیسا های دهات را قابل توجه میسرود زیرا بوشوت همیشه عقیده دینی خود را محفوظ داشته غالب اوقات با ناله و اشک « اولین ولیمة قرآن » (۱) خود را یاد میآورد وقتی از که از جلو کلیسائی میگذشت مخصوصاً در هنگام شب دلش میخواست بدون کلیسا رود ، بواسطه این قیبل احساسات بود که جمهوری را که در پی هدم کلیسا و قشون است دوست نمیداشت و از اینکه مشاهده میکرد که احساسان وطنی دو باره زائیده میشود و معالمت فرانسه باردگر رو ترقی و تعالی میبرد باطناً مسرور و شادمان بود مخصوصاً چون میدید که اجتماعات موسیقی چیزی که بیش از همه چیز مورد تمجید و تحسین عامه است سرودهای را جمیع به سر بازان عزیز وطن و خواهران نیک سیرت مذهبی است آنها نفال بیک می گرفت و علامت احیای شعور وطنی و مذهبی میسرود باری در خلال این احوال موریس که روائح آن گیسوان زرد قام را استنشاق میکرد و عطر فریبنده و لطیف آن بدن نازنین و بوی خوش املاح آن پیکر دلفریب را احساس مینمود بطوری سر مست و مدهوش گردید که یکباره اشتیاق تند و تیز گشت و چگونه چنین باشد موریس بوشوت را تا یکدنیا لطف و یکعالم حرارت در پهلوی خود در روی آن نیعلت ظریف احساس میکرد مختصر کلام موریس تمجید بسیاری از لطف

۱ — La première Communion : عمل تبریکی که از طرف کشیشان که تولد انشرفات مخصوصه برای هر مسیحی بعمل میآید و بر هر مسیحی این تبریک فرص است و بهانه آنها مسیحی پس از این عمل چند و خون مسیح را شکل بان و شرابی که باو داده میشود دارا است پروتستانت ها هم به همین عمل را معمول میدارند و با آن شراب اردست کشی های خود در مجلس مخصوصه میگردند.

ذوق و حسن قریحه بوشوت نمود و چون بوشوت سوال کرد که در تمام اوزان و تمام موسیقی کدام یکرا او بیشتر میسندد با آن که هیچیک از آنها را نمیدانست، هذالك جوابهایی داد که موجب رضا و خرسندی بوشوت گردید باین معنی که بوابهایی که گفت همان چیزهایی بود که بوشوت در طی کلام بدون این که با عر باشد خود بموریس تلقین نموده بود بوشوت خود نما شرحی از ذوق خود صحبت کرد و بطوری که دلش میخواست مردم از تبحر و رستگاری و حرف بزنند شرحی بیان نمود و سخن را بطول کشانید از این قسمت که لذت بوشوت ساده لوحی محض بود. موریس بتعریف و تمجید جمال بوشوت رداخت و صادقانه از طراوت رخسار و تناسب اندام او مدح و تحسین گفت بوشوت در جواب این تمجیدات چنان اظهار داشت که طراوت و نازکی شوره اش ناانجبت است که هیچوقت خود را زیاد نمی آراید و اما راجح بتناسب اندام خود م قائل بود که همه چیزش باندازه است و هیچ زیادتیی و نقصانی ندارد و برای نکه این ادعای مصور نماید دستهای خود را بتمام هیكل و اندام لطیف خود مالید کمی از جا برخاست تا لطائف و دقائقی که در آن بدن مضر بود دیده ود و موریس دلباخته چندان اسیر عواطف رقیقه بود که سرازیر نمیشناخت چون روز در کار تمام شدن بود بوشوت خواست چراغی روشن نماید روئیس ار او خواهش کرد که چنین نکند

مصاحبه و مکالمه آن دو نفر در ابتدا خندان و بشاش بود بعد خودمانی و بسیار برین و دلپسند و کمی يك آهنگ شد بوشوت چنان خیال میکرد که موریس داسپارویو آمدتها است می شناخته است و چون او را مرد ظریفی می پنداشت اطمینان ملی بوی پیدا نموده رازهای درونی خود را بوی نقل میکرد مثلا میگفت که برای این زائیده شده است که زن شرافتمند و محترمه بی باشد ولیکن مادری

داشته حریص و پس فطرت موریس دو باره سخن را بطرف جمال و زیبائی او سوق داده تا توانست در تمجید و تعریف مبالغه نمود تملق های ماهرانه اظهار کرد از جمله ذوق مخصوصی را که بوشوت خود در باره خود داشت تحسین گفت و بانکه از بسیاری میل و شهوت در کار سوختن بود صبر نموده بحکمت و حزم رفتار کرد و قسمی سکوت نمود که میل خود نمائی یعنی میل بانکه بیشتر مورد اعجاب و تحسین شود در آن ماهر و پیدا شده دم بدم زیادت گرفت مختصر کلام آن لباس راحتی خود بخود باز شده پائین افتاد و شفافی بازوان نورانی در تاریک و روشن های اسرار آمیز شب درخشیدن گرفت موریس بجدی محتاط و ماهر و زبر دست بود که قبل از آنکه بوشوت ملتفت شود که موضوع اصلی تسلیم شده او را نفس زبان و از حال رفته در بازوان خود غلطانیده و پوشانید زقرات و نغیر هر دو بیکدیگر مخلوط شده و نیمکت پر گل و بوتهم با آنهاهم آواز بود .

پس از آنکه احساسات آنها با کلام ممکن التعبیر شد بوشوت بیخ گوش موریس بنجوی گفت که بدن او از بدن خودش لطیف تر و نازکتر است .
موریس در همان حالی که بوشوت را در آغوش محبت می فشرد گفت :
- چقدر خوشم می آید که چنین ترامی فشارم مثل این است که استخوان نداشته باشی .

بوشوت که چشمان خود را می بست جواب داد .
- بلی سبب این است که ترا دوست میدارم عشق استخوانهای مرا آب نموده است و مانند پای خوک « سنت منه هولیه » (۱) نرم و ملایم ساخته است .

۱ - Sainte Ménéhould : نام یکی از بلاد کوچک فرانسه که از جمله خوکهای آن ناحیه بخوبی معروفند .

صحبت باینجا رسیده بود که ثوفیل وارد اطاق شد بوشوت از ثوفیل طلب کرد که از موریس و اسپارویو که محبت فرموده مبلغ قابل توجهی ز طرف لاکتس دلاوردلیر برای او آورده است اظهار تشکر و امتنان نماید.

ثوفیل پس از مشقات روزانه و يك سلسله کارهای بی معنی درس های بزمه ضجر و کراهت ها و تحقیر ها بسیار مسرور بود که در پایان روز بپیرینی صلح و آرامش زندگی خانه را بچشد در آنروز دو باره سه نفر همکار ازه باو تحمیل نموده قرار داده بودند که آن سه نفر هم اپرت را با او امضا موده هر يك از حق تصنیف سهمی ببرند و نیز تقاضا کرده بودند که رقص اسپانیولی « تانگو » (۱) را هم در طی نمایش دوبار گوینگووند داخل کند . باری ثوفیل دست موریس داسپارویو را فشرده با خستگی سیار روی بخت کوچک افتاد ولی نیبخت که دیگر طاقش طاق شده بود ایندفعه تاب مقاومت نیاورده هر چهار پایه اش در هم شکست . ثوفیل بر زمین افتاده روی ساعت و اسباب سیگار آتش زنی و قوطی سیگار که از جیب موریس بیرون ریده و روی بمب هائی که پرنس ایستار آورده بود خلطید .

۱ - Tango : نام يك قسم رقص اسپانیولی که اساساً رقص مغربه (بربرهای شمال افریقا) بوده و اسپانیولیا از آنها آموخته و بعد در میان دول اسپانیولی نژاد امریکای جنوب شیوع یافته است در ۱۹۱۲ میلادی این رقص نا تغییر و تبدیلهائی دوباره باروفا آمده و از رقص های بسیار معروف و مشهور شد که امروز در تمام ممالک اروپا از جمله رقص های منواله است .

فصل بیست و چهارم

فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیر و اندوم است لژه ماسیو جاشین لژه بزرگ که رو بروی منزل کهنه کشیش های « سن ژرمن دیره » [۱] در کوچه آبی جائیکه پر از مدارس مادرانه و جمعیات عالما است صحافی میکرد کارگران بسیار مختاری داشت ولی عده آنها کم بود و با بطئی و کندی بسیار یکعده مشتری قدیمی را که بصبر و مدارا معناد شده بودند جواب میداد شش هفته از موقع ورود کتابهای مسیو ساریت میگذشت و هنوز لژه دست بانها نزده بود فقط پنجاه و سه روز بعد آن کتابها را بموجب ریز مسیو ساریت رسیدگی نموده بین کارگران خود تقسیم نمود . لوکرس کوچک با علائم رئیس دیرواندوم در ریز مسیو ساریت قید نشده بود و بنا بر این خیال کرد که آن کتاب متعلق به مشتری دیگر است بعد چون در هیچ صورتی چنین کتابی قید نشده بود قهراً آنرا در دولا بیچئی گذاشت .

لژه ماسیو پس جوانی داشت موسوم به ارنست و او روزی آن کتاب را محرمانه برداشته و در جیب گذاشت . ارنست خاطر خواه دختر کتابفروشی بود که « روز » (۲) نامیده میشد و در آن نزدیکی منزل داشت « روز » بسیار دشت و دمن را دوست میداشت و گوشش از شنیدن آواز مرغان جنگل

۱ — Eglise de St. Germain — des — Prés : — کلیسای معروف و قدیمی که

در ۸۰۰ میلادی در پاریس بنا شده و ملحقاتی از قبیل دیر و مدرسه و غیره داشته و فعلاً فقط کلیسا باقی است .

۲ — Rose : بنی کز سرح و اسم علم است برای زنان مطابق اسم فارسی گلچهر

لذت میبرد ارادت برای پول ناهاری که میخواست در «شاتو» (۱) به «روز» بدهد آن لوگرس را به سمسار کوچه سن X... موسوم به بابامورائزه بمعلم ده قرانک فروخت. بابامورائزه که برای داستان کم و کیف چیزهایی که میخرید چندان اصرار و کنجکاوی نداشت در همان روز آن کتاب را در بهای شصت قرانک بمسیو بوسار که در کوچه سن ژرمن [۲] در منزل خود حجره کتابفروشی داشت داد بوسار علامت و نمره کتاب را که ممکن بود اصل و منشأ آن نسخه بی نظیر و مانند را معین کند حک نموده آنرا بمسیو ژورف میر که کتابدوست معروفی بود بمبلغ پانصد قرانک فروخت و او فی الحال آنرا در مقابل سه هزار قرانک بمسیو آردون کتابفروش تسلیم نمود طولی نکشید که این مرد نیز بنوبه خود آن کتاب را بقیمت شش هزار قرانک بکتاب دوست معروف و مشهور پاریزی «م.ر» فروخت پانزده روز بعد این شخص هم با منفعت خوبی کتاب را به «مادام لاکتس دگورس» داد این خانم که در طراز اشراق و اکابر پاریس از شهرات بود در عشق بانار ظریفه حکم کنجکاوان تابا و کتاب و ظروف چینی قرن هفدهم را داشت و در عمارت خیابان «ینا» [۳] خود مقدار زیادی اشیاء صنعتی داشت که دلیل بر اطلاعات متنوعه و لطف و ذوق مشار الیها بود در ماه ژویه (۴) تموز لاکتس دگورس در قصر بیلاقی سارویل خود در ایالت نورماندی ساکن بود و در آن موقع که منزل خیابان «ینا» غیر مسکون بود شبانه دزدی که بقریه می گفتند بایستی جزو دزدان معروف به جرم کنندگان اشیاء نفیسه باشد دستبردی

۱ - Chatou : نام محلی در نزدیکی ورسای در کنار رودخانه سن

۲ - Rue Saint Germain : نام کوچه‌ای در پاریس .

۳ - Avenue d'Iéna : نام خیابانی از خیابان های معتبر معروف پاریس

۴ - Juillet : ماه هفتم سال فرنگی .

بالموت زده بود ایندسته دزدان مخصوصاً اشیاء صنعتی و آثار فنون جمیله را میدزدیدند .

بر حسب تحقیقات قانونی که بعمل آمد معلوم شد که دزد از مجرای منجلاب بالا رفته خود را بطبقه اول رسانیده است بعد روی ماهتابی جستن کرده با اهرم کوچکی در پشت پنجره و یکی از شیشه های پنجره را شکسته آهن دریچه را باز کرده وارد تالار بزرگ شده است و در آنجا چندین دولابچه را در هم شکسته آنچه مطلوب و مرغوب دانسته برداشته است غالب چیز هائی که ربهوده بودسبك وزن و سنگین قیمت بودند از قبیل قوطی های طلا چند قطعه عاج کار قرن چهاردهم دو جلد کتاب خطی قرن پانزدهم و يك نسخه کتابی که مشی کتس به اجمال چنین وصف کرده بود : «يك مجلد تذهیب شده و نشان دار» و این مجلد همان لوکرس کتابخانه داسپارویو بود . درد که جلدس میگفتند یکفر آشپز انگلیزی بوده پیدا نشد . خلاصه تقریباً دو ماه از قصیه سرقت گذشته بود که روزی مقارن مغرب مرد جوان خوش لباسی که سر و ریش بکلی تراشیده بود وارد کوچه کورسل شده لوکرس دیروان دوم را در ازای پنج فرانک به بابا گیناردون داد . گیناردون کتاب را بدقت ورق زده بااهمیت و قشنگی آن پی برده آنرا در گنجینه چوب بنفشه ئی که عاده چیز های قیمتی را در آن میگذاشت گذارد . این بود تغییرات و تبدلاتی که در ظرف يك فصل بر این نسخه گرانها حاصل شد .



فصل بیست و پنجم

فصلی که در آن موریس فرشته گم گشته خود را پیدا مینماید . از تمام شدن نمایش بوشوت در غرفه مخصوص بخود نشسته مشغول داشتن سر خاب و بزک صورت گردید رفیق قدیمی مسیو ساندراک بملازمت ظل غرفه شده در عقب سراوهم بکدسته تحسین کسدگان وارد شدند بوشوت هجوم جمعیت خوشش نیامد و بدون اینکه رویطرف آنها بر گرداند پرسید که کار داوند و چه میخواهند و چرا دیوانه وار باو نگاه می کنند مگر خیال می ند در چهارشنبه بازار نویی [۱] در چادر عجائب و غرائب اند که زنی میگوید . خانمها آقایان! صد دینار در این قلك برای چهاریه دخترک بیدازید در عوض کن است میچهای پای او را که از مرمر خالص است لمس کنید ؟
بعد نظری غضب آلوده بان جماعت نموده گفت :
- یا البته دور شوید ، زود دور شوید !

همه را از غرفه خود بیرون کرد حتی رفیق و دوستدار صمیمی خود تئوفیل هم که بارنگی بریده و موئی آشفته و چشمانی نیم باز و از خود رفته و قیافه آبی ن زده و وجناتی قم انگیز و لطیف در اینجا ایستاده بود از خود دور نمود بعض اینک در بین آن جماعت موریس عزیزش را شناخت به لبسم آمد ریس نزدیک شده در عقب کرسی که بوشوت بران نشسته و د خم شده و بان نمود شروع به تحسین و تمجید نمود و مکرر گفت که بسیار قشنگ بازی رده و بسیار خوب خوانده است و باقیافه و آهنگی تعریف میکرد که گویا از

۱ - Neuilly : نام محلی در نزدیک جنکل بولونی در حوالی شهر پاریس *

آخر هر جمله تبریک و تهنیت بوسهٔ ابتداری میچکد ، بوشوت آقدر بر شنیدن تمجید حریص بود که باین چیز ها دست بردار نبود و بواسطهٔ سؤالان بی درپی تمناهای اکید تظاهر بساده لوحی موریس را مجبور ساخت که دو سه و چهار دفعه عبارات تحسین آمیز خود را تکرار نماید و چون اندکی موریس مکث میکرد چنان از قیافه بوشوت استنباط میشد که هنوز اقناع نشده است لذا دوباره مدح و ثنارا از سر میگرفت . برای موریس که چیزی از شانز سرش نمیشد ادای این تعریف و تمجید ها يك قسم زحمت و عذابی بود اما از دیدن شانه های گرد و قرینه بوشوت که بواسطه اشعه نور زرنگار بنظر میآمد و از مشاهده آن صورت دلفریب که در آئینه کیف بزك جلوه گر شده بود لذت بسیار میبرد و میگفت:

- واقعا بسیار لطیف و دلربا بودید.

بوشوت میپرسید:

- راستی؟ . . . عقیده شما بر این است .

موریس جواب میداد:

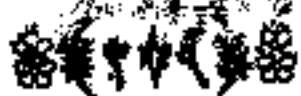
- اوه قابل پرستش بود . . .

موریس ناگهان در بین صحبت فریاد بلندی کشید زیرا در آینه صورتی را که در انتهای غرفه در حرکت بنظر میرسید دید با کمال عجله بر کشت و با آغوش گشاده خود را روی آرکاد انداخته او را گشان گشان رو بدهلایق برد . بوشوت از غیظ در کار خفه شدن بود ورنجیده خاطر گفت .

- این چه قسم سلوک و اخلاقی است !

موریس از بین یکدسته سگان تربیت یافته بازیگر خانه و یکدسته رسن بازان امریکائی

باتفاق فرشتهٔ خود گذشته او را بطرف خارج تئاتر میکشاند.



در آن تاریکی و طراوت خیابان مثل اینکه هنوز باورش نیاید که بچنان
 حادثی نائل شده باشد و در حالیکه سرمست شادمانی بود میگفت:

...ها یافتمت! یافتمت! مدتها در جستجوی تو بوده ام بالاخره یافتمت
 و آرکاد تو مرا از داشتن فرشته پاسبان محروم کرده‌ئی من فرشته‌ام را از تو می‌خواهم
 رکاد آیا هنوز مرا دوست میداری؟

آرکاد در جواب گفت که برای انجام مهم مانفوق قوای فرشتگانی که در پیش دارد
 بعهده گرفته است میبایست بدوستی و رحم و عشق و تمام احساساتی که سبب
 خاوت روح و مستی قوی است پشت پا بزند ولی از طرف دیگر حالت فعلی
 چنان ویرا در معرض آفتاب و بینوائی و بیچارگی نهاده که او را مستعد برحم و
 شفقت بنوع بشر نموده است و از اینجهت یکقسم محبت و دوستی ناشی از عادت نسبت
 مورس بدبخت احساس مینماید.

مورس فریادکنان گفت:

... بسیار خوب گیرم محبت حزئی بمن داشته باشی بسیار خوب پس بمن باز آ
 رد من بدان من نمیتوانم از تو صرف نظر نمایم مادامیکه نزدیک من بودی
 بدآ ملتفت حضور تو نبودم اما از موقعی که از من مفارقت جسته‌ئی احساس
 کسی و تنهایی و وحشت‌آوری مینمایم بدون تو حکم جسد بی روحی را دارم تا
 نجاه بتواقرار میکنم که حتی در اطاق کوچه رم در آغوش ژیلبرت هم احساس
 هائی و یکسی مینمایم غصه میخورم میل دارم تو را به بینم کلام تو را بشنوم مثل آنروزیکه
 انقدر مرا غضبناک ساختی تا تو گفت و شنود کنم با ری واجم با روز
 خودت اقرار کن که من محق بودم زیرا در آنروز تو مانند یکنفر شخص نجیب
 سلوک نمودی . انصاف میطلبم آیا سزاوار است که مثل تو اصدیل

و بزرگ‌نژادی با داشتن این درجه نجابت و بزرگواری مرتکب چنین امر زود
و زشتی شود واقعاً این از چیزهای شنیده نشدنی است که چون انسان در آن
تفکر مینماید گیج و حیران میشود مادام دزدک هنوز هم از شما نگذشته و فراموش
نکرده است و از اینکه در چنان موقع غیر مناسبی ظاهر شده و سبب ترس او
گردیده اید شمارا ملامت و توبیخ مینماید مخصوصاً از اینکه در موقع دکه کردن
لباس و بستن بند کفشایش تا آن پایه و قیحانه سلوک نموده اید بسیار رنجیده
خاطر است من شخصاً همه این چیزها را فراموش نموده و تنها چیزی را که
بخاطر سپرده ام این است که تو برادر آسمانی و مصاحب مقدس ایام طفولیت
منی نلی آرکاد تو نباید مرا رها کنی نمیتوانی از من مفارقت بجویی آخره
تو فرشته منی تو مال من هستی .

آرکاد بموریس اظهار داشت که چون فعلاً از ملائکه در کات هاویه محسوب
است دیگر ممکن نیست که بتواند ملك موکل یکنفر مسیحی باشد و شرحی بیان
کرد که حالا او ملکی است و حشت آور پر از کینه و خشم خلاصه القول از جمله
ارواح جیم است .

موریس در حالیکه چشمانش پر از اشک اود تبسم نموده گفت :

بیهوده مگو .

آرکاد گفت :

اقدس که افکار ما، سر نوشت ما، سر نوشت ما، همه چیز ما را از یکدیگر
جدا میسازد تا این حال نمیتوانم از احساس شفقتی که نسبت بتو دارم صرف
نظر نمایم و همین ساده لوحی تو سبب شده که ترا دوست بدارم .

موریس آهی کشیده گفت :



نه چنین نسبت تو مرا دوست نمیداری هیچوقت هم مرا دوست نمیداشته بی این لایالی گری که نسبت بمن ابراز میداری از طرف يك برادر یا خواهر امری طبیعی است از طرف یکنفر دوست امری معمولی و عادی است ولی از طرف ملك موکلی چون تو جنایت و وحشت آوری است واقعاً آرکاد موجود گریه بدی هستی و من از تو بیزارم.

آرکاد جواب داد:

- موریس من همیشه صمیمانه تو را دوست می داشته ام و هنوز هم دوست دارم تو قلب مرا مضطرب داری من که چنان می انگاشتم که قلبم از آهن و فولاد محکم تر است حالا محبت تو سبب شده که بضعف نفس خود واقف شوم . وقتیکه هنوز طفل کوچک معصومی بودی من تو را همان اندازه که طعم انگلیری « میس کات » درست میداشت و با وحشت و هوای نفس و وحشت فیزی میبوسیدت صاف تر و بیغش تر از محبت او بتو تعلق خاطر و علاقه لمبی داشتم در میلاق در فصلیکه پوست نازک چنارها طبقه طبقه جدا شد . تنه سبز و لطیف درخت را آشکار میسازد و بعد از بارانهاییکه شن نرم روی خیابان های سرایشب باقی میگذارد من بتو یاد میدادم که با آن شنها و طبقه های وست درخت و بعضی گلهای بیابانی و علف و چوب پر سیاوشان پلهای دهاتی سازی کوخهای بیابانی بنا کنی متنزهات و بساتین « آدونیزی [۱] » که طراوت نصارت آن بیش از یکساعت طول میکشد بسازی در ماه مه در پاریس هیکل

۱ - Adonis : بحسب آنچه در اساطیر یونان مذکور است آدونیس جوان بسیار زیبایی بوده و بوس ربه النوع حامل بروی عاشق شده پس از آن جوان در شکار گاهی بواسطه گرازی کشته شده است بجوامش و بوس رب آپرلاب او را بشکل شقایقی تبدیل ساخته است در اعیاد و تشریفات که بافتن آدونیس بعمل میامده از جمله باغهای موفتم ساخته اند .

و مذبح مریم عذرا درست میکردیم و در آن عطری میسوختیم که رائحه اش تمام فضای منزل را پر میساخت و مارسلین طبابخه پیاد کلیسای قریه خود و بکارت از دست رفته خویش افتاده سیلی از اشک بر دو گونه جاری مینمود و سبب صداع مادرت میشد بیچاره مادرت که در بحبوحه ثروت و غنا همان افسردگی را که طبیعی جمیع سعادتمندان و مالداران دنیاست حاصل مینمود، موقعیکه بعد از میرفتی من بسیار مایل بترقیات تو بودم این بود که در کارهای درسی و در العباد ریاضی تو بسیار کمک میکردم و در حل مسائل مشکله حساب معاً غور و تفکر مینمودیم من شخصاً در معنای غامض یکی از جمله مشکله ثول سرار تأمل بسیاری کردم . واقعا چقدر میل بازی و توپ بازیهای قشنگی با همدیگر نموده ایم ! بسیار واقع شد که هر دو لذت فتح و فیروزی را چشیده ایم ! بلی پیشرفت ها و تفریحات ایام خوش مدرسه آغشته بخون و اشک نبود . موریس من هر چه در قوه داشتم در راه حفظ بی گناهی و پاکدامنی تو بکار برده ام ولی آنچه کوشیدم که مانع از آن شوم که تو عصمت و بی آلاچی خود را از کف نبازی ممکن نشد و بالاخر در سن چهارده سالگی عفت و پاکدامنی خود را در آغوش خادمه مادرت از دست دادی و آنچه نمیتوانست واقع شد پس از این قضیه متاسفانه دیدم که دوستان زنهای متعدد شدی زنایکه عمرهای مختلف داشتند و همه هم رعنا و قشنگ نبودند و با اقلایچه فرشتگان زیبا و دلریبا نمیامدند از مشاهده این احوال غمگین و اندوهناک شده تا آنکه میخوردم لذا بتحصیل علوم بر داختم و کتابخانه غنی و جامع خانواده تو منابع و ابواب تحصیل و تعلیمی برای من گشوده داشت که نادر آنصیب کسی میشود و سبب شد که در تار ادیان و مذاهب تبحر حاصل نمایم و بقیه سرگذشتم را تو خودت میدانی .

موریس برسیدل استنتاج از همه این مکالمات گفت .

خوب آرداد عزیزم حالا دیگر کاری نداری محل و مقامی ندار

چ قسم وسینه معاشی نداری تو فعلا از مقام خود ساقط شده ئی و آدمی
ئی بدون حیثیت مجعلا شخصی هستی هرزه ولگرد و بی سروپا .

فرشته با آهنگی که کمی بوی رنجش میداد جواب داد که با وجود همه
با حالا لباس و سرو و وضعش بمراتب بهتر از آنموقعی است که بلباس های
باندۀ بیچاره ئی که خود کشی نموده بود ملبس بوده است .

مورس برای اینکه معذرتی طلبیده باشد گفت بلی وقتیکه ویرا بوامانده
ی مرده ئی ملبس ساخته موقعی بوده که بر آن فرشته ییدین بی وفا غضبناک
ده است و اما فعلا شایسته نیست که بگذشته رجوع شود و از مامصی گنه
باری بمیان آید بلکه تنها چیزی که مناسب و پسندیده است آن است که
بخطه نمایند چه قسم تصمیمی میبایست اتخاذ شود و برسید :

- آرکاد بگو ببینم میخواهی چه بکنی ؟

آرکاد جواب داد :

- مورس مگر تا بحال بتو نگفته ام ؟ بر آنم که برضد کسیکه فرمانروای
سناها است جنگیده سرنگونش سازم و شیطانرا بجای او بنشانم .
مورس گفت :

- خیر تو چنین کاری نخواهی نمود اولاً حالا وقت چنین کاری نیست
کسی را با عقیدۀ خود همراه نخواهی یافت باضافه باصطلاح پدرم تو این
برتره را نداری این روزها مردم همه اعتدالی هستند و طرفدار قدرت
قوتند همه میانشان این است که تحت حکم باشند و بهمین جهت است که
بیس جمهور در خیال مصاحبه با پاپ است آرکاد این همه عناد مورز ایبقدر
مرار مکن تو باین اندازه ئی که خودت مدعی هستی بدجنس و خبیث نیستی
لکه در اعماق قلب و ضمیر تو هم مثل سایر مردم نسبت بایخدای رؤف و